



اقتصاد مقاومتی از نگاهی دیگر

سیف‌اله جشن‌ساز

حکومت و انقلاب قدرتشان را از مردم دارند و کارآمدی و ناکارآمدیشان موجب افزایش یا کاهش این قدرت می‌شود. متأسفانه ما شاهد فاصله بین ملت و دولت یا مردم و حکومت هستیم و این خطری بزرگ است و عللی دارد. باید واکاوی کرد و این علل را کشف نمود و به اصلاح و درمان پرداخت - بی تردید تا حکومت خودش را در دل مردم جا نکند، کارش پیش نمی‌رود....

... بعد از ده سال (از مطرح شدن اقتصاد مقاومتی) چون مردم کاری به نتیجه‌ای از آن ندیده‌اند، این سیاست تبدیل شده است به سیاستی صرفاً شعاری و مسئولینی هم گه‌گاهی این شعار را برای تملق و ربا، با حرارتی تصنعی تکرار می‌کنند. اصلی‌ترین علت ناموفق بودن سیاست اقتصاد مقاومتی، مهیا نبودن و مهیا نکردن مقدمات اساسی آن است

... مادر تمام معضلات و مشکلات کشور، داخلی است و اگر فشاری هم از خارج می‌شود و تحریم‌هایی می‌کنند، چیزی نیست که نتوان برایش فکری کرد. ایران همچون شکل نقشه‌اش، گریه‌ای را می‌ماند که هرطور به هوا بیندازنش چهار دست و پا پایین می‌آید. اما این گریه به گمان همه، بچه شیرینی است که وقتی بالغ شود، مرد می‌خواهد به‌هوا بیندازدش....

ISBN 9786008897484



9 786008 897484

به نام آن که جان را فکرت آموخت

اقتصاد معاومتی

از نگاه دیگر

نویسنده: سیف‌الرحمن ساز

سرشناسه: جشن ساز، سیف اله، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پدیدآور: اقتصاد مقاومتی از نگاهی دیگر / مؤلف سیف اله جشن ساز.
مشخصات ناشر: آمل: آرتینه، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۵۱ص، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک/شابم: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۹۷-۴۸-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: اقتصاد - ایران - آینده‌نگری
Economic - Forecasting - Iran
موضوع: ایران - سیاست اقتصادی - آینده‌نگری
Iran - Economic policy - Forecasting
رده بندی کنگره: HC۴۷۳
رده بندی دیویی: ۳۳۸/۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۷۳۳۲۸

اقتصاد مقاومتی از نگاهی دیگر

نویسنده: سیف‌اله جشن‌ساز

صفحه آرا: محمد جشن‌ساز

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

ناشر: نشر آرتینه

چاپ و صحافی: کوفا

تیراژ: ۲۰۰

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه..... ۹

فصل اول

- اندر مفهوم اقتصاد مقاومتی..... ۱۱
- حال چه باید کرد؟..... ۱۳
- آگاهی بخشی و آموزش..... ۱۶
- اتلاف سرمایه‌ها در کثرت پروژه‌ها..... ۱۸
- از دست رفتن سرمایه‌ها در سوانح رانندگی..... ۲۲
- ضایعات در بخش کشاورزی تا مصرف..... ۲۳
- اهمیت رعایت استانداردها و ضوابط مهندسی..... ۲۴
- دخانیات و مواد مخدر: سوختن سرمایه‌ها..... ۲۵
- بهداشت و خودمراقبتی..... ۲۷
- رژیم غذایی مناسب و سالم..... ۲۸
- فرار مغزها: فرار سرمایه‌های حقیقی..... ۲۹
- بهره‌وری..... ۲۹
- بهره گرفتن از زباله‌ها..... ۳۰
- دستیابی به تکنولوژی‌های پیشرفته..... ۳۱
- سر و سامان یافتن یارانه‌های دولتی..... ۳۳
- صادرات محصولات نفتی..... ۴۰
- نظام مالیاتی دقیق و عادلانه..... ۴۱
- اشتغال‌زایی و کار آفرینی..... ۴۱
- خرید کالاهای ساخت داخل..... ۴۳
- اولویت در تولید و صادرات..... ۴۶

وزارت صادرات.....	۴۷
قوه قضائیه و اقتصاد مقاومتی.....	۴۸
اقتصاد مقاومتی و روابط خارجی.....	۴۹
کثرت کارمندان دولتی.....	۵۰
عدم کارشناسی در تقسیمات کشوری.....	۵۱
سایه شوم بدخواهان روی اصلاحات.....	۵۲
اقتصاد مقاومتی: سیاستی همیشگی.....	۵۳

فصل دوم

اندر مقدمات و ملزومات اقتصاد مقاومتی.....	۵۵
آسیب شناسی آنچه بر ما گذشت.....	۵۷
عواقب و عوارض فساد.....	۶۵
فساد و زوال شایسته سالاری و ترقی نااهلان.....	۶۵
بی‌مهری نسبت به تعلقات حکومت.....	۶۶
عوارض اجتماعی فساد.....	۶۸
فساد و بخش علمی کشور.....	۶۹
عوارض فساد در اقتصاد.....	۷۲
از دست رفتن پشتوانه مردمی نظام.....	۷۴
فساد و قانون‌گذاری.....	۷۶
دشمن‌هراسی.....	۷۸
حاکمیت قانون.....	۸۰
قوه قضائیه ضامن حاکمیت قانون.....	۸۳
خلقیات دگرگون شده.....	۸۹
ما و لیبرالیسم، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر.....	۹۷
دین و سیاست.....	۱۰۸

۱۱۴.....	حفظ نظام و حفظ ایران.....
۱۱۷.....	ما و رسانه‌ها.....
۱۲۳.....	خودباوری، خودباختگی و اقتصاد.....
۱۲۷.....	ما و باستان‌گرایی.....
۱۳۲.....	مردم و رفع نابسامانی‌ها.....
۱۳۹.....	فره‌یختگان قلبی.....
۱۴۴.....	اهداف انقلابی و مردان انقلابی.....
۱۴۷.....	هر ایرانی یک بسیجی.....
۱۵۰.....	سخن آخر.....

مقدمه:

بنده حقیق‌همچون دیگر مردمان این سرزمین، ناگزیر تحولات و تلاطم‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی عارض بر این جامعه را حس می‌کنم همان‌طور که گرما و سرمای اطراف را. و هر کسی که دغدغه این مسائل را دارد، نمی‌تواند ببیند، بفهمد و نگوید. لذا خواستم تا با نوشتن ابراز کنم و به قدر استطاعت نظراتی و پیشنهادهایی به طور اجمال بیاورم. حکومت و انقلاب قدرتشان را از مردم دارند و کارآمدی و ناکارآمدیشان موجب افزایش یا کاهش این قدرت می‌شود. متأسفانه ما شاهد فاصله بین ملت و دولت یا مردم و حکومت هستیم و این خطری بزرگ است و عللی دارد. باید واکاوی کرد و این علل را کشف نمود و به اصلاح و درمان پرداخت - بی تردید تا حکومت خودش را در دل مردم جا نکند، کارش پیش نمی‌رود.

سیاست اقتصاد مقاومتی با اینکه در سال ۱۳۸۹ از سوی رهبر انقلاب مطرح و به مسئولین اجرایی کشور توصیه شده است و بارها و بارها تأکید فرمودند و شعار سال‌هایی قرار داده‌اند اما شاهد تغییرات ملموسی در اوضاع و احوال اقتصادی کشور نیستیم. بعد از ده سال چون مردم کاری و نتیجه‌ای از آن ندیده‌اند این سیاست تبدیل شده است به سیاستی صرفاً شعاری. و مسئولینی هم گه‌گاهی این شعار را برای تملق و ریا با حرارتی مصنوعی تکرار می‌کنند. اصلی‌ترین علت ناموفق بودن سیاست اقتصاد مقاومتی، مهیا نبودن و مهیا نکردن مقدمات اساسی آن است. بنده حقیق سعی کرده‌ام در این زمینه‌ها مطالبی را که عقلم قد می‌دهد بیاورم. توضیح اینکه، قصد بنده انتشار کتابی علمی و تخصصی نیست و ارقامی که

آورده می‌شود ممکن است اندکی با دیگر مراجع اختلاف داشته باشد. منظور نشان دادن وضعیت به صورت کلی برای ارائه نظرات و پیشنهادهایی است. مملکتی که برای استقلال، آزادی و شرافتش خون‌ها ریخته شده‌است و بهترین فرزندان این مرز و بوم در این راه فدا شده‌اند، ما وارثان آن قهرمانان و شهدا وظیفه پاسداری داریم. خدا کند از عهده این وظیفه برآییم!

بنده حقیر

مهر ۱۳۹۸

فصل اول

اندر مفهوم اقتصاد مقاومتی

«اقتصاد مقاومتی» چیزی که به تناوب از سیاستمداران کشورمان می‌شنویم و همه در اهمیت آن سخن می‌گویند و آن را تأکید مؤکد قرار می‌دهند و تنها راه نجات اقتصاد کشور معرفی می‌کنند؛ اما کسی نمی‌گوید اقتصاد مقاومتی یعنی چه و منظور چیست! حتماً باید چیز مهمی باشد که هر از گاهی آن را گوشزد می‌کنند. نمی‌دانم شاید همه می‌دانند که از چه می‌گویند و از واضحات است که نیاز به توضیح و تفهیم ندارد. گویا تنها بنده حقیر هستم که سرم بی‌کلاه مانده است و از آن چیزی نمی‌فهمم و چیزی دستگیرم نمی‌شود. لذا باید سعی کنم با تأمل و تعمق به آن پی ببرم و در این راه باید بیشتر به خودم تکیه کنم زیرا نه در صدا و سیما و نه در جایی دیگر ندیده‌ام که این اصطلاح را بفهمانند و بگویند برنامه از چه قرار است و یا مصادیقی برایش بیاورند. یعنی ما با اقتصاد مقاومتی می‌خواهیم با چه فعالیت‌هایی در برابر دشمن مقاومت کنیم؟ چون کلمه مقاومت نشان از وجود دشمن دارد؛ نیرویی که بر علیه ما کار می‌کند. حال آیا مراد آن است که اگر تولیدکننده‌ها و یا تمام کارگران کارخانه‌ها هنگام کار، لباس نظامی بپوشند، سربند ببندند و اسلحه بر دوش گذارند، به این اقتصاد، اقتصاد مقاومتی می‌گویند و شاید به این معناست که در کنار کار اقتصادی، آموزش نظامی و اسلحه‌شناسی را هم باید فرا بگیرند و شاید هم اقتصاد مقاومتی به این معناست که باید به تولیدات و ساخت صنایع نظامی پرداخت!

این اصطلاح متشکل از دو جزء: «اقتصاد» و «مقاومتی» هیچ کدام کلمات نامفهومی نیستند؛ اقتصاد را تا اندازه‌ای می‌فهمم؛ یعنی فعالیت‌هایی که به تولید، توزیع و تجارت و یا اموری که به مال و سرمایه و پول مربوط می‌شود. مقاومت هم یعنی ایستادگی و بیشتر یک معنای دفاعی دارد تا تهاجمی. پس ما باید در معرض حمله‌ای باشیم آن هم از نوع اقتصادی. لاجرم باید برای دفع شر دشمن در این عرصه اقداماتی کرد. تازه دارم می‌فهمم؛ همین تحریم‌هایی که سال به سال بیشتر بر ما تحمیل می‌شود نوعی حمله به اقتصاد کشور است که می‌خواهند اقتصاد کشور را تضعیف کنند. وقتی اقتصاد کشوری ضعیف شد، مطیع کردن و شکست دادنش راحت‌تر است.

دشمن برای مختل کردن اقتصاد کشور چند راه دارد؛ یک راه، جنگ نظامی است تا تمام مراکز اقتصادی و زیرساخت‌های ما را از بین ببرد. این راه علاوه بر پر هزینه بودن برایش به دلایلی متعدد جرأتش را هم ندارد. لذا راه آسانتر برایش تحریم است آن هم به دو شکل؛ یکی اینکه جلوی صادرات ایران را بگیرد تا درآمدی نداشته باشد و دیگر اینکه جلوی فروش کالاهای مورد نیاز را به ایران بگیرد. یعنی دشمن می‌خواهد با ایجاد موانع در صادرات ایران که عمده آن صادرات نفت است و بیشترین درآمد دولت را تشکیل می‌دهد (از طریق فشار به کشورهای خریدار نفت ایران برای نخریدن و موانع بانکی) حکومت ایران را درمانده کند و از طرفی دیگر می‌خواهد با تحریم فروش کالا به ایران که از ماشین‌آلات صنعتی تا کالاهای مصرفی را شامل می‌شود، موجب خوابیدن تولیدات و صنایع کشور و فشار به حکومت و مردم شود. وقتی کشور در اقتصاد ضعیف و ناتوان باشد در همه چیزش دچار ضعف می‌شود؛ در امور اجتماعی، سیاسی، نظامی و علمی. مانند آدمی ضعیف و مُردنی که هر بلایی می‌توان به سرش آورد.

حال چه باید کرد؟

در این دنیا یا باید نوکر باشی و یا آقا. یکی را باید انتخاب کرد. یک راه آن است که مطیع اوامر آن‌ها شویم و مانند بسیاری از کشورها از دوشیده شدن ابایی نداشته باشیم و از تحقیر شدن ناراحت نشویم یا به روی مبارکمان نیاوریم. آن‌ها هم چیز زیادی از ما نمی‌خواهند! فقط می‌خواهند کمی ما را بدوشند و هر چه گفتند مؤدبانانه بگوییم چشم! در عوض این خواسته‌های خیلی کوچک! همه جا تحویلیمان می‌گیرند و تمام مشکلاتمان رفع می‌شود و ما می‌توانیم شکم‌هایمان را از بهترین غذاها پر کنیم، سوار بهترین ماشین‌ها شویم، به بهترین نقاط دنیا سفر کنیم، مثل اعیان و اشراف زندگی کنیم، بزنیم و برقصیم و ... شاید زندگی با ذلت، آن قدرها هم که می‌گویند بد نباشد. (زهی خیال باطل. اگر نوکری را هم انتخاب کنیم وضع اقتصادی ما بهتر نمی‌شود همان‌طور که در رژیم سابق بهتر نشد). اما حیف که ایرانی هستیم و ژن سازش و اطاعت‌پذیری نسبت به دشمن در ما وجود ندارد و اجازه دوشیدن و تحقیر کردن به بیگانه از ما بر نمی‌آید و از طرفی مسلمانیم؛ حتی اگر خود اجباراً و بر خلاف میلیمان این ننگ را بپذیریم و بخواهیم به آن خو بگیریم، دینمان به ما اجازه نمی‌دهد زیرا اطاعت از کفار و ایجاد زمینه برای چیرگی‌شان بر امور مسلمین را حرام داشته است. برای همین به عنوان مثال: مردم هند که انگار ذاتاً اطاعت‌پذیرند و قرن‌ها تحت سلطه بیگانگان قرار داشتند، اما از میان همین مردم آن‌هایی که مسلمان بودند به خصوص آنهایی که شیعه بودند در مقابل سلطه انگلستان مقاومت کردند. آخرین نقطه‌ای در هند که تحت سلطه انگلستان درآمد، مربوط به فرمان‌روایی تیپوسلطان و پدرش حیدرعلی بود که سال‌ها در برابرشان مقاومت کردند و جنگیدند و رشادتها از خود نشان دادند و سرانجام با خیانت از پای درآمدند.

حال که می‌خواهیم آقا باشیم، آقا بودن هزینه دارد و سختی. و آقا ماندن نیاز به کار دارد و برنامه و علم. البته آقا بودن در موضع قدرت و توانایی مطلوب‌تر است تا آقا بودن با تحمل سختی‌ها و محرومیت‌ها که به ریاضت شبیه‌تر است. به این اقعان می‌شوند که با وجود خالی بودن شکم‌شان کمرشان راست است و سرشان بلند. این نوع آقا بودن به معنی نوکر نبودن و آزاد بودن است. البته این هم به قدر خودش ارزشمند است. اما این حد ابتدایی باید با کار، علم و برنامه به توانمندی و اقتدار بینجامد. یعنی آقا بودن همراه با داشتن توانمندی و صلابت. یعنی داشتن استقلال همه جانبه (استقلال سیاسی، اقتصادی، نظامی). خلاصه اینکه آقا بودن به معنی تحمل همیشگی سختی‌ها و مشکلات نیست. بلکه مقطعی است اگر با ایمان، اراده، علم، کار، درایت و ذکاوت همراه باشد.

تا اینجا فهمیده‌ام که سیاستمداران ما با اقتصاد مقاومتی می‌خواهند به ایستادگی در برابر عداوت دشمنان (که از نوع اقتصادی است) بپردازند. اما چگونه؟ با چه برنامه‌ای؟ و از چه راه‌ها و کارهایی؟ بنده حقییر نمی‌دانم. شاید سیاستمداران ما ضرورتی نمی‌بینند برنامه‌های خود را به مردم بگویند. تنها هرگاه از اقتصاد مقاومتی می‌گویند مطالبی در مورد تولید ملی و لزوم خرید کالاهای ساخت داخل هم ذکر می‌کنند. شاید منظورشان از اقتصاد مقاومتی همین است. خوب اولین راهی که در این راستا به نظر می‌رسد همین است که تمام کالاهایی را که نیاز داریم خودمان در داخل تولید کنیم تا نیازی به خارج از کشور نباشد؛ از کالاهای مصرفی گرفته تا صنعتی. وقتی نیازی به خارج نباشد تحریم‌ها هم ماهیتی نخواهد داشت و خنثی خواهد شد. اما آیا تنها با خرید کالاهای داخلی می‌توانیم بر تمام مشکلات اقتصادیمان فائق آییم. آیا برنامه‌هایی برای رونق تولید و رفع موانع سر راه آن و همچنین کیفیت کالاها دارند؟ و چه فکری برای جایگزینی درآمدهای نفتی که با تحریم نفتی کاهش می‌یابد کرده‌اند؟ چقدر زمان لازم است تا

مردم نتایج اقتصاد مقاومتی را ببینند و لمس کنند؟ و... چیزی که معلوم شده است این است که سیاستمداران ما، با وجود تحریم‌ها و تهدیدها هیچ اراده و برنامه‌ای ندارند! تمام هم‌وغم خود را معطوف به دور زدن تحریم‌ها کرده‌اند!؛ به گواه اینکه بعد از این همه سال شعار دادن از اقتصاد مقاومتی، وضع اقتصاد کشور تغییری نکرده است. برای موفقیت در اقتصاد مقاومتی باید برنامه‌ها، نقشه‌ها، ترندها و خلاقیت‌ها ارائه داد - شعار خالی، باد هواست.

وقتی دشمن می‌خواهد درآمد کشور را نه تنها کم کند بلکه تلاش می‌کند آن را قطع کند و همین‌طور می‌خواهد مانع واردات نیازمندیهای کشور شود، در واقع می‌خواهد اقتصاد کشور را فلج کند. لذا ما ناگزیر باید فکری و کاری کنیم. حال چه باید کرد؟ این باید‌ها همان باید‌های اقتصاد مقاومتی است. اولین کار و اولویت اول آن است که محافظ و مراقب آنچه داریم باشیم. یعنی محافظت، مراقبت و حراست از درآمدها، اندوخته‌ها و سرمایه‌هایی که داریم و مصرف دقیق و بجا و پرهیز از اسراف و اتلاف آنها. اگر شخصی درآمدش کاهش یابد و یا احتمال می‌دهد در آینده‌ای نزدیک درآمدش کم و یا قطع خواهد شد، اولین اقدام فوریش (قبل از آنکه به دنبال درآمد تازه‌ای باشد) باید متناسب با وضعیت موجود یا احتمالی تغییراتی در زندگیش ایجاد کند و به آن نظم و ترتیبی دهد و برنامه‌ای پی گیرد. برای مثال: باید هزینه‌های غیرضروری خود را کنار بگذارد و از اسراف و هدر دادن سرمایه‌اش پرهیز کند و مصرفش را متناسب با حداقل مقدار درآمدش تنظیم کند، در مصرف آب و برق و گاز دقت کند، همین‌طور در مصرف خوراکش، بیش از نیازش خرید نکند و در حفظ و نگهداری پوشاک و لوازم منزل دقت کند. حتی در حفظ سلامتی خودش مراقب باشد تا در صورت بیماری متحمل هزینه‌های درمان نشود. لذا اولویت در مدیریت شرایط جدید این است که جلوی اسراف و اتلاف سرمایه‌هایش را بگیرد

- وقتی ته کیسه پر از سوراخ باشد اولویت در دوختن سوراخ‌هاست نه سعی در پر کردن مداوم کیسه - و بدیهی است موفقیتش مستلزم همراهی تمام افراد خانواده‌اش نیز هست.

آگاهی بخشی و آموزش

همان‌طور که موفقیت یک سرپرست خانواده در گرو همراهی و همکاری تمام اعضای خانواده است، موفقیت در اقتصاد مقاومتی هم مستلزم همراهی و همکاری تمام آحاد جامعه است. لذا سیاستمداران باید مردم را از اهمیت اجرای برنامه‌های اقتصاد مقاومتی آگاهی دهند و فواید و آثار اجرای آن را برشمارند. آگاهی بخشی موجب می‌شود مردم پذیرای آن گردند و این، همراهی و همکاری آحاد جامعه را در پی خواهد داشت. بدون آگاهی دادن مردم، اقتصاد مقاومتی پا نمی‌گیرد.

علاوه بر آگاهی بخشی، نیاز به آموزش است. آموزشی فراگیر تا تک تک افراد، بخش‌ها و صنف‌های جامعه در هر جایی و در هر شغلی بدانند چگونه می‌توانند به اجرای اقتصاد مقاومتی کمک کنند و هر کدام باید چه کنند و یا چه رفتارهایی را اصلاح کنند. باید دانست یک تولید کننده، کشاورز، دامدار، خانه‌دار، راننده، معمار، پزشک، دانش‌آموز و ... هر کدام چه وظیفه‌ای دارند و چگونه می‌توانند اقتصاد مقاومتی را رعایت کنند. برای مثال: آموزش زنان خانه‌دار در مدیریت مصرف آب و برق و گاز بسیار می‌تواند مؤثر باشد. حتی رعایت مواردی کوچک چون گذاشتن ظروف کوچک روی شعله کوچک و ظروف بزرگ روی شعله بزرگ، موجب کاهش مصرف سوخت می‌شود و یا پختن غذا با شعله کم در حد صد درجه حرارت. (خیلی‌ها نمی‌دانند که کم یا زیاد بودن شعله، تأثیری در زمان پخت ندارد. با شعله زیاد فقط آب زودتر بخار می‌شود و به ناچار باید به آن آب اضافه کرد. که این خود ضرر دیگری به همراه دارد؛ زیرا آب بخار می‌شود اما مواد سمی

موجود در آب از جمله نیترات باقی می‌مانند. هر چقدر آب بیشتر بخار و اضافه شود میزان مواد سمی هم افزایش می‌یابد).

شاید در نگاه اول این چیزها اهمیت چندانی نداشته باشند اما اگر در سطح کشور نگاه شود، اهمیتش معلوم می‌شود. هر کاری که موجب جلوگیری از اتلاف سرمایه‌ای ولو اندک شود غنیمت است. ایران آن قدر کشور بزرگی است که با کمی رشد منفی و یا رشد مثبت در هر چیزی عددی و مبلغی بزرگ و نتیجه‌ای ملموس حاصل می‌شود. لذا در موفقیت اقتصاد مقاومتی، آگاهی‌بخشی، آموزش و تبلیغات نقش اساسی دارند و این بر عهده سیاستمداران و دستگاه‌های ذی‌ربط است. استفاده از تجربیات کشورهای موفق هم بسیار می‌تواند کمک‌کننده باشد. برای آموزش و همچنین تفهیم اهمیت و فواید اقتصاد مقاومتی، صدا و سیما و آموزش و پرورش بیشترین نقش را می‌توانند داشته باشند. صدا و سیما می‌تواند برنامه‌هایی جذاب با این موضوعات تهیه کند. مخصوصاً آنچه بین آحاد مردم جامعه عمومیت دارد. [متأسفانه صدا و سیما پر شده است از بازیگرها و فوتبالیست‌ها و خواننده‌ها. در اکثر برنامه‌ها به عنوان مهمان حضور دارند و از زندگی شخصی‌شان و حواشیش سؤال می‌شود که دانستنش مفت هم نمی‌ارزد. اما از مخترعین، تولیدکننده‌ها، صادرکننده‌ها، پزشکان برجسته، نخبگان علمی و اقتصادی کشور که هر یک به منزله سربازی برای کشور هستند، کمتر دعوت می‌شود. کسانی که می‌توانند مشوق و پرچمداری برای دیگران باشند. در واقع قهرمانان واقعی اینان هستند].

برای پیشبرد اقتصاد مقاومتی علاوه بر آگاهی بخشی و آموزش مردم، باید آن‌ها را به همفکری طلبید و از اطلاعات و اخبارشان کمک گرفت. مردم چون در همه جا حضور دارند بهتر می‌توانند از اتلاف‌ها، اسراف‌ها و فسادها گزارش دهند و باید بتوانند ایده‌ها و پیشنهادهایشان را ارائه دهند. آن قدر اتلاف‌ها و اسراف‌ها در کشور ما رها شده است که اگر در دور و بر

خود جست و جو کنیم، صدها مورد از آن‌ها را می‌یابیم؛ بعضی بسیار واضح و روشن و بعضی به صورت مخفی و ناملموس. برای نمونه: کشوری که در تحریم قرار دارد و به سختی نفتش را می‌فروشد و ارزش را به داخل می‌آورد و مردم در تنگنای معیشتی قرار دارند و هزار کار واجب دارد که در آن مانده است، کلی ارز مفت می‌دهد و مربی خارجی و یا بازیکن خارجی می‌گیرد! آیا ایران مثل کشورهای نفتی عربی است که نمی‌دانند با پولشان چه کار کنند؟ آیا در دهه اول انقلاب که از مربی خارجی و بازیکن خارجی خبری نبود ورزش کشور بدین جهت دچار نقصان بود؟ و البته این هم گفته آید که هیچ وقت ارزش افتخاری که با پیروزی با مربی و بازیکن خارجی به دست می‌آید به مرتبه ارزش افتخار پیروزی با مربی و بازیکن داخلی نمی‌رسد. (متأسفانه آن قدر فوتبال زده شده‌ایم و در این علایق گیر افتاده‌ایم که این واقعیت‌ها را به روی خودمان نمی‌آوریم و اعتراضی نمی‌کنیم).

اتلاف سرمایه‌ها در کثرت پروژه‌ها

یک نوع اتلاف سرمایه، آن هم از نوع مخفی که بیشترین خسارت را به اقتصاد کشور می‌زند، کثرت پروژه‌ها و طولانی شدن ساخت آن‌هاست. برای ملموس شدن این قضیه داستانی وجود دارد که آورده می‌شود:

سال‌ها پیش دو باجناب بودند در شهرستان سالار آباد، به نام‌های عین‌اله و یداله که اتفاقاً برادران دوقلو هم بودند. هر دو در یک روز عروسی گرفته بودند. با اینکه دوقلو بودند اما به خاطر اینکه عین‌اله دختر بزرگ‌تر را گرفته بود به عنوان باجناب بزرگ‌تر شناخته می‌شد و احترام بیشتری هم برایش قائل می‌شدند. آن دو، دامادهای حاج میرزا رجب بلوک‌باشی بودند که یک مزرعه پرورش ماهی داشت. هر دو در مزرعه پدرزنشان کار می‌کردند و درآمد دیگری جز این نداشتند. روزی یداله به عین‌اله پیشنهاد کرد که باید فکر شغل دیگری هم باشند زیرا پدرزنشان عمرش را کرده بود

و خدای نکرده اگر می‌مرد، چهار دختر دیگر غیر همسرانشان و دو پسر هم داشت که مزرعه ماهی باید بین‌شان تقسیم می‌شد و این وسط چیز زیادی به آن‌ها نمی‌رسید و زندگی سخت می‌شد - در روشنایی روز باید به فکر چراغ شب بود.

یداله پیشنهاد کرد که مرغداری پرورش مرغ گوشتی احداث کنند. اتفاقاً یک قطعه زمین هم داشتند که از مرحوم پدرشان به آن‌ها ارث رسیده بود. پدرش هم از پدرش به ارث برده بود. زمینی تقریباً وسیع اما شور که به درد کشاورزی نمی‌خورد برای همین کسی سراغش را نمی‌گرفت. در چند سال اخیر برق و گاز هم از کنارش می‌گذشت که مزیتی برایش محسوب می‌شد. عین‌اله پیشنهادش را قبول کرد منتها گفت که زمین ارثی را تقسیم کنند و هرکدام جداگانه برای خود مرغداری احداث کند. یداله هم پذیرفت. عین‌اله و یداله با درآمدی که از مزرعه پرورش ماهی گیرشان می‌آمد، می‌توانستند سالی ده میلیون تومان پس‌انداز کنند. چون این چند سالی که در مزرعه پرورش ماهی کار کرده بودند توانستند تمام قرض و قوله‌ای را که بابت عروسی و ساخت مسکن داشتند، بپردازند. حالا می‌شد روی پس‌اندازشان حساب کنند. آن‌ها تصمیم گرفتند فقط به درآمد خود اتکا کنند و دنبال وام از جایی نباشند. چون خاطره تلخی از آن داشتند؛ پدرشان که ورشکست شده بود از عهده پرداخت وامش برنیامد لذا دار و ندارش حراج شد و بیچاره دق کرد و مرد.

یداله تصمیم گرفت که یک سالن پنج هزارتایی احداث کند و با تحقیقی که کرده بود: ساخت سالن پنج هزار تایی با هزینه ساخت انبار، تأسیسات برق و گاز، خرید خوراک دام و جوجه و دستمزد کارگرها یعنی تا زمان بهره‌برداری، روی هم رفته پنجاه میلیون تومان هزینه در بر می‌داشت. یعنی او می‌توانست در عرض پنج سال آن را به بهره‌برداری برساند. اما عین‌اله که خود را باجناب بزرگ‌تر می‌دانست و همیشه سعی می‌کرد خود را

زرنگ‌تر و جسورتر نشان دهد، تصمیم به احداث سالن ده‌هزارتایی گرفت. تمام فامیل و دوستان، یداله را فردی ترسو و ضعیف که جرأت انجام کارهای بزرگ را ندارد تصور می‌کردند و عین‌اله را فردی دل‌گنده و پرجرات. خلاصه اینکه این دو برادر و یا این دو باجناب شروع به کار کردند و همان‌طور که بر حسب تورم، قیمت‌ها بالا می‌رفت چون درآمد آن‌ها هم بالا می‌رفت، تأثیری در کار و طول مدت ساخت و ساز نداشت.

سرانجام بعد از پنج سال، مرغداری پنج هزارتایی یداله به اتمام رسید و سریعاً چند کارگر استخدام و شروع به بهره‌برداری کرد. یداله نقشه دیگری از آستینش درآورد؛ او شروع به ساخت سالن پنج هزار تایی دیگری کرد و توانست با درآمدی که از مزرعه پرورش ماهی داشت و درآمد جدیدی که به دست آورده بود در عرض سه سال این سالن را هم به بهره‌برداری برساند و چند کارگر دیگر به کار بگمارد. حالا یداله بعد از هشت سال صاحب دو سالن در مجموع به ظرفیت ده هزار تایی شد. اما یداله نقشه دیگری هم در سر داشت در واقع این نقشه را نه حالا بلکه در ابتدا، یعنی در هشت سال پیش در سر داشت. او شروع به ساخت سالن پنج هزار تایی دیگری کرد و با درآمدی که از مزرعه پرورش ماهی و دو سالن مرغداریش داشت، این سالن را در عرض دو سال به بهره‌برداری رساند. حالا او در عرض ده سال صاحب مرغداری به ظرفیت پانزده هزارتایی شده بود. بعد از ده سال، سالن ده‌هزار تایی عین‌اله هم به اتمام رسیده بود. با این تفاوت که یداله مرغداری‌ای به ظرفیت پانزده هزارتایی داشت و مهمتر اینکه سال‌ها کارگرانی را به سرکار گذاشته بود که به واسطه او نان می‌خوردند و همیشه خود و خانواده‌هایشان دعاگوی او بودند و دیگر اینکه در عرض این چند سال یداله بازار را در اختیار گرفته بود. این کارها باعث شده بود تا یداله سری توی سرها درآورد و صاحب کر و فری شود.

عین این ماجرا در اقتصاد کشور ما هم وجود دارد؛ منتها سیاست‌گذاران ما

از نوع عین‌اله هستند که سرمایه‌های کشور را تلف می‌کنند؛ با بودجه‌های محدود به ساخت تعداد کثیری پروژه اقدام می‌کنند که خود نمی‌دانند کی به بهره‌برداری می‌رسد. برای مثال: پروژه‌ای که می‌تواند در صورت تأمین اعتبار، دو ساله به بهره‌برداری برسد، بعد از پانزده سال هم به بهره‌برداری نمی‌رسد و تا به بهره‌برداری برسد، سال‌ها از عمر مفید آن مقدار ساخته شده، کاسته می‌شود. زمان اتمام این پروژه‌ها به این صورت طولانی می‌شود و اگر کشور دچار تلاطم‌های اقتصادی از جمله کاهش قیمت نفت شود هم قوز بالا قوز می‌شود. علت آن است که سیاست‌گذاران ما هم بلندپرواز هستند و هم ندانم‌کار و هم می‌خواهند، خود را تلاشگر در عمران و پیشرفت کشور نشان دهند و هم آراء مردم مخصوصاً مردم آن منطقه را که پروژه‌ای در آن احداث می‌شود، داشته باشند و در این میان نمایندگان مجلس هم برای اینکه رأی مردم منطقه خود را داشته باشند دولت و وزرا را تحت فشار قرار می‌دهند.

لازم است سیاست‌گذاران ما با سیاست «آهسته و پیوسته» عمل کنند (با توجه به وضعیت کشور ما که درآمدها محدود است و پر تلاطم و غیر پیش‌بینی و در عین حال کارهای ناکرده فراوان). برای مثال: اگر دولت بنا به ساخت ده سد دارد و ممکن است ساخت هم‌زمان این ده سد، ده سال طول بکشد، بهتر است تمام بودجه در نظر گرفته را به سه سد اختصاص دهد تا بتواند این سه سد را در کمترین مدت به بهره‌برداری برساند (تا رونق کشاورزی، تولید و اشتغال‌زایی در آن بخش از کشور معطل نماند). بعد سه سد دیگر در دست ساخت قرار دهد. این نوع اتلاف سرمایه که به صورت مخفی است کسی متوجه‌اش نمی‌شود و توجهی نمی‌کند. اگر کارخانه‌ای در آتش بسوزد همه توجه می‌کنند و از این همه هدر رفتن سرمایه حیفشان می‌آید. اما اتلاف سرمایه از نوعی که ذکر شد کمتر از آن خسارت سوختن نیست بلکه خیلی بیشتر و در حد گسترده‌تری که قابل

مقایسه نیست صورت می‌گیرد.

اما در مورد وقت‌شناسی، در کشور ما کمتر توجهی به اتلاف وقت و زمان نمی‌شود و به آن اهمیت نمی‌دهند. با اینکه در گذشته، در اهمیت آن گفته می‌شد وقت طلاست! اغلب برنامه‌ها، مراسم‌ها و همایش‌ها در موعد و یا ساعت مقرر برگزار نمی‌شوند. با اتلاف وقت و زمان در حقیقت به همان مقدار عمری از فردی و نسلی ضایع می‌شود و فرصت‌هایی از دست می‌رود. باید به وقت و زمان همانند سرمایه‌ای گران‌قدر نگاه شود؛ زیرا یکی از فاکتورها در پیشرفت و رقابت است. کشورهای مترقی چهار نعل می‌تازند و ما لنگ لنگان از پی آن‌ها می‌رویم.

از دست رفتن سرمایه‌ها در سوانح رانندگی

آمار سوانح رانندگی و خسارات ناشی از آن در کشور ما وحشتناک است. تلفات جانی ناشی از آن در سال ۱۳۸۵ به ۲۸۰۰۰ نفر رسیده بود. با اینکه در سال‌های اخیر این میزان به حدود ۱۷۰۰۰ نفر رسیده است اما همچنان در مقایسه با کشورهای پیشرفته، سرسام‌آور است. همچنین سالیانه حدود ۸۰۰۰۰۰ نفر مصدوم روانه بیمارستان‌ها می‌شوند. علاوه بر خسارات مالی که شامل از بین رفتن خودروها و تعمیرات و هزینه‌های درمانی می‌شود، خسارات از دست دادن اعضای خانواده و یا احیاناً بی‌سرپرست شدن خانواده‌ها و فرزندان و معلولیت و لطمات روانی، قابل بیان با اعداد و ارقام نیست. این همه تلفات و صدمات مالی و جانی انگار چیزی عادی برای ما شده است! (علل خساراتی که صد در صد بر می‌گردد و استکبار جهانی در آن نقشی ندارد). تلفات و خساراتی که با تدابیری می‌توان به شدت آن را کاهش داد؛ مگر در کشورهای پیشرفته چه کرده‌اند و چه می‌کنند؟

علت عمده تصادفات به عامل انسانی بر می‌گردد (حدود ۸۰ درصد) و تا

حدی به راه‌ها که به عنوان نقاط خطرناک مطرح می‌شوند و اندکی هم به غیر استاندارد بودن بعضی از خودروها. نقاط خطرناک را می‌توان ایمن ساخت و در مورد عدم رعایت قوانین رانندگی می‌توان ضمن آموزش‌ها و فرهنگ‌سازی‌ها، جریمه‌های سنگین وضع کرد؛ از جمله باطل کردن گواهی‌نامه‌های رانندگی. به گونه‌ای که حتی راننده‌ای در جاده‌ای متروکه و کاملاً خلوت، خیال تخلف از قوانین رانندگی به سرش نزنند. وقتی ایمنی جانی و روانی انسان‌ها در میان باشد هر سخت‌گیری و شدت عملی موجه است.

ضایعات در بخش کشاورزی تا مصرف

سالانه سرمایه‌های زیادی در بخش کشاورزی (در گندم، برنج، میوه‌های درختی و صیفی‌جات) به صورت ضایعات در حین برداشت، عرضه و مصرف به هدر می‌رود. استفاده از تکنولوژی‌های جدید و فراوری و اصلاح فرهنگ مصرف می‌تواند بخش زیادی از آن را بکاهد. برای مثال: نان این مظهر برکت خداوند، ضایعاتش (به هر علت که باشد) قابل تأسف است. دولتمردان ما به جای آنکه سعی‌شان را در افزایش تولید گندم قرار دهند تا کشور را از واردات بی‌نیاز کنند، بهتر است اولویت را در این قرار دهند که ضایعات را در این بخش، از تولید تا مصرف به حداقل برسانند. خیلی سال پیش (زمانی که یکی از بزرگترین خریداران گندم بودیم) مسئولی از این بخش با عدد و آمار گفته بود که مقدار ضایعات در نان، معادل میزان گندمی است که از خارج وارد می‌شود. یعنی در همان سال‌ها با افزایش کیفیت نان و اصلاح فرهنگ مصرف، می‌توانستیم از واردات گندم بی‌نیاز شویم. در این صورت می‌توانستیم بخشی از زمین‌ها را به کشت محصولاتی دیگر که نیاز کشور بود، برای مثال به کشت دانه‌های روغنی اختصاص دهیم. (قابل توجه اینکه نود و پنج درصد از روغن نباتی کشور از خارج وارد می‌شود).

یکی از علت‌هایی که باعث اسراف و ضایعات نان می‌شود ارزانی آن است - ارزانی در هر چیزی باعث نشناختن قدرش می‌شود - و این ارزانی گاهی معضل آفرین می‌شود؛ ارزانی نان است که باعث شده است قدرش شناخته نشود و در مصرفش دقت نشود و یا آن را خوراک دام کنند. درست است که قوت غالب مردم کم درآمد نان است، اما این بهانه‌ای نمی‌شود در قبال کفران نعمت، دست روی دست گذاشته شود. یک راه این است که دولت تمام یارانه‌ای را که برای ارزانی نان می‌دهد به صورت نقدی به همه افراد جامعه پرداخت و قیمت نان را واقعی کند. به این نحو، حتی مردم در صورت صرفه‌جویی، بخشی از این یارانه نقدی برایشان می‌ماند. (البته اگر عوام‌فریبان بگذارند).

اهمیت رعایت استانداردها و ضوابط مهندسی

یکی دیگر از چیزهایی که باعث اتلاف سرمایه می‌شود و موجب خسارت، انجام پروژه‌ها بدون رعایت استانداردهاست. شرکت‌های سازنده برای اینکه هزینه ساخت را پایین بیاورند و پول بیشتری به جیب بزنند (و یا به علت نداشتن صلاحیت‌های لازم) پروژه‌ای را بدون رعایت معیارها و استانداردهای مهندسی به اتمام می‌رسانند که بعد از چندی یا تخریب می‌شود و یا نیاز به ترمیم و تعمیر پیدا می‌کند. برای مثال: آسفالتی که باید بیست سال عمر مفید داشته باشد بعد از یکی دو سال نیاز به ترمیم و یا روکش پیدا می‌کند. یعنی به همین میزانی که مجدداً هزینه می‌شود (در زمانی که عمر مفید آن باید باشد) اتلاف سرمایه صورت گرفته است. مثالی دیگر: عمر مفید ساختمان در کشورمان ۲۵ سال تا ۳۰ سال است در صورتی که در کشورهای پیشرفته، عمر مفید ساختمان ۱۰۰ تا ۳۰۰ سال است. در کشور ما ساختمان‌ها بدون اصول مهندسی کافی، مصالح مناسب و نظارت کافی ساخته می‌شود. ضمن اینکه پایین آمدن عمر مفید

ساختمان‌ها منجر به اتلاف سرمایه در دراز مدت می‌شود، تعمیر و نگهداری ساختمان‌ها (به دلیل آسیب‌پذیری آن‌ها) و اتلاف انرژی در سیستم سرمایشی و گرمایشی و همین‌طور احتمال خسارت‌های جانی و ویرانی (در صورت بلایای طبیعی مانند زلزله) را نیز در پی دارد.

وجود فساد اداری و نظارتی در این میان قابل کتمان نیست. پروژه‌های دولتی با مناقصه‌های صوری به افرادی نالایق سپرده می‌شود و نظارت‌های لازم صورت نمی‌گیرد. گاهی مناقصه‌ای چند بار دست به دست می‌شود و هر دست سهمی برای خود برمی‌دارد. نظارت‌های دقیق در انجام مناقصه‌ها و همچنین در اجرا و گرفتن تعهدها و ضمانت‌های جدی و قوی می‌تواند از این‌گونه اتلاف‌ها و خسارت‌ها جلوگیری کند.

در ساخت کالاها هم اگر رعایت استانداردها نشود این اتلاف‌ها و خسارت‌ها بروز می‌کند و گاهی سلامت افراد را در معرض خطر قرار می‌دهد. اگر بشود این خسارت‌ها با عدد و ارقام محاسبه شود عددی نجومی به دست می‌آید. لذا می‌طلبید سازمان استاندارد کشور به طور دقیق و بدون چشم‌پوشی عمل کند و با سپردن متخلفان به دست دستگاه قضا موجب بازدارندگی در این عرصه شوند.

دخانیات و مواد مخدر: سوختن سرمایه‌ها

مبارزه با دخانیات هم می‌تواند عاملی قابل توجه در کمک به اقتصاد مقاومتی باشد و از آن مواردی است که می‌گویند جلوی ضرر را هر وقت بگیرد منفعت است. کشور ما در تنها چیزی که از تحریم آمریکا مصونیت دارد، سیگار و توتون است. آمریکایی که شرکت‌های آمریکایی را از داد و ستد با ایران منع می‌کند و در صورت مبادرت، جریمه‌های سنگین اعمال می‌کند، اما کمپانی‌های بزرگ سیگار را با وجود فروش مقدار زیادی سیگار و توتون مانع نمی‌شود. متأسفانه دانستن این چیزها (که همه هم می‌دانند)

مسئولان ما را هوشیار و به عمل وادار نمی‌کند. ایران بعد از ژاپن و عربستان سومین مصرف کننده بزرگ سیگارهای آمریکایی در جهان است. شایسته است تا مسئولان نظام خودشان سیگارهای آمریکایی را تحریم کنند و یا به عبارتی خود تحریمی کنند و بر قاچاق کنندگان و توزیع کنندگان و مصرف کنندگان آن جریمه‌های سنگین وضع کنند.

ایران دوازده میلیون و پانصد هزار نفر سیگاری حرفه‌ای دارد و سال به سال سن سیگاری‌ها پایین تر می‌آید و به نوجوان‌ها رسیده است. نود درصد سرطان‌های ریوی و بیست و پنج درصد مرگ ناشی از بیماری‌های قلبی و عروقی در کشورمان به دلیل مصرف سیگار است. تحقیقات نشان داده است نود درصد شروع اعتیاد افراد، با سیگار و قلیان بوده است و مصیبت قلیان کمتر از سیگار نیست؛ محققان گفته‌اند هر وعده مصرف قلیان برابر با صد تا دویست نخ سیگار است. ایرانی‌ها سالانه حدود شصت میلیارد نخ سیگار می‌کشند و ده هزار میلیارد تومان برای خرید آن می‌پردازند و سی و پنج هزار میلیارد تومان هزینه بیماری‌های ناشی از مصرف سیگار می‌کنند و هزینه‌هایی که داروهای سرطان به کشور تحمیل می‌کند بالای چهار هزار میلیارد تومان است. با این حال، ایران کمترین میزان مالیات بر سیگار را دارد و از این حیث مقام دوم را (بعد از افغانستان) دارد. مالیات بر سیگار در ترکیه هشتاد و چهار درصد است اما در ایران کمتر از ده درصد است.

آدم‌های سودجو با بهانه افزایش یافتن قاچاق، مانع افزایش مالیات بر سیگار و توتون می‌شوند. این در حالی است که کشورهای که مالیات بر سیگار را افزایش قابل توجهی داده‌اند، تأثیر زیادی در کاهش میزان مصرف آن داشته است. البته تنها افزایش مالیات کارساز نیست؛ بلکه آموزش و فرهنگ‌سازی همگام با موانع و محدودیت‌های قانونی می‌تواند کارسازتر باشد. گذشته نشان داده است که تنها آموزش و فرهنگ‌سازی، کارساز نیست؛ حتی نشان دادن تصاویر ریه‌های صدمه دیده از سیگار و نوشتن

عوارض استعمال آن روی پاکت سیگار، تأثیری در کاهش میزان مصرف نداشته است. در ایران هم باید مانند بسیاری از کشورها مصرف دخانیات در اماکن عمومی ممنوع شود و یا اگر قانون ممنوع کرده است به شدت اجرا شود. هر اندازه بتوان میزان مصرف دخانیات را کاهش داد، منفعت است که علاوه بر اقتصاد کشور، سلامت روانی و جسمی و اجتماعی را نیز بهبود می‌بخشد.

از سیگار و قلیان بگذریم مواد مخدر سنتی و جدید، بلایی برای کشور شده است و امنیت جامعه را تهدید می‌کند و چه بسیار فجایعی را سبب شده است و چه بسیار زندگی‌هایی را متلاشی کرده است! نیروی کار کشور را تبدیل به آدم‌هایی بیمار و سر بار می‌کند. اگر هزینه‌هایی که بر کشور تحمیل می‌کند حساب شود، سر به جهنم می‌زند. خلاصه اینکه معضل بزرگی برای کشور شده است که قابل چشم پوشی نیست. برای ریشه کن کردن اعتیاد و قاچاق مواد مخدر علاوه بر کار فرهنگی، اگر این کار به دست خلخال‌ها سپرده شود، امید به موفقیتش خواهد بود.

بهداشت و خود مراقبتی

رعایت بهداشت هم می‌تواند گامی در جهت اقتصاد مقاومتی باشد و همچنین خود مراقبتی؛ یعنی مراقبت از خود به لحاظ حفظ سلامت جسمی و روانی. زیرا همان‌طور که گفته‌اند: پیشگیری همیشه راحت‌تر و کم هزینه‌تر و در نتیجه بهتر از درمان است. در صورت بیماری هزینه‌هایی نه تنها به فرد، بلکه به جامعه هم تحمیل می‌شود و از طرفی هر نیروی کاری که به واسطه بیماری از کار می‌افتد به منزله سرمایه‌ای است که جامعه از آن محروم می‌شود. حتی در یک سرماخوردگی ساده هزینه، وقت و انرژی صرف می‌شود در صورتی که رعایت نکاتی ساده ما را مصون نگه می‌دارد. در بیماری‌های حاد، عواقب بسیار ناگوارتر و سخت‌تر است که مستلزم

به کارگیری افرادی و یا احیاناً واردات داروها و لوازم از خارج است یعنی خروج سرمایه‌های کشور. لذا رعایت بهداشت و خود مراقبتی نوعی عمل به اقتصاد مقاومتی است که هزینه‌ای ندارد و یا هزینه ناچیزی دارد ولی مانع هزینه‌های گزاف و وقایع ناگوار و ناخوشایند می‌شود. لذا بر ارگان‌های آموزشی و بهداشتی حکومت است که نسبت به آموزش مردم تلاش کنند و شایسته است مراجع بهداشتی کشور در امر فعالیت‌های پیش‌گیرانه هزینه کنند؛ اگر دولت در این زمینه هزینه کند جلوی هزینه‌های بسیار بزرگ‌تری را خواهد گرفت.

رژیم غذایی مناسب و سالم

حتی رژیم غذایی مناسب، می‌تواند بخشی از اقتصاد مقاومتی باشد. رژیم غذایی همیشه به معنی کم خوردن نیست بلکه مناسب و به اندازه مصرف کردن است؛ به گونه‌ای که مواد مورد نیاز بدن تأمین شود و سلامت جسمی و روانی فرد حفظ گردد. مصرف ما ایرانی‌ها در برخی مواد غذایی خیلی بالاتر از توصیه‌های بهداشتی است و در برخی پایین‌تر. تغذیه ناصحیح علاوه بر اینکه موجب مصرف زائد و اسراف می‌شود، سبب بروز برخی بیماری‌ها نیز می‌شود. بسیاری از ایرانی‌ها دچار چاقی هستند و یا از فشار خون و دیابت و ناراحتی‌های قلبی رنج می‌برند که خود هزینه‌های درمانی را بر کشور تحمیل می‌کند و نیروی انسانی را از کار بیکار و در صورت فوت، کشور را از سرمایه‌ای محروم. لذا آموزش مردم به رعایت رژیم غذایی مناسب به هر طریقی و در هر سنینی می‌تواند در رسیدن به این هدف تعیین کننده باشد و در این راستا، بهداشت مواد غذایی هم نقش بسزایی در حفظ سلامت مردم دارد. نظارت و بررسی کیفیت مواد غذایی از نظر سلامت از سوی ارگان‌های ذی‌ربط، می‌تواند از بسیاری از بیماری‌های ناشی از تغذیه ناسالم جلوگیری کند. نظارت بر غذاهای فراوری و بسته‌بندی

شده و آموزش و تشویق مردم به مصرف غذاهای تازه، سالم و مفید می‌تواند به بهداشت و سلامت تغذیه مردم کمک کند.

فرار مغزها: فرار سرمایه‌های حقیقی

فرار مغزها یعنی فرار سرمایه‌های حقیقی از چند جهت: یکی آنکه سرمایه‌های زیادی از این کشور و مملکت خرجشان شده است و خروج هر یک نفرشان به معنی خروج سرمایه‌ای هنگفت است و اکنون که باید مملکت از آنها منتفع شود و بهره‌برداری کند از کشور خارج می‌شوند و بیگانگان مفت مفت از این میوه‌های رسیده بهره می‌گیرند. گفته‌اند که برای هر کدامشان یک میلیون دلار هزینه می‌شود. با چند هزار نفر فرار مغزها در سال، سالانه چه سرمایه‌های زیادی از کشور خارج می‌شود؟! در حقیقت سرمایه حقیقی، نیروهای انسانی هستند. نیروهای انسانی صاحب علم که پیشرفت صنعتی و علمی کشور بدون آن‌ها امکان‌پذیر نیست. همچنین این روند تلخ، حس ناامنی و عدم ثبات و یأس را در کشور تداعی می‌کند.

بهره‌وری

علاوه بر عواملی که موجب زیان و خسارت می‌شوند و زدودنشان منفعت است، عواملی هم وجود دارند که پرداختن به آن‌ها موجب رشد و بهبود اقتصاد می‌شود. بدون شک توجه و پرداختن به بهره‌وری یکی از شاخص‌های اقتصاد مقاومتی است. بهره‌وری یعنی حداکثر استفاده از حداقل امکانات با کمترین زمان در تولید کالایی یا ارائه خدمتی. با بهره‌وری سعی می‌شود هزینه‌ها کاهش یابد، ضایعات و تلفات به حداقل برسد، انرژی بهینه مصرف شود و زمان ارائه محصول کاهش یابد بدون اینکه در کیفیت محصول تأثیری بگذارد. در بهره‌وری ممکن است هزینه‌های اندکی نیاز باشد اما سود فراوانی به همراه می‌آورد. برای مثال: استفاده از لامپ‌های

ال.ای.دی به جای لامپ‌های قدیمی اندکی موجب هزینه می‌شود اما سهم قابل توجهی در کاهش مصرف برق دارد. یا کشاورزی که خاک مزرعه‌اش را به آزمایشگاه کیفیت خاک می‌برد، در نتیجه متوجه می‌شود مزرعه‌اش به چه کودهایی و به چه میزانی نیاز دارد. لذا استفاده بهینه از کودها در کاهش هزینه و کیفیت و کمیت محصولش نقش بسزایی ایفا می‌کند.

گاهی احداث خط تولیدی مدرن‌تر یا جایگزین کردن ماشین آلات جدید به جای ماشین آلات قدیمی و فرسوده، بهره‌وری را افزایش می‌دهد؛ اما همیشه بهره‌وری نیاز به هزینه و یا هزینه‌های سرسام‌آور ندارد. حتی بهره‌وری می‌تواند موجب شود تا نیاز به احداث کارخانه‌های بیشتر و یا توسعه آن‌ها نباشد و سرمایه‌گذاری مضاعفی صورت نگیرد؛ یعنی با مدیریتی حساب شده در روند تولید یا ارائه خدمت، با همان امکانات کارها با سهولت و راندمان بیشتری انجام گیرد. حکایت شده است هیزم شکنی با تبری گُند با زحمت و مشقت در هر ساعت یک درخت را قطع می‌کرد. رهگذری که شاهد کارش بود به او گفت: بنده خدا، ده دقیقه بنشین و تبرت را تیز کن. با این کار با زحمت کمتری در هر ساعت چند درخت را می‌بری. هیزم‌شکن در جواب گفت: فرصت چنین کارهایی را ندارم اگر دست از کار بکشم کارم عقب می‌ماند!

خلاقیت و ابتکار در بهره‌وری بسیار تعیین کننده است. تولید کننده‌ای که از ضایعات برش ورق‌های استیل لوازم پزشکی، قاشق و چنگال می‌سازد و یا کشاورزی که از آب چاه علاوه بر استفاده برای مزرعه به پرورش ماهی می‌پردازد، نمونه‌هایی برای خلاقیت است.

بهره‌گرفتن از زباله‌ها

بهره‌گرفتن از زباله‌های خانگی می‌تواند امکانی برای تولید محصولات مفید و فرصتی برای اشتغال‌زایی باشد. زباله‌هایی که از آن به عنوان طلا

کثیف یاد می‌شود. با اینکه زباله‌ها در بسیاری از کشورها معضلی برایشان شده است اما کشورهایی هستند که با بهره‌گیری از آن سود می‌برند و حتی از خارج زباله وارد می‌کنند. در واقع از آب کره می‌گیرند. ضمن اینکه از آلوده شدن محیط زیست هم جلوگیری می‌کنند. تفکیک زباله‌ها از مبدأ یعنی خانه‌ها، بسیار کمک کننده خواهد بود در تسهیل کار و پایین آمدن هزینه‌ها. بازیافت زباله، صنعتی است که همیشه پایدار است؛ زیرا تا زندگی وجود دارد زباله هم وجود دارد و هر جا خانه هست زباله هم هست. (اطلاق نام طلای کثیف به معنی تشویق به تولید هر چه بیشتر ضایعات و زباله‌ها نیست بلکه اولویت در تولید هر چه کمتر ضایعات و زباله‌هاست زیرا بازیافت و بهره‌گیری از زباله‌ها هیچ وقت جبران خسارات اسراف و غیر اصولی مصرف کردن آن مواد را نمی‌کند).

دستیابی به تکنولوژی‌های پیشرفته

دست یافتن به تکنولوژی‌های پیشرفته باید یکی از بخش‌های مهم در سیاست‌های اقتصاد مقاومتی باشد. دلایلی ناگزیر برای این سیاست هست و فوایدی بسیار در بر دارد. در اقتصاد مقاومتی سیاستمداران ما باید دیدهبانی و اهرم‌های فشار آن‌ها را پیش‌بینی کنند و نقاط ضعفمان را بیابند و آن نقاط را تقویت کنند. نقاطی که امکان دارد دشمن از آن طریق به کشور صدمه وارد کند. یکی از این نقاط وابستگی به تکنولوژی‌های آن‌هاست. تکنولوژی‌های پیشرفته و محصولات آن در دست غربی‌ها و یا کشورهای که تحت نفوذ آن‌ها هستند وجود دارد. این توانایی، ابزار قدرت آن‌هاست و هم می‌تواند ابزار فشار آن‌ها باشد. هر موقع می‌توانند از فروش محصولات آن به ما خودداری کنند و یا ما را به نفروختن آن تهدید کنند. دست یافتن ما به تکنولوژی‌های پیشرفته آن‌ها را خلع سلاح می‌کند ضمن اینکه از خروج قابل توجهی ارز جلوگیری می‌شود. در حقیقت به این صورت اقتصاد

مقاومتی تبدیل به اقتصاد تهاجمی می‌شود زیرا آن‌ها تکنولوژی‌های برتر را در اختیار و انحصار خود دارند و به راحتی در اختیار کشورهای دیگر قرار نمی‌دهند تا چه رسد به کشورهایی که آن‌ها را مخالف و دشمن خود می‌دانند. شکستن انحصار آن‌ها فتح و ظفری است که برکات فراوانی به همراه دارد.

قیمت محصولات تکنولوژی‌های پیشرفته به خاطر مقدار ماده به‌کار رفته در آن‌ها و یا هزینه‌های مصرف شده در آن‌ها نیست بلکه به خاطر علم و تکنیکی است که تولید کنندگانش در اختیار و انحصار دارند. لذا این محصولات، دارای ارزش افزوده بسیاری هستند. برای همین یک کالای کوچک ممکن است قیمت گرانی داشته باشد. (اخیراً در خبرها آمده بود که فرانسه با فروش یک داروی ضد سرطان در سال، یک و نیم برابر نفت ایران درآمد کسب می‌کند). همچنین به دست آوردن تکنولوژی‌های پیشرفته اعتبار و منزلتی بین‌المللی برای کشور به همراه می‌آورد. جوانان ما توانسته‌اند موارد بسیاری را در این زمینه‌ها فتح کنند. مواردی که کشورهای دارنده آن تکنولوژی به عدد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد. این موجب غرور ملی می‌شود و موجب ترغیب دانشمندان کشورمان برای فتح قله‌های بیشتر. سطح علمی کشور در حد مطلوبی است؛ در حدی که خیلی جلوتر از سطح صنعت است (برای همین دانش‌آموختگان ممتاز علمی چون در موقعیتی مناسب با تحصیلاتشان به کار گرفته نمی‌شوند از کشور خارج می‌شوند و به نوعی رانده می‌شوند). صنعتگران ما می‌توانند با اتکا به نخبگان علمی کشور، دیوارهای انحصار تکنولوژی‌های آن‌ها را فرو ریزند. حتی در صورت لزوم باید با نفوذ و جاسوسی علمی، امتیازاتشان را از چنگشان در آورد. این ثروت از هر ثروتی با ارزش‌تر است؛ از معادن طلا و الماس و منابع نفتی و گازی. همین تکنولوژی‌هاست که موجب قدرت و ثروت کشورهای صاحب آن شده است.

قوت افرنگ از علم و فن است - از همین آتش چراغش روشن است
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ - مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ

اقبال لاهوری

صادرات فنی و مهندسی هم می‌تواند با توجه به جوانانی تحصیل کرده و سطح علمی کشور منبع درآمدی سرشار باشد. در ضمن هر پروژه‌ای که به دست مهندسين ایرانی در کشورهای خارجی ساخته می‌شود به مثابه پرچمی برای توانایی‌ها و مهارت‌های علمی و تکنولوژی ایرانیان محسوب می‌شود.

سر و سامان یافتن یارانه‌های دولتی

عدالت در ارائه یارانه‌های دولتی، با در اختیار قرار دادن فرصت استفاده برابر برای همه، محقق نمی‌شود. برای مثال اگر بنزین به نرخ یارانه‌ای عرضه می‌شود هر چند همه مردم فرصت برابر برای استفاده از آن را دارند، اما همه امکان استفاده برابر از آن را ندارند و حتی تمام آنهایی که خودرو دارند نیز به یک اندازه از آن بهره نمی‌برند. در سایر چیزها هم همین طور است: در آب، برق، گاز و گازوئیل. دولت باید تدابیری اتخاذ کند تا امکان برخورداری برابر برای همه فراهم شود.

دولت یارانه هنگفتی بابت آب و برق و سوخت می‌دهد و هر کس بیشتر مصرف کند در حقیقت بیشتر می‌قاپد. این گونه این یارانه‌های پنهان که پر مصرف‌ها (که افراد متمول جامعه هستند) دریافت می‌کنند، چندین برابر کمک‌هایی است که دولت به فقرا می‌دهد. اصل بر این است که از اغنیا بگیرند و به فقرا دهند، نه آنکه از فقرا بگیرند و به اغنیا دهند. حتی در یارانه‌هایی که به تولید داده می‌شود شاید به نظر موجب کاهش قیمت آن می‌شود و به کل جامعه بر می‌گردد؛ اما این سؤال پیش می‌آید که آیا آن

محصول مورد استفاده تمام افراد جامعه قرار می‌گیرد؟ و همه به طور یکسان از آن بهره‌مند می‌شوند؟

یارانه‌های دولتی همیشه و در تمام زمینه‌ها موجب رفاه و عدالت نمی‌شود بلکه معضلاتی را هم به همراه می‌آورد. این یارانه‌های عوام‌فریب و عامه‌پسند در حقیقت باعث زیان و خسارت برای کشور و مردمش می‌شود و سرمایه‌های کشور را به باد می‌دهد. (به استثنای یارانه‌ها در بخش‌های آموزش و پرورش و بهداشت و درمان و ورزش که باید به گونه‌ای باشد تا تمام افراد کشور در صورت نیاز و خواستن بتوانند به راحتی از آن بهره‌مند شوند).

در کشورهای مترقی پرمصرف‌ترین کالاها مثل انواع سوخت، بزرگ‌ترین منبع درآمدشان است. اما در کشور ما بر عکس، درآمدها و سرمایه‌های دولت خرجشان می‌شود و بزرگ‌ترین هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهند. این باعث شده است تا میزان مصرف گاز طبیعی کشور برابر با میزان مصرف آن در کل اروپا باشد و یا میزان مصرف بنزین در کشورمان ده برابر کشور ترکیه (با جمعیتی برابر کشور ما) باشد. در کشورهای مترقی مالیات سی تا هفتاد درصدی بر بنزین می‌بندند (در کشور ترکیه هفتاد درصد است)؛ به این صورت آنکه بیشتر مصرف می‌کند بیشتر هم مالیات می‌دهد. در سایر چیزها هم همین طور است - آن که بامش بیش، برفش بیشتر.

یک نظر عامه‌پسند و عوام‌فریب وجود دارد که می‌گوید: ما با دیگر کشورها فرق داریم؛ ما که روی منابع عظیم نفت و گاز نشسته‌ایم و این منابع هم ملی هستند، پس باید با قیمت ارزان و به هر اندازه در اختیار مردم قرار داده شود (این را گاهی رسانه‌های معلوم‌الحال فارسی زبان خارجی هم در گوش ما می‌خوانند). آیا معنی این حرف این است که هر چه را که فراوان داریم بیش از حد مصرف کنیم و مفت هدر دهیم و حیف و میل کنیم؟ آیا این ثروت‌های ملی فقط به این نسل و دوره تعلق دارد؟ و آیا

این ثروت‌های ملی در میان تمام افراد ملت به صورت برابر و عادلانه تقسیم می‌شود؟ [آیا در کشور انگلستان که خود از تولیدکنندگان نفت است، این گونه عمل می‌شود؟]

یکی دیگر از ایرادهایی که در زمینه بنزین وجود دارد این است که قیمت بنزین در کشور ما در مقایسه با اکثر کشورها، بسیار ارزان‌تر است و قیمت خودروها بسیار گران‌تر. این باعث می‌شود تا مردم به فکر بهینه مصرف کردن بنزین نباشند. اما در کشورهایی که قیمت بنزین در آن‌ها بالاست مردم ضمن بهینه مصرف کردن، به دنبال خودروهایی کم مصرف باشند.

دولتمردان ما سال‌ها پیش در سیاست هدفمندسازی یارانه‌ها، قیمت بنزین را در داخل کشور بر پایه قیمت بنزین خلیج فارس قرار داده بودند (این سیاست هم ناکام ماند و اجرا نمی‌شود و کماکان بنزین از دولت یارانه می‌بلعد). اما اگر دولت به جای قیمت‌گذاری بر پایه قیمت خلیج فارس (که این شائبه پدید آید که هر موقع قیمت جهانی نفت پایین بیاید ملت خوشحال می‌شوند چون قیمت بنزین‌شان پایین می‌آید) قیمت بنزین را بر پایه هزینه تمام شده قرار دهد به دلایلی بهتر است. بر این اساس قیمت یک لیتر بنزین این‌گونه محاسبه می‌شود که چقدر هزینه برایش شده است؛ از استخراج نفت خام تا فرآوری و توزیع و حتی با محاسبه استهلاک عوامل تولید و پلایش. در صورتی که هزینه تمام شده، پایه قیمت بنزین تعیین گردد، اگر دولت پایین‌تر از این قیمت به مردم عرضه کند در واقع دارد به همان مقدار به مردم یارانه می‌دهد و اگر بیشتر از این قیمت به مردم بفروشد، همان مقدار مالیات محسوب می‌شود. از طرفی چون عوامل تولید در داخل قرار دارند، قیمت بنزین در داخل دچار تلاطم‌های بین‌المللی نمی‌گردد و جامعه از جو روانی بالا و پایین شدن قیمت جهانی نفت و به تبع آن قیمت بنزین بر پایه خلیج فارس در امان می‌ماند.

این روش صرفاً برای ایجاد مبنایی قابل پذیرش همه، برای قیمت‌گذاری بنزین است. با این روش قیمت نفت خام محاسبه نمی‌شود. اگر بنا به محاسبه قیمت نفت خام باشد، یا باید قیمت جهانی آن در نظر گرفته شود که دارای معایبی است و یا در داخل روی آن ارزش‌گذاری شود و چون معیار مشخصی برای ارزش‌گذاری آن در داخل وجود ندارد، منجر به اتفایق نظر نمی‌شود. لذا به این طریق قیمت بنزین شامل هزینه‌های تمام شده و مالیات می‌شود. اگر میزان هزینه‌های تمام شده، از اختیار سیاست‌گذاران خارج است، تعیین مقدار مالیات در اختیار سیاست‌گذاران است که می‌توانند تا حدی قرار دهند که بتواند مانع اتلاف و قاچاق آن شود.

در مورد برق، تولید کشور ما به حد کافی هست حتی در زمان اوج مصرف برق که در تابستان باشد. یکی از عواملی که موجب خاموشی و کمبود برق می‌شود عدم مدیریت در مصرف آن است. چند سال پیش در تابستانی که به علت گرمای بی‌سابقه، کشور با خطر خاموشی‌های طولانی و پی‌در پی مواجه بود و با آموزش و تبلیغات از مردم خواسته شده بود در مصرف برق، مدیریت کنند و از استفاده وسایل پر مصرف در ساعات اوج مصرف، پرهیز و به ساعات غیر آن موقوف کنند، این آموزش‌ها باعث شده بود تا تابستان آن سال ما شاهد خاموشی‌های کمی باشیم. یکی از مسئولین برق ضمن تشکر از مردم گفته بود: اگر ما تعدادی نیروگاه می‌ساختیم تا در ساعات اوج مصرف هم بتوانیم جوابگوی نیاز کشور باشیم باید چندین میلیون دلار هزینه می‌کردیم (که البته تبعاتی چون آلودگی محیط زیست و مصرف منابع سوختی را نیز به همراه داشت). اینجا هیچ هزینه‌ای نشده است و کار مضاعفی صورت نگرفته است، حتی مصرف هم کم نشده و صرفه‌جویی‌ای نشده است بلکه تنها با مدیریت در زمان مصرف برق، جلوی

میلیون‌ها دلار هزینه اضافی گرفته شده است و این یعنی حرکتی در جهت اقتصاد مقاومتی.

علاوه بر آموزش و فرهنگ‌سازی، استفاده از کنتورهای هوشمند هم بسیار می‌تواند در بهینه مصرف کردن برق کارساز باشد. دولتمردان ما باید در یک برنامه زمانی معینی تمام کنتورهای قدیمی را تعویض کنند. از آنجا که هزینه تعویض کنتور قدیمی به کنتور هوشمند بر عهده مردم گذاشته شده است (همچنین قیمت پایین برق) موجب شده است تا مردم از آن استقبال نکنند. بهتر است دولت تصمیمی انقلابی بگیرد و هزینه تعویض کنتور را بر عهده گیرد. اگر دولت پنج ریال هزینه کند بیست ریال سود خواهد برد از طرفی اصولاً قیمت کنتور و هزینه نصبش چه کنتور برق یا گاز یا آب، باید بر عهده دولت باشد؛ زیرا دولت می‌خواهد یک وسیله اندازه‌گیری در ابتدای عرضه بگذارد تا میزان آب و برق و گازی را که به مشتری می‌فروشد مشخص و محاسبه کند و پولش را بگیرد یعنی این وسیله، مورد نیاز فروشنده یعنی دولت است نه مصرف کننده. لذا پولش را هم باید دولت بپردازد.

میزان زیادی از تولید برق به علت فرسوده بودن تجهیزات برق رسانی تلف می‌شود. در حقیقت مقدار زیادی سرمایه ملی تلف می‌شود و مسئولین ما کمبود بودجه را دلیل نپرداختن به نوسازی شبکه برق‌رسانی می‌دانند و این نپرداختن، خود موجب هدررفتن ثروت و کاهش بودجه مملکت می‌شود! برای اجرای عدالت و جلوگیری از اسراف و اتلاف منابع کشور هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه قیمت‌ها واقعی شود و به‌علاوه بر آن مالیات نیز بسته شود به گونه‌ای که این سازمان‌های ضررده و پارانه بگیر تبدیل به سازمان‌های سودآور و منابع درآمدی برای دولت شوند. کمک به نیازمندان و طبقات پایین از طریق این سازمان‌ها بدترین راه است. دولت باید از راه‌های دیگری به طبقات پایین جامعه کمک کند [پارانه‌هایی که با این

سیاست از مشتریان پر مصرف و متمول جامعه باز داشته می‌شود، به اندازه‌ای است که قسمتی از آن برای طبقات پایین جامعه کافی است. وقتی که قیمت سوخت و برق و آب واقعی شود مصرف هم بهینه می‌شود و جلوی اسراف گرفته می‌شود و صرفه جویی جایش را می‌گیرد و مردم به دنبال وسایلی کم مصرف می‌روند (چیزی که الان در انتخاب خرید مردم جایگاهی ندارد). بعد از سپری شدن مدتی، این رفتارها تبدیل به فرهنگ می‌شود.

جالب است بدانیم با نگاهی کلی، گران‌ترین قیمت سوخت در ثروتمندترین و پیشرفته‌ترین کشورها وجود دارد و ارزان‌ترین قیمت سوخت در فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین کشورها. و این مسأله قابل تأمل، از طرفی مغلطه‌ای به دست بعضی‌ها داده است که بگویند اگر قیمت سوخت در کشورهای ثروتمند بالاست در عوض، درآمد سرانه آن‌ها هم بالاست. چون درآمد سرانه ما پایین است لذا قیمت سوخت هم باید پایین بماند. اما باید گفت: ضمن اینکه درآمد سرانه و قدرت خرید و هزینه زندگی در هر کشوری متفاوت است و باید نسبت آن‌ها با قیمت سوخت مورد توجه باشد، با در نظر گرفتن این شاخص‌ها هم قیمت سوخت در داخل کشور، در مقایسه با اغلب کشورها پایین است؛ حتی در مقایسه با کشورهای همسایه ما. و از طرفی مسلماً کشورهای ثروتمند و پیشرفته با اعمال یک سری سیاست‌هایی بدین جایگاه رسیده‌اند و یکی از این سیاست‌ها واقعی بودن قیمت سوخت و اخذ مالیات از آنهاست که فواید و اثرات این نوع سیاست‌ها بر کسی پوشیده نیست. و یکی از علت‌های عقب‌ماندگی ما و همچنین پایین بودن درآمد سرانه ما، عدم اعمال چنین سیاست‌ها و اصلاحاتی است؛ که در نتیجه سرمایه‌های کشور هم هدر می‌رود و هم در جایی که باید مصرف شود مصرف نمی‌شود. به هر حال، ما هم باید روزی شروع کنیم. نمی‌توانیم تا ابد با این بهانه‌ها (که خود مسبب وضع موجودند)

معطل بمانیم. و از طرفی دیگر، اگر قیمت‌ها اصلاح نشود با نابرابری در بهره‌مندی از این یارانه‌ها چه باید کرد؟ و یا در مورد بنزین و گازوئیل، با قاچاق آن‌ها چه باید کرد؟

همیشه عده‌ای با حرف‌های عوام‌فریبانه، خود را مدافع محرومان و مستضعفان نشان می‌دهند و جلوی هر حرکت انقلابی - اقتصادی را می‌گیرند و چوب لای چرخ می‌گذارند. در ظاهر به نفع مستضعفان سخن می‌گویند و سنگشان را به سینه می‌زنند اما در واقع نظراتشان به ضرر آن‌ها و به نفع متمولین منتهی می‌شود. اغلب قانون‌گذاران و سیاست‌گذاران ما افرادی محافظه‌کار هستند و شجاعت اقدامات انقلابی - اصلاحی را ندارند. فقط به حفظ موقعیت خود فکر می‌کنند. آن‌ها نیز با حرف‌هایی عامه‌پسند به دنبال محبوبیت و کسب آرای مردم هستند. (متأسفانه در کشور ما مشتری حرف‌های عامه‌پسند بسیار است و افراد عامه‌پسندگو فراوان). - ما نیاز به سیاست‌گذاری سیاستمدار داریم - اگر یارانه‌های سوخت، برق و آب حذف شود حتی اگر این یارانه‌ها به طور مساوی و به صورت نقدی بین تمام مردم کشور تقسیم شود، به نفع طبقات کم درآمد جامعه خواهد بود. زیرا یارانه‌های مخفی که به جیب قشر پردرآمدها می‌رود از دسترس آن‌ها خارج می‌شود و به طور مساوی بین همه تقسیم می‌شود. علاوه بر این می‌توان با بخشی از این میلیاردها منابع آزاد شده، صد در صد آموزش و پرورش و بهداشت و درمان را رایگان کرد. (کسانی که با این اصلاحات از منافع ناحقشان بازداشته می‌شوند و مخالفان و بدخواهان ایران که از این اصلاحات خشنود نمی‌شوند، با استفاده از رسانه‌ها و فضای مجازی مردم را به مخالفت و ممانعت با آن دعوت می‌کنند و با تأسف آنهایی که تحریک می‌شوند و اعتراض می‌کنند از طبقه کم درآمد جامعه هستند!)

صادرات محصولات نفتی

وابستگی به درآمد نفت خام، بزرگترین نقطه ضعف اقتصاد کشور است. به جای اینکه ما کشورهای خریدار نفت را تهدید به نفروختن کنیم آن‌ها ما را تهدید به نخریدن می‌کنند. از سویی دیگر درآمد فروش نفت خام موجب تبلی ما شده است؛ هر موقع درآمد نفتی افزایش یافت، واردات هم افزایش یافت. این موجب حقرات است کشوری برخوردار از منابع عظیم نفت با تمام امکانات بالقوه‌ای که دارد تنها فروشنده نفت خام باشد و خریدار و وابسته به کشورهای سازنده محصولات نفتی فرآوری شده. مثال چوپانی که فروشنده شیر باشد و ملتمسانه خریدار ماست و کره و کشک و پنیر.

درآمدهای نفتی بد نیست مشروط به اینکه این درآمدها از فروش محصولات فرآوری شده نفتی باشد. با این شیوه از چند جهت سود می‌بریم: اتکا به درآمد فروش نفت خام از بین می‌رود؛ چون محصولات فرآوری شده نفتی، بسیار متنوع است اگر صادرات محصولاتی دچار بحران یا تحریم شود محصولات دیگر برای صادرات وجود خواهد داشت و دیگر آنکه ضمن تأمین نیازمندی‌ها در بازار داخل و جلوگیری از خروج ارز، محصولات فرآوری شده دارای ارزش افزوده بالایی هستند که با صادرات آن محصولات، نصیب کشور می‌شود. در کشورهای مترقی، ارزش افزوده یک بشکه نفت خام پنجاه دلاری با فرآوری به هزار دلار می‌رسد! همچنین این اقدام می‌تواند با توجه به گستردگی و تنوع محصولات در این عرصه، سهم زیادی از اشتغال‌زایی را به خود اختصاص دهد. امروزه مصنوعات نفتی، بسیاری از مایحتاج زندگی‌مان را به خود اختصاص داده است. اگر با سرمایه‌گذاری در صنایع پایین دستی، قابلیت بهره‌برداری از محصولات فرآوری شده در داخل کشور فراهم آید، می‌تواند بخش بزرگی از تولید و اشتغال را بر عهده گیرد. برای مثال: صنعت منسوجات خود دنیایی برای اشتغال است.

خام فروشی فقط منحصر به نفت نمی‌شود در هزار و یک قلم دیگر هم

وجود دارد. چرم ایران که از مرغوبیت بالایی برخوردار است از کشور خارج می‌شود و سود اصلی را کشورهای خریدار می‌برند. این در حالی است که کفش‌های بی کیفیت از خارج وارد می‌شود. کشوری سرشار از منابع انرژی، معادن و مواد اولیه صنعتی و با دارا بودن سطح علمی قابل ملاحظه و در عین حال با وجود خیل عظیمی از بیکاران، خام‌فروشی چه توجیهی دارد!؟

نظام مالیاتی دقیق و عادلانه

برای رهایی از وابستگی به درآمدهای نفتی، دولت باید به درآمدهای مالیاتی تکیه کند (عمده درآمد دولت‌ها در تمام کشورهای متری از راه مالیات است و بودجه سالانه‌شان را بر حسب مقدار مالیات می‌بندند). برای رسیدن به این منظور دولت باید نظام مالیاتی دقیق و عادلانه‌ای پایه‌گذاری کند و فساد در این بخش را از بین ببرد (متأسفانه کشور ما از نظر فرار مالیاتی در صدر کشورها قرار دارد). بدیهی است میزان درآمدهای مالیاتی هم بستگی دارد به میزان رونق اقتصادی؛ زیرا مالیات بر درآمد و مالیات بر مصرف، در صورت رونق اقتصادی قابل تأمین است و در این میان مالیات بر مصرف در کشور ما با بیش از هشتاد میلیون نفر جمعیت، بسیار می‌تواند قابل ملاحظه باشد. قابل توجه اینکه راه آهن جنوب - شمال در زمان رضاشاه با آن عظمت تنها با درآمد ناشی از مالیات بر قند و شکر ساخته شد. جمعیت ایران در آن زمان، یک چهارم جمعیت حالا بود و درآمد و مصرف مردم هم به مراتب پایین‌تر از زمان حال.

اشتغال‌زایی و کارآفرینی

اشتغال‌زایی و رفع بیکاری تنها با شعار کارآفرینی نمی‌شود زیرا کارآفرینی بستری می‌خواهد و اگر آن بستر فراهم نشود هر مقدار که سرمایه‌گذاری شود محکوم به شکست و خسارت است. به عبارتی دیگر

اشتغال‌زایی و کارآفرینی تنها با تسهیلات بانکی و تبلیغات و تشویق‌ها میسر نمی‌شود؛ این‌گونه نیست که دولت هر چه بیشتر در این راه پول خرج کند به همین میزان اشتغال ایجاد می‌شود. اشتغال‌زایی زورکی نمی‌شود - این‌گونه همانند گاز دادن ماشین با چرخ‌های بدون باد روی سنگ و لاخ است - اصولاً کارآفرینی بدون وجود شرایط لازم به وقوع نمی‌رسد. شاید دولت برای تولید کالایی سرمایه‌گذاری کند و یا منابعی را در اختیار سرمایه‌گذاران خصوصی قرار دهد و کارگرانی استخدام شوند، برای اینکه این تولیدی سر پا باشد و کارگرها مشغول به کار، باید کالای تولید شده با قیمت مناسب به فروش برسد و بازار داشته باشد و یا بشود صادر کرد. یعنی باید سودآور باشد. در غیر این صورت بعد از مدتی تولید متوقف می‌شود و کارگرها بیکار (برای همین است که شرکت‌های زیادی تعطیل شده‌اند و یا کمتر از ظرفیت کار می‌کنند). دولت باید شرایط لازم و مناسب را فراهم آورد. همیشه پول خرج کردن کارساز نیست.

شرایط مناسب برای فعالیت‌های اقتصادی تولیدی، یعنی اینکه یک شرکت تولید کننده بتواند مواد اولیه خود را به راحتی و با قیمتی مناسب تهیه کند و بتواند محصولاتش را به قیمتی مناسب و عادلانه و در حد ظرفیت تولیدش به فروش رساند و یا صادر کند. ساده‌تر اینکه آن فعالیت تولیدی به صرفه باشد. هر جا سود باشد و یا به بیانی بهتر، پول باشد مردم به آن سو کشیده می‌شوند و سرمایه‌گذاری می‌کنند و کارآفرینی و اشتغال شکل می‌گیرد. لذا اشتغال‌زایی و کارآفرینی علاوه بر اینکه عاملی برای رشد اقتصادی است، معلول شرایط مناسب اقتصادی نیز هست.

همیشه مردم سود هر فعالیت اقتصادی را با سود دیگر فعالیت‌ها مقایسه می‌کنند و به سراغ فعالیتی که سود بیشتری دارد می‌روند. در کشور ما فعالیت‌های واسطه‌گری و دلالی از فعالیت‌های تولیدی سود بیشتر و بی‌دردسرتی دارد؛ با دست به دست کردن کالایی سود بیشتری نسبت به

تولید کننده آن کالا به جیب می‌زنند. همین‌طور در واردات، که واردکنندگان، نانشان در روغن است. از همه بدتر با شرایطی که کشور ما دارد در نابسامانی‌های قیمت ارز و تلاطم‌هایی که گاه به گاه اقتصاد کشور دچار می‌شود، سرمایه‌ها به سمت بهره‌برداری یا در واقع سوءاستفاده از این تلاطم‌ها گسیل می‌شود که خود وضع بد اقتصادی را تشدید می‌کند. دولت باید این زمینه‌ها را که اقتصاد کشور را مختل می‌کنند از بین ببرد و شرایط را برای سودی بیشتر در تولیدات تغییر دهد تا سرمایه‌ها به این بخش گسیل شود.

یکی از اقداماتی که دولت می‌تواند برای فراهم نمودن شرایط رونق اقتصادی انجام دهد این است که ورود کالا به داخل را با در نظر گرفتن حمایت از تولید داخلی، کنترل کند و دیگر اینکه به شرکت‌های تولیدی برای صادرات محصولاتشان کمک کند و موانع را برطرف نماید و بخشی از بودجه‌ای که به نام اشتغال‌زایی معین می‌کند، مستقیماً به شرکت‌هایی که به سختی کالایشان را صادر می‌کنند و یا صادرکنندگانی که قابلیت افزایش صادرات را دارند داده شود. زیرا این امر به معنی اشتغال بیشتر و ورود ارز به داخل است.

خرید کالاهای ساخت داخل

مردم هم نقش بسزایی دارند در اشتغال‌زایی، رفع بیکاری و رشد کارآفرینی و در یک کلمه رونق اقتصادی. ایران کشور بزرگی است با جمعیتی مناسب؛ یعنی بازار پر رونقی در داخل وجود دارد که متأسفانه سرمایه‌گذاران داخلی سهم کمتری از آن را در اختیار دارند. مردم با حمایت از طریق خرید کالای داخلی می‌توانند این بازار را به تصاحب فعالان داخلی درآورند. منافعی که به خودشان بر می‌گردد. مطالعه پیشرفت اقتصادی

کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی و آلمان نشان‌دهنده حمایت مستمر و بی‌دریغ مردم از تولید ملی‌شان است.

مسئله خرید کالاهای داخلی در حمایت از تولید ملی یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصاد مقاومتی است. اما متأسفانه آن قدر واردات بر اقتصاد کشور سیطره انداخته است که اگر همین بخش به نفع تولید داخلی کنترل شود، می‌تواند انقلابی باشد در اقتصاد کشورمان. پوشاک، کفش، لوازم خانگی، اسباب بازی و ... از خلال دندان گرفته تا بیل و کلنگ و ... همه چیز از خارج وارد می‌شود؛ آن هم با قیمتی پایین‌تر از تولیدات داخلی. معلوم است که تولید داخلی را به زمین می‌زند و این مساوی است با بیکاری کارگرها و خروج سرمایه‌ها از کشور. وقتی تولید کالایی در کشور بخوابد، ضمن بیکاری کارگرها، سرمایه‌های صرف شده در آن بنا و ماشین‌آلات می‌خوابد و تلف می‌شود و کشور در تکنولوژی تولید آن کالا نیز عقب می‌ماند و اگر زمانی بخواهد تولیدش را از سر گیرد، مجبور است عقب‌تر حرکت کند و یا مجدداً سرمایه‌گذاری کند. کنترل واردات، خود می‌تواند بزرگترین حمایت دولت به تولید ملی باشد. متأسفانه مناطق آزاد، معبرهایی برای ورود راحت و آسان کالاهای خارجی به داخل شده‌اند و متأسفانه‌تر اینکه نمایندگانی برای ایجاد منطقه آزاد در حوزه انتخابی خود، دولت را تحت فشار قرار می‌دهند.

سال‌هاست مسئولان ما در حمایت از کالای داخلی می‌گویند ولی همان‌آش است و همان کاسه. برای رسیدن به مقصود، دولت باید نسبت به تولید کنندگان و صادرکنندگان انعطاف داشته باشد و نسبت به واردکنندگان و کمپرادورها (طبقه سرمایه‌دار دلال و واسطه بین کمپانی‌های خارجی و بازار داخلی) سخت‌گیری کند و در سر راهشان دست‌اندازهای متعدد قرار دهد به گونه‌ای که برای‌شان نیرزد. زیرا رونق هر یکی از آن‌ها به معنی تضعیف دیگری است. دولت باید تدابیری اتخاذ کند تا سود در تولید کالا، بیشتر از وارد کردن آن کالا باشد. تا زمانی که نان واردکنندگان و کمپرادورها در

روغن است، تولید ملی رونق نمی‌گیرد. دولت باید نشان را آجر کند تا چرخ تولید ملی بچرخد و نان در سفره کارگرهای کشور قرار گیرد.

لازم است دولت کارهای دیگری نیز انجام دهد دولت باید جلوی قاچاق کالا به داخل را بگیرد و به صورت گسترده عمل کند؛ در این راه می‌تواند نیروهای مسلح (ارتش و سپاه) را وارد عمل کند. در زمان صلح نیروهای مسلح می‌توانند حراست از مرزهای اقتصادی کشور را بر عهده گیرند (مرزهای یک کشور فقط مرزهای جغرافیایی - سیاسی نیست. بلکه دارای مرزهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی نیز هست که باید محافظت و مراقبت شوند). همچنین دولت باید نظارت بیشتری در مبادی رسمی داشته باشد و جلوی فسادهایی را که کم و بیش وجود دارد بگیرد. نکته‌ای مهم اینک: نباید مبارزه با قاچاق فقط در مرزها و مبادی ورودی باشد، بلکه باید این مبارزه در سطح کشور هم صورت گیرد. توضیح اینک: در اغلب کشورها کالاهایی که به صورت قاچاق واردشان می‌شود، از خوف کشف و مجازات، مخفیانه فروخته می‌شود. ولی در کشور ما کالای قاچاق به محض ورود به داخل کشور، انگار وارد حریم امن می‌شود و علنی در مغازه‌ها و دکه‌ها جای می‌گیرد و آزادانه فروخته می‌شود. علاوه بر این‌ها دولت باید در این راستا، استانداردهای کشور را در تولیدات داخلی به طور دقیق اعمال کند تا کالاهای داخلی با کیفیت مطلوبی عرضه و مورد استقبال مردم قرار گیرند.

تمام اقدامات در محدود کردن واردات، نیازمند برنامه است؛ یعنی کنترلی هوشمندانه. یکباره نمی‌شود به هدف غایی رسید. راه راحتی هم برای دولت نیست. عده‌ای وارد کننده رانت‌خوار و دلال که به سود بادآورده (به قیمت زمین زدن اقتصاد کشور) عادت کرده‌اند، (با نفوذ و تطمیع) مانع‌تراشی می‌کنند. چنین افرادی در میان مسئولان هم هستند؛ با سوءاستفاده از موقعیت، از حق دلالی در واردات تجهیزات صنعتی و مصرفی لغت و لیس می‌کنند. تا دست این‌ها کوتاه نشود، دست تولید داخلی در بند

خواهد بود.

البته با چنین سیاستی، مردم ناگزیر باید پول بیشتری برای خرید کالاها بپردازند. زیرا بنا به دلایلی تولید کالا در داخل ممکن است گران‌تر از کالای مشابه خارجی تمام شود و از آن طرف با کاهش ورود کالاهای خارجی، قیمت کالاها در داخل افزایش می‌یابد. ولی این گران‌تر خریدن به بهای اشتغال فرزندان این مملکت و رونق اقتصادی است. کارگرانی که پدران، برادران، خویشاوندان و هم‌وطنان ما هستند. لذا نباید موجبات نگرانی شود؛ وقتی مدتی به این منوال بگذرد و اقتصاد رونق گیرد، شرایط بهتر می‌شود و همه از آن سود خواهند برد.

اولویت در تولید و صادرات

الزاماً اولویت کشور در سیاست‌های اقتصادی باید در تولید و صادرات باشد. رفاه از نتایج رونق اقتصادی است که به سهولت از پی آن خواهد آمد لذا نباید در اولویت اول دولتمردان قرار گیرد. تأمین رفاه جامعه بدون پشتوانه یعنی: هدر دادن سرمایه‌ها. یعنی: خود خوری. همانند پیکری که به جای خوردن غذا، گوشت و چربی خود را می‌خورد و می‌سوزاند.

متأسفانه هرگاه کالایی صادراتی که قیمتش در داخل بالا می‌رود، اقدام فوری دولت، قطع صادرات آن است! این ضربه می‌زند به صادرات و تعهدات خارجی صادرکنندگان. به این صورت صادرات جان نمی‌گیرد. گاهی بهتر است از خود و از داخل بزنییم تا چرخ اقتصاد کشور نایستد؛ تا اشتغال رونق گیرد؛ تا درآمد به داخل بیاید. در قبال بعضی سختی‌ها و کمبودهای مقطعی چیزهای بهتری عاید کشور و مردم می‌شود. توجه به اقتصاد صادراتی می‌تواند بسیاری از گره‌های اقتصادی را باز کند. کشورهای مترقی نوظهور با همین سیاست، امروزه در چنین جایگاهی قرار گرفته‌اند. برای مثال: کشور کره جنوبی سه سال قبل از اینکه برنامه‌های تلویزیونیش به

صورت رنگی پخش شود، تلویزیون رنگی تولید و به دنیا صادر می‌کرده است.

وزارت صادرات

می‌طلبید تا وزارتی به نام وزارت صادرات، راه گشای بسیاری از مسائل صادرات باشد. وزارتخانه‌ای که شرکت‌های صادرکننده را حمایت، پشتیبانی، ترغیب و مشکلات را از سر راهشان مرتفع می‌کند. همچنین در امر صادرات نیاز به وجود شرکت‌های صادرکننده است؛ زیرا صادرات نیاز به تخصص دارد و شرکت‌های تولیدی از تخصص لازم در این زمینه برخوردار نیستند. وجود و ازدیاد شرکت‌های صادرکننده به عنوان حلقه وصل شرکت‌های تولیدکننده داخلی و بازار خارجی، بسیار تعیین کننده است. شرکت‌هایی متخصص و کار بلد که برای محصولات داخلی بازار خارجی می‌یابند و شرایط بازار و رقبا را می‌شناسند و سلايق و نیازها و خواسته‌های مصرف کننده خارجی را به شرکت‌های تولیدی داخلی ارائه می‌دهند. وزارت صادرات و شرکت‌های صادرکننده با همکاری سفارتخانه‌های کشور می‌توانند، موجب شتاب چرخ‌های صادرات شوند. وزارت صادرات علاوه بر حمایت، نظارت بر این شرکت‌ها را نیز بر عهده خواهد داشت تا احياناً شرکت‌هایی سودجو با صادرات کالاهایی بی کیفیت و یا تقلبی موجب بی‌اعتباری کالاهای ایرانی و در نتیجه از دست دادن بازارهای خارجی نگردند. (البته تشکیل وزارت صادرات به معنی تشکیل دستگاهی عریض و طویل آن طور که در وزارت‌ها شاهدیم نیست).

کوچک‌سازی دولت و یا کاهش تصدی‌گری دولت، به معنی ادغام دو یا چند وزارتخانه نیست. به عبارتی دیگر، با ادغام وزارتخانه‌ها نه کوچک‌سازی دولت محقق می‌شود و نه کاهش تصدی‌گری دولت. تنها با واگذاری بسیاری از امور به مردم و محدود کردن دولت به نظارت و سیاست‌گذاری، دولت کوچک و چابک می‌شود. اتفاقاً دولت باید متشکل از وزارتخانه‌های متعدد

کوچک و متخصص در هر یک از امور باشد. هر یک از این وزارتخانه‌ها سبک‌بارتر و تخصصی‌تر بهتر می‌توانند به مسئولیت‌های خود بپردازند و بهتر می‌شود از سوی ارگان‌های نظارتی، مورد نظارت و ارزیابی قرار گیرند. اما این وزارتخانه‌های کوچک، لازم نیست و یا نباید چون حالا، هر کدام دارای ساختمان‌های عریض و طویل در پایتخت و در مراکز استان‌ها، شهرستان‌ها و بخش‌ها باشند، با کارمندان و کارکنانی بسیار. بلکه می‌توان با تجمیع ادارات وزارتخانه‌ها در مراکز استان‌ها، شهرستان‌ها و بخش‌ها از مقدار زیادی از کارمندان کاست و ساختمان‌های زیادی را آزاد کرد. با گسترش دولت الکترونیک این اقدام با سهولت بیشتری قابل انجام است.

قوه قضائیه و اقتصاد مقاومتی

شاید به نظر، بین قوه قضائیه و اقتصاد مقاومتی ارتباطی نباشد اما با گرفتن اقتصادی سالم و پیشرفته در گرو حضور قوه قضائیه‌ای مقتدر است. قوه قضائیه ضامن امنیت و انضباط قانونی است. قوه قضائیه می‌تواند با مجازات مجرمان و احقاق حق مظلومان و هم با نظارتی که از طریق بازرسی کل کشور دارد در حفظ و ایجاد امنیت و مبارزه با فساد تلاش کند؛ به گونه‌ای که سایه قانون و نظارت و خوف از مجازات باعث شود فکر دور زدن از قانون و کاری خلاف قانون به سر کسی نیفتد. قوه قضائیه باید وضعیتی پدید آورد که در آن احساس اطمینانی به همه دست دهد که قانون استثناء‌بردار نیست و همه با یک چشم نگاه می‌شوند، حقوق همه محفوظ است و هیچ کس حقی بیش از سهمش و کارش نمی‌تواند داشته باشد. با چنین بستری که قوه قضائیه شکل می‌دهد امنیت، اطمینان و دلگرمی که لازمه اقتصاد مقاومتی است در جامعه پدید می‌آید و از طرفی موفقیت در اقتصاد مقاومتی خود موجب کاهش بسیاری از جرائم که ناشی از فقر و بیکاری و فساد است می‌شود. در نتیجه با کاهش جرائم، بار بزرگی هم از

دوش قوه قضائیه برداشته می‌شود و جلوی ائتلاف وقت و انرژی و سرمایه‌های بسیار گرفته می‌شود. یعنی هم قوه قضائیه به اقتصاد مقاومتی مدد می‌رساند و هم اقتصاد مقاومتی به قوه قضائیه.

اقتصاد مقاومتی و روابط خارجی

در اقتصاد مقاومتی باید به نوع و میزان روابط با هر یک از کشورهای خارجی دقت شود. هر چند یکی از اهداف اقتصاد مقاومتی، خوداتکایی اقتصادی و کاهش وابستگی به خارج است، اما این به معنی حصار کشیدن دور کشور نیست. ما نیازمند به صادرات هستیم و واردات کالاهایی. علاوه بر مبادلات اقتصادی، نیازمند به کشورهایی هم‌پیمان و همسو. اخلاص و بحران در روابط با هر یک از کشورهای شریک تجاری ما، قطعاً بر اقتصاد کشور تأثیر مخرب می‌گذارد. لذا عقل حکم می‌کند که دولتمردان ما روابط با کشورهای دوست (کشورهایی که با ما آرمان مشترک دارند و یا کشورهایی که با ما خصومت ندارند) مستحکم سازند و با کشورهایی که بدخواه ما هستند، دوری گزینند مگر محتاطانه و بر حسب ضرورت. این ابلهانه است که از کشورهای دوست دور شویم و به کشورهای دشمن نزدیک. متأسفانه دولتمردان ما (تحت اغوای بدخواهان خارجی و ساده‌لوحان داخلی) سعی می‌کنند به غرب که دشمنی‌شان را اثبات کرده‌اند نزدیک شوند و از کشورهای دوست، دور. دولت آقای روحانی نیز در این مسیر حرکت می‌کند برای مثال: حضور ایران در آمریکای لاتین که می‌توانست منافع متعددی را برای کشور داشته باشد بسیار کم‌رنگ شده است. همچنین توجه لازم به کشورهای دور و برمان نمی‌شود. کشورهایی که بازارهای بالقوه‌ای برای ما هستند. آقای روحانی روابط با چند کشور را روابط با دنیا فرض کرده است. وقتی می‌گوید: می‌خواهیم با دنیا تعامل داشته باشیم، منظورش چند کشور

غربی است. از ابتدای به دست گرفتن سکان دولت به دنبال نزدیک شدن به غربی‌ها بود. با اینکه بارها از آن‌ها زخم خورده‌اند اما هنوز درس نگرفته‌اند. وابسته کردن کشور به دشمنان از بلاهت است و حقارت‌کننده؛ زیرا هر موقع اراده کنند می‌توانند از آن برای فشار و ضربه زدن به اقتصاد کشور بهره‌گیرند. هیچ آدم عاقلی شمشیر به دست دشمنش نمی‌دهد. باید بپذیریم و به خود بقبولانیم که هیچ وقت آب ما و غربی‌ها به یک جوی نمی‌رود؛ زیرا علاوه بر اینکه آن‌ها به روحیه استکباری و استعماری عادت کرده‌اند (و ترک عادت هم موجب مرض است)، ما و آن‌ها جهان‌بینی و ایدئولوژی متفاوت بلکه مخالف هم داریم، که حتی اگر طرفین در نظر، به تساهل و تسامح معتقد و متعهد باشند در عمل به خاطر تشعشع هر یک بر دیگری و همین‌طور برای منافع، ناگزیر به ضدیت و تخصم منجر خواهد شد.

کثرت کارمندان دولتی

مشاهده دستگاه‌های اداری کشور با این همه کارمند و مقایسه آن با کشورهای مرفعی تأمل برانگیز است. کشور ژاپن با ۱۲۸ میلیون جمعیت ۳۵۰ هزار کارمند، ولی کشور ما با جمعیت ۸۰ میلیونی ۲/۳۰۰/۰۰۰ نفر کارمند دارد (مسئولین ما اعلام کرده‌اند که چهل درصد کارمندان کشور نیروی مازاد کار هستند). جالب است در کشور ما فقط ۴۵۰ هزار مدیر دولتی وجود دارد. ساعت کار مفید سالانه یک کارمند در ایران حدود ۸۰۰ ساعت است و در ژاپن ۲۴۲۰ ساعت و در کره جنوبی ۱۹۰۰ ساعت. (در کشور ما حقوق کارمندان و بازنشستگان و مستمری بگیران یک چهارم هزینه‌های دولت را تشکیل می‌دهد که در مجموع هشت میلیون و پانصد هزار نفر را شامل می‌شود). شاید گفته شود در این اوضاع بیکاری کشور، اگر این اندازه کارمند استخدام نباشند، درصد بیکاری بیشتر می‌شود؛ اما همین‌طوری می‌شود تا دولت را زمین‌گیر کند و قدرت پروازش را بگیرد. دولت،

می‌بایست با سیاست‌های مدیرانه نیروی کار را به سمت تولید سوق دهد نه آنکه آن‌ها را پشت میز بنشانند. [برای رسیدن به مطلوب، اصلاح ساختار اداری کشور هم ضروری است].

عدم کارشناسی در تقسیمات کشوری

در این اوضاع بل‌بشو خیلی از روستاها می‌خواهند بخشداری داشته باشند و شهرها فرمانداری. یعنی روستاهایی اصرار دارند شهر شوند و شهرهایی شهرستان. اغلب در این‌گونه تحولات کارشناسی نمی‌شود و روابط و نفوذ افرادی ذی‌نفع نقش دارد. همین تحولات چشم‌پرکن و غیر ضروری بار مالی هنگفتی به کشور تحمیل می‌کند. برای مثال: اگر در منطقه‌ای بخشداری احداث گردد به این معناست که باید یک شعبه از هر اداره و سازمانی، از برق، گاز، دادگستری، آتش‌نشانی و ... در آنجا احداث گردد و عده زیادی حقوق‌بگیر به کار گرفته شوند. کسی نمی‌پرسد در نبودشان چه معضلی وجود داشت که وجودشان را ناگزیر ساخته است. آفتابه لگن زیاد می‌شود، شام و ناهار همان است. لازم است یک انقلابی در اصلاح تقسیمات کشوری صورت گیرد.

[نکته‌ای دیگر اینکه: با تمرکز زدایی قدرت و اختیارات از پایتخت به استان‌ها، این فرصت را به استان‌ها می‌دهد تا براساس توانایی‌ها و قابلیت‌های خود، موجب سروسامان یافتن و ارتقاء امور خود شوند. همچنین امکانی برای مردم میسر می‌شود تا از میان استانداران مؤفق، فردی را برای ریاست جمهوری برگزینند. وقتی استانداری بتواند استانش را به پیشرفت برساند، امید می‌رود که بتواند کشور را هم به خوبی اداره کند].

سایه شوم بدخواهان روی اصلاحات

مسئولین ما خود را تحت نظارت و زیر ذره‌بین کشورهای مستکبر غربی می‌بینند و این موجب می‌شود تا قبل از انجام هر کاری از آن اندیشه کنند و واکنش احتمالی آن‌ها را مدنظر قرار دهند. لذا تصمیمات و رفتارشان متأثر از آن می‌گردد و سیاست‌های داخلی و سطح و نوع روابط با کشورهای خارجی با در نظر گرفتن اخم و لبخند آن‌ها تلطیف می‌شود. در اجرای قوانین و مقررات به گونه‌ای عمل می‌کنند که متهم به ضد آزادی و حقوق بشری در نگاه آن‌ها نگردند. حتی در برنامه‌های انضباطی - اقتصادی، از هو شدن توسط آن‌ها می‌ترسند. وقتی واهمه از بدخواهان و دشمنان وجود داشته باشد و یا جلب رضایت آن‌ها مدنظر باشد، این یعنی فدا کردن منافع و مصالح کشور؛ یعنی انفعال؛ یعنی انحراف از انقلاب. برای مثال: سال‌ها پیش، سفیر کشور تاجیکستان که در تلویزیون ما دربارهٔ سیاست‌های کشورش برای کاهش مصرف و انضباط اقتصادی صحبت می‌کرد، چند مثالی زده بود؛ یکی این بود که می‌گفت: در گذشته در تاجیکستان جشن عروسی طبق رسم، چند شبانه روز طول می‌کشید و در موقع بردن عروس به خانهٔ بخت، تعداد زیادی ماشین به دنبال ماشین عروس راه می‌افتادند. سیاستمداران کشور، قانونی وضع کردند که جشن عروسی فقط در یک روز و آن هم باید در دو ساعت انجام می‌گرفت و ماشین‌های همراه ماشین عروس هم بیش از تعداد تعیین شده ممنوع بود. ابتدا مردم اعتراضاتی کردند اما بعد از مدتی که این قانون اجرا شد، مخالفت‌ها کنار رفت و مردم دریافتند که چه قانون خوبی است و ای کاش زودتر اجرا می‌شد!

منظور این نیست که چنین قانونی را ما هم در کشورمان پیاده کنیم. بلکه منظور این است که اگر سیاستمداران کشور ما خواسته بودند چنین قانونی یا مشابه چنین قانونی را وضع کنند، بدخواهان خارجی و نوجه‌های آن‌ها در داخل، با رسانه‌هایشان هیاهو و قشقرقی به پا می‌کردند و حکومت

را متهم به خفقان و مخالف شادی مردم و ... می‌کردند. در صورتی که این قانون در تاجیکستان اجرا شد و دنیا هم خبردار نشد. اصلاً کسی هم به امثال چنین کشورهایی کاری ندارد. اما بر روی کشور ما چنین سایه شومی وجود دارد. همه دیدیم که در مورد سهمیه‌بندی بنزین (در دولت نهم)، صحبت از جیره‌بندی و ... می‌شد. هدفشان این بود که منافع این برنامه به کشور نرسد و فشار تحریم فروش بنزین که آن‌ها در سر داشتند کارسازتر شود. هیچ کشوری در دنیا به اندازه کشور ما مورد کینه و خصومت و در معرض آماج فتنه، توطئه، خباثت، شیطنت و افترای خناسان مستکبر قرار ندارد. اگر مسئولین ما از آن‌ها واهمه داشته باشند نمی‌توانند به هیچ کاری انقلابی و اصلاحی دست زنند. ما سیاستمدارانی نیاز داریم در عین کیاست و ذکاوت، شجاع هم باشند و هیاهو و هجمه شوم رسانه‌ای بدخواهان، آن‌ها را نلرزاند و نترساند. برای خیر و صلاح کشور با گام‌های استوار حرکت کنند. وقتی نتایج حاصل شود سر بدخواهان خواهد شکست و دماغ نوچه‌هاشان خواهد سوخت.

اقتصاد مقاومتی: سیاستی همیشگی

اقتصاد مقاومتی، سیاستی کوتاه مدت نیست و حتی سیاستی بلند مدت هم نیست؛ بلکه سیاستی است همیشگی و باید تبدیل به فرهنگی دائمی شود. در واقع اقتصاد مقاومتی چیزی جز: بهره‌وری، مصرف بهینه سوخت، خرید کالاهای داخلی، کارآفرینی، توجه به ارزش افزوده، جلوگیری از خام فروشی، رعایت بهداشت و خود مراقبتی، تنظیم برنامه‌های اقتصادی، سازمان مالیاتی دقیق، توجه به علم و تکنولوژی، گسترش دولت الکترونیک و ... نیست. چیزهایی که حتی اگر کشور در معرض تهدید هم نباشد، باید جزء برنامه‌های سیاستمداران و مردم باشد. چیزهایی که کشورهای مرفقی آن‌ها را دنبال می‌کنند و با همین چیزها به جایی رسیده‌اند. حال کشور ما که در معرض تهدید و تحریم قرار دارد، اجرای این برنامه‌ها الزامی‌تر و از

انگیزه بیشتری برخوردار است.

اگر اقتصاد مقاومتی به درستی اجرا شود و همه ثمراتش را ببینند، آن را به عنوان فرهنگی همیشگی و دائمی ادامه می‌دهند. فرهنگی که از آن غافل بوده‌ایم. همانند آن فردی که احتمال می‌داده است درآمدش را از دست می‌دهد و یا به شدت کم می‌شود؛ لذا رفتارش را در زندگی تغییر می‌دهد، نظم و ترتیبی به زندگیش می‌دهد، هزینه‌های غیر ضروری را کنار می‌گذارد، از اسراف پرهیز می‌کند و مصرفش را در حد نیازش قرار می‌دهد و از انرژی بهینه استفاده می‌کند و در رعایت بهداشت و خود مراقبتی دقت بیشتری می‌کند و ... بعد از مدتی، حتی اگر نگرانی‌هایش رفع شده باشد، در می‌یابد که بهتر است همین شیوه را در زندگیش ادامه دهد و چه خوب است همیشه به همین منوال زندگی کند؛ زیرا زندگیش برنامه‌ای و نظم و ترتیبی پیدا کرده است؛ نسبت به گذشته وضعیت جسمی و روانی بهتری دارد؛ سرمایه‌اش افزایش یافته و قدرت تحمل و مقاومتش در مقابل تلاطم‌ها و نامایمات احتمالی بیشتر شده است.

فصل دوم

اندر مقدمات و ملزومات اقتصاد مقاومتی

برای موفقیت اقتصاد مقاومتی باید شرایط بسیاری مهیا باشد. حتی شرایطی که به ظاهر هیچ ارتباطی با اقتصاد نداشته باشند اما قطعاً بر اقتصاد اثر می‌گذارند. به عبارتی اقتصاد مقاومتی برای محقق شدن فضایی را می‌طلبد. یک دانه گیاه با اینکه بالقوه قابلیت جوانه زدن و رشد را در خود دارد اما شرایط بسیاری در پیرامونش لازم است تا تبدیل به گیاهی سالم و با طراوت شود و یا پیکری متشکل از دست و پا و چشم و گوش و کبد و روده و کلیه و ... که همه باید به درستی کار کنند تا آن پیکر به سلامت به حیات خود ادامه دهد. مسائل و موضوعات هر جامعه‌ای قابل جدا شدن از هم نیستند بلکه در هم تنیده‌اند و در این میان اقتصاد بیشتر از آنکه بر دیگر موضوعات اثر می‌گذارد، تأثیر می‌پذیرد. در واقع، کیفیت اقتصاد هر جامعه‌ای بیشتر معلول و نتیجه‌ی دیگر موضوعات آن جامعه است. لذا باید علت مشکلات اقتصادی را در جای دیگری غیر از اقتصاد جستجو کرد. باید بسیاری از چیزها درست شود تا اقتصاد درست شود (یعنی مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی). گاهی درد و اختلال در ناحیه‌ای از بدن، علائم بدکار کردن و آسیب عضو دیگری از بدن است که بعضاً مغفول می‌ماند. اگر کشاورزی دارای بذر مناسب و ادوات کشاورزی و دانش و مهارت کافی باشد، اما زمینی در اختیار داشته باشد ناهموار، پر از تپه چاله و سنگ و لاج و

پوشیده از علف‌های هرز با آفت‌های فراوان، در چنین زمینی هیچ کار به‌درد بخوری نمی‌تواند انجام دهد؛ بلکه باید ابتدا تمام امکاناتی را که فراهم ساخته است کناری بگذارد و کار دیگری از سر گیرد؛ باید زمین را هموار کند و سنگ و لآخ‌ها را بردارد، علف‌های هرز را از ریشه درآورد و آفت‌ها را نابود کند؛ آنگاه به کاری که تصمیمش را داشت پردازد. لذا آنچه پیش از این، مواردی از مسائل و موضوعات اقتصادی آورده شد، تنها مثل‌ها و نمونه‌هایی بود (اگر جزء جزء مسائل اقتصادی، از فرصت‌ها و کاستی‌هایش آورده شود، تمامی ندارد). اما برای ترسیم فضایی که اقتصاد در آن رونق گیرد و فضایی که اقتصاد مقاومتی برای محقق شدن می‌طلبد، باید مباحث و موضوعات دیگری را پی گرفت.

وقتی صحبت از اقتصاد مقاومتی می‌شود، کلمه مقاومتی که به‌کار گرفته می‌شود به‌خاطر اقتضا و ضروریاتی است که در احوال کشور به وجود آمده است و این اقتضائات و ضروریات اساساً ناشی از مواضع انقلابی و سلطه‌ناپذیری کشور ماست. تمام تهدیدها و تحریم‌ها و فشارهای استکبار ناشی از همین است. مقاومتی که نیرو از باورهای انقلاب می‌گیرد. باورهای انقلاب هم نشأت گرفته از ارزش‌های اسلام است. لذا سیاست‌ها و امور کشور باید بر عهدهٔ مردانی باشد که معتقد و متعهد و وفادار به انقلاب و اسلام باشند. این باور و ارادت موجب انگیزه، تلاش و جسارت آن‌ها می‌شود و نبودش موجب یأس، ترس، خود کم بینی و در نتیجه انحراف، انفعال و شکست. همچنین باید تکلیفان را با مباحثی چون دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، رابطه دین و سیاست و سرمایه‌داری روشن کنیم. چیزهایی که غربی‌ها با تفکرات لیبرالیستی می‌خواهند به دنیا و ما تحمیل کنند و به زور بخوراند. چیزهایی که همواره می‌خواهند با آن ما را بازی دهند و عده‌ای را تحریک کنند. نوع نگرش ما به این موضوعات بر شرایط کشور تأثیر می‌گذارد. همچنین باید مواظب و مراقب شیطنت‌ها، بازی‌ها و مکرهای

اهریمنان بود تا در بازی آن‌ها قرار نگیریم و به دام آن‌ها گرفتار نیایم. آن‌ها همیشه سعی دارند کشور ما را با اختلافات سیاسی، قومی، مذهبی و ایجاد چالش با همسایگان و امثالهم گرفتار و تضعیف کنند. این بازی‌ها، دام‌ها و مکرها می‌تواند شرایط را برای رشد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و البته اقتصادی نامناسب کند.

سیاست‌های مستکبران نسبت به کشور ما تغییر نخواهد کرد تا وقتی که انقلاب و ارزش‌هایش هست. ممکن است تاکتیک‌های مقابله را تغییر دهند اما سیاست‌های خود را تغییر نمی‌دهند. ایران نیز حاضر به کوتاه آمدن از ارزش‌های انقلابیش و تبدیل شدن به یکی از اقمار استکبار نمی‌شود. تنها راه این است که خود آستین‌ها را بالا زند و کمر همت ببندد. خوشبختانه کشورمان از مزیت‌های فراوانی هم برخوردار است؛ سرشار از معادن و منابع خدادادی است و در بهترین نقطه استراتژیک دنیا قرار دارد؛ از جمعیت خوبی برخوردار است یعنی هم دارای نیروی انسانی متناسبی برای کار است و هم خود دارای بازار داخلی متناسبی است؛ دور تا دورش هم همسایگانی دارد که بالقوه بازاری برای محصولات و کالاهایش محسوب می‌شوند و از نظر علمی هم در سطح خوبی قرار دارد.

آسیب‌شناسی آنچه بر ما گذشت

حال چرا بعد از گذشت چهل سال از انقلاب، نتوانستیم آن طور که بایست در اقتصاد کشور موفق شویم؟ و نتوانستیم در این بخش به استقلال مطلوبی برسیم؟ و نتوانستیم خود را از اقتصاد متکی به فروش نفت خلاص کنیم؟ این نشان‌دهنده آن است که در جاهای دیگر، وضعیت خراب است. برای آسیب‌شناسی باید به عقب برگردیم و ببینیم چرا و چگونه دچار این وضعیت شده‌ایم.

در مملکتی به سر می‌بریم که در چهل سال پیش انقلابی به خود دیده

است با هزاران امید و آرزو. رژیم را کنار زد و دستگاهی را در هم پیچید با این هدف که فلک را سخت بشکافیم و طرحی نو دراندازیم. که از این به بعد، بر عکس دوران منحوس، ظالم و فاسد گذشته، پر و بال عدالت همه جا گسترده می‌شود؛ حقوق همه محفوظ می‌ماند؛ فساد جایی نخواهد داشت؛ دارا و ندار، فقیر و غنی در مقابل قانون مساوی خواهند بود و آزادی چون نسیم سحری در فضای کشور وزیدن می‌گیرد؛ گرد و غبار بدبختی‌ها از آسمان ایران کنار رفته و خوشبختی و کامروزی چون آسمان آبی و هوای پرطراوت همه جا را فرا می‌گیرد؛ دست غارتگران خارجی و داخلی از منابع و ثروت‌های این کشور کوتاه می‌شود؛ بی‌بند و باری و هرزگی جایی نخواهد داشت؛ بعد از دو هزار و پانصد سال دوران منحوس شاهنشاهی، دوران خوشبختی و آسایش توده مردم ستمدیده فرا رسیده است؛ مثل آدم گرفتار و بیچاره‌ای که سال‌ها از سر استیصال حمام نرفته باشد، با یک حمام داغ تمام کثافات و خستگی‌هایش را دور می‌ریزد و کنه‌ها و شپش‌ها را از بین می‌برد، چهره‌اش گل می‌اندازد و جانی تازه می‌گیرد! مردم تمام این امیدها و آرزوها را در بطن اسلامیت انقلاب جستجو می‌کردند. اینکه با تکیه بر احکام و موازین اسلام، تمام این امیدها و آرزوها محقق می‌شود. وقتی از تلویزیون تصاویر اول انقلاب را می‌بینیم با آن شور و نشاط وصف ناشدنی، آنچه موجب این شور و نشاط می‌شده است، امید و آرزو برای فردایی بهتر بود.

اما هنوز انقلاب پایه‌هایش را محکم نکرده بود که جنگی ناجوانمردانه بر آن تحمیل شد. صدام نمی‌دانست که با یک انقلاب نمی‌شود در افتاد؛ انقلاب یک طوفان است که وقتی راه افتاد آن قدر قدرت دارد که هیچ چیز جلودارش نمی‌شود. همه دیدیم که صدام با وجود حمایت‌های دنیای غرب و شرق، نتوانست کاری از پیش ببرد و مثل الاغ در باتلاقی که خود فراهم ساخته بود گرفتار شد.

واقعاً عجیب است یک کشوری که جهان سومی می‌نامندش، چگونه توانست هشت سال در برابر تمام دنیایی که در پشت صدام قرار گرفته بود، بایستد. کشور تازه انقلاب شده‌ای که اختلافات داخلی امان مردم و حکومت را بریده بود و هیچ پشتوانه خارجی هم نداشت - چیزی که در نظر بعید می‌آید در عمل روی داده است! - ایران از پیدایش تا حال، هیچ افتخاری پرشکوه‌تر از افتخار هشت سال دفاع مقدس به خود ندیده است و در این میان عده‌ای معلوم الحال می‌خواهند این گوهر گران‌بها که در دست ملت ایران می‌درخشد، با مغلظه و القا، سنگی بی مقدار جلوه دهند تا ملت نیز به دست خود آن را دور اندازد!

اما بعد از جنگ، آرام آرام چه بر سرمان آمد که باید بگوییم: «چه فکر می‌کردیم و چه شد!» زیرا اختلافات طبقاتی کمتر نشده بلکه بیشتر هم شده است؛ فساد مثل بختک روی این کشور افتاده است؛ شنیدن اختلاس، دست‌اندازی به بیت‌المال، قاچاق و جولان آقازاده‌ها و یا به قولی دانه درشت‌ها چیزی معمول شده است؛ فساد اداری که الی ماشاءاله موج می‌زند؛ دادگاه‌ها شلوغ و پر ازدحام است و زندان‌ها پر از زندانی؛ مردم با هم نمی‌سازند؛ دزد و نامرد فراوان شده است و بی بند و باری و هرزگی نیز همین‌طور؛ اخلاق هم روز به روز بیشتر رنگ می‌بازد؛ فرهنگ ولع و خوش‌گذرانی هدف زندگی شده است؛ آن که دارد عیش و نوش می‌کند و آن که ندارد، در آرزویش هست؛ هر دو مرضی مشترک دارند.

طلاق رشدی وحشتناک به خود گرفته است. در سال‌های اول انقلاب رادیو و تلویزیون ما هر موقع می‌خواستند به آمریکا بتازند، آمار بالای طلاق و تعداد زندانیان را به سرشان می‌کوفت. اما حالا ما ...! عمل به مذهب و دین‌داری هم سال به سال کمتر می‌شود. فساد اخلاقی که ...!

هر که پول دارد هر غلطی که دلش بخواهد می‌تواند بکند و هر کسی را می‌تواند بخرد. قانون چیزی تشریفاتی شده است که همه از دیوارش بالا می‌روند و با نادیده گرفتن حدود آن، مثل اسب‌های افسار گسیخته هر طرفی می‌تازند و جفتک می‌اندازند. انگار در این بازار بل‌بشو هیچ کس و هیچ چیز سرچایش نیست. آدم بی‌اختیار دلش می‌خواهد فریاد زند: خدایا، خدایا، خدایا، این مملکت، این ملک، این سرزمین، این کشور و این قوم کی می‌خواهد روی عدالت را به خود ببیند، روی قانون را و روی نظم و انضباط را!!؟

از طرفی، پیام و هدف انقلاب ما منحصر به داخل نبود؛ انقلاب ما حرف برای دنیا داشت و مدعی برپایی عدالت جهانی بود و امیدی بود برای مستضعفان جهان. انقلاب در زمانی شکل گرفت که دنیا به دو قطب غرب و شرق تقسیم شده بود؛ تمام کشورها تحت رهبری و سیطرهٔ یکی از پدرخوانده‌ها بودند؛ نظام مادی‌گرایی چه از نوع سرمایه‌داری و چه از نوع کمونیستی بر جهان سایه افکنده بود؛ خدا و معنویات مورد بی‌توجهی و ستیز قرار می‌گرفت. در چنین اوضاعی انقلاب سربرآورد و مدعی پیام و طرحی نو برای ایجاد عدالت و کوتاه کردن دست استعمارگران و استثمارگران از سر ملت‌های دنیا شد.

البته وضعیت الان دنیا هم، با وجود از بین رفتن نظام دو قطبی، بهتر از زمان اول انقلاب نیست بلکه بدتر هم شده است؛ نظام سلطه تک قطبی لیبرال، تمام دنیا را مسخ و اغوا کرده است؛ ملت‌های تحت سلطه تحقیر می‌شوند؛ فرهنگ لذت‌پرستی، جهان‌بینی دنیوی، دوری از ارزش‌های انسانی و ادیان الهی روز به روز گسترده‌تر می‌شود.

حال با این وضعیتی که ما داریم و وضعیتی که مسئولین ما پیدا کرده‌اند، انقلاب ما چگونه می‌تواند الگویی برای ملت‌های دیگر باشد و چه حرفی می‌تواند برای دنیا داشته باشد؟! صدور انقلاب (که در اوایل انقلاب

بیشتر مطرح بود) این‌طور نیست که با زور نظامی و عملیات مسلحانه و تبلیغات براندازی در کشورهای دارای نظام ظالمانه و وابسته به استعمار بخواهیم انقلابمان را صادر کنیم. بلکه انقلاب باید طوری عمل کند و به شیوه‌ای کشورداری نماید که کارنامه‌ای درخشان از خود به نمایش بگذارد. در این صورت ملت‌های دیگر با دیدن آن، مشتاق داشتن چنین حکومتی می‌شوند و با الهام گرفتن از آن سعی در برپایی چنین انقلابی و چنین حکومتی خواهند آمد؛ یعنی خودشان روی به انقلاب ما می‌آورند. در واقع چنین انقلابی بسان آفتابی است که به اطراف و اکناف می‌تابد و هر کجا از دنیا، مردم پذیرای آن باشند در معرض آن قرار می‌گیرند، استفاده می‌کنند گرم می‌شوند و به حرکت می‌آیند. در این حالت می‌شود به طریقی ممکن به آن‌ها مدد رساند. اما اگر انقلاب نتواند کشور خودش را به درستی اداره کند و موجب رضایتمندی مردم خود شود، چنین انقلابی، چنین حکومتی و چنین کشوری هیچ‌گاه الگویی برای دیگران واقع نمی‌شود.

باید فکری کرد، باید حرفی زد، باید کاری کرد که چه بر سر ما می‌رود و به کدام سو می‌رویم و یا به کدام سو می‌برندمان. باید اندیشید چگونه به این ورطه کشانده شدیم. باید علت‌ها را واکاوی کرد و این قطار از ریل خارج شده را روی ریل برگرداند.

در سال‌های اول بعد از انقلاب یا سال‌های جنگ تحمیلی، به علت اینکه مردم و مسئولین گرماگرم ارزش‌های انقلاب بودند و ظاهراً همه انقلابی و به آن پایبند و وفادار؛ همه تلاش می‌کردند انقلاب را به پیش برند و از جان و مال مایه می‌گذاشتند. در حقیقت از خود گذشته و خود را خادم کشور و انقلاب می‌دانستند. اما درست بعد از جنگ تحمیلی آرام آرام خوی و حرارت انقلاب و اهدافش در وجود پاره‌ای از مسئولین کاسته شد و دنیا طلبی و عافیت طلبی جایش را گرفت. مسئولینی که اهداف انقلاب را به فراموشی سپرده و اهداف دیگری را جایش گرفته بودند. اهدافی که از

تفکرات لیبرالی رسوخ کرده در آن‌ها نشأت می‌گرفت. مسئولین لیبرالیزه شده، منصب‌های حکومتی را قبضه کردند و مسئولین خالص و انقلابی را به حاشیه راندند. این‌گونه انقلاب به دست ناهلانی افتاد که به ظاهر انقلابی بودند اما فاقد روح انقلابی. هیچ دغدغه‌ای نداشته‌اند جز حفظ مقام و ثروت. با فراموشی سپردن اهداف انقلاب، غفلت شده است از اینکه، مردم ما برای این انقلاب نکرده‌اند که ایران ابر قدرتی شود و با کشورهای صنعتی رقابت کند و یا کشور صنعتی برتر در خاورمیانه شود و به قولی: ژاپنی در خاورمیانه. و برنامه‌های کذایی پنج ساله ترتیب دهند. مردم انقلاب کرده‌اند برای استقلال، آزادی، عدالت و از بین رفتن فساد و در مجموع برای برپایی جمهوری اسلامی که همه را در بطن خود دارد. البته وقتی کشوری دارای عدالت، قانونمندی، استقلال و آزادی باشد خود به خود رو به توسعه و ترقی حرکت می‌کند. والا اگر دغدغه حکومت صرفاً پیشرفت اقتصادی و صنعتی باشد و بخواهد جبراً آن را به انجام برساند مطمئناً به هدف خود نخواهد رسید. حداقل اگر بتوان نامش را پیشرفت گذاشت، پیشرفتی نامتوازن، لنگ و بیمار حاصل خواهد شد.

در چنان اوضاع و احوالی باید دل‌سوزانی انقلابی، امثال مصطفی عالی نسب‌ها، کنار زده می‌شدند. چون زمان جنگ سرآمده بود و زمان بزم رسیده بود؛ دیگر زمان تقسیم بود و زمان سهم خواهی و عشرت؛ دوران رانت‌خوارها بود و رباخوارها و چپاول بیت‌المال؛ دیگر زمان تولیدکنندگان و اقتصاد ملی نبود بلکه زمان «کمپرادورها» بود. این‌گونه عالی نسب‌ها کنار گذاشته شده‌اند و جایشان را میرزا ملک‌ها و وثوق‌الدوله‌ها گرفته‌اند. (میر مصطفی عالی نسب یک سرباز اقتصادی پرافتخار بود؛ یک قهرمان واقعی، صنعتگر و کارآفرین، اقتصاددان و اقتصاد کار کرده. ایران مدیون فعالیت‌ها و نظرات مؤثر اوست که در برهه‌های حساس به کار آمد؛ از زمان دکتر مصدق تا زمان انقلاب و بعد از انقلاب. شیفته و فریفته پول و سرمایه نشد بلکه کار

اقتصادی را وسیله‌ای برای خدمت و عبادت می‌دانست. عارفی بود صنعت‌گر و صنعت‌گری عارف. غم ملت داشت. اقتصادی برای ایران می‌خواست که متناسب با دین و فرهنگش باشد چون جامه‌ای که بر تنش بنشیند نه آن اقتصادی که بیگانگان دیکته می‌کنند و یا افرادی صرفاً اقتصاد خوانده و نابلد که توصیه می‌کنند. چون جامه‌ای ناهمگون و بی‌قواره که بر تن این مملکت نمی‌نشیند. باید این قهرمان‌های واقعی و حقیقی را به جوانان شناساند. گفتن از قهرمان‌ها، قهرمان‌ها بر می‌انگیزاند و گفتن از عالی‌نسب‌ها، عالی‌نسب‌ها می‌آفریند).

از طرفی چون متصدیان دستگاه‌های نظارتی و قضایی کشور و همین‌طور متصدیان دیگر دستگاه‌ها همه افرادی انقلابی و همه بچه‌های انقلاب شمرده می‌شدند، لذا بنا بر اعتماد بی‌حد و حصر بود و روابط به جای ضوابط بر سیستم اداری حاکم شده بود - وقتی قانون محور نباشد هر فسادی زاییده می‌شود - و از طرفی دیگر همان‌طور که چاقو دستۀ خودش را نمی‌برد، کسی هم نمی‌توانست آن‌ها را مورد شک و تردید قرار دهد. برای همین در برابر انحرافات مسئولین نظام و بستگان و وابستگانشان با مماشات، چشم‌پوشی، به روی خود نیاوردن و به قولی با تساهل و تسامح رفتار می‌شد؛ به تدریج آن شد که بر چنین طریقی متصور است.

در اوایل یعنی زمانی که زمزمه‌هایی در بین مردم از اختلاس‌ها، سوءاستفاده‌ها و وضعیت خاص زندگی بعضی از مسئولین شنیده می‌شد، تمام روحانیون و خطبا در منبرها آن را شایعه و توطئه دشمنان داخلی و خارجی برای مایوس کردن و بدبین کردن مردم و در نتیجه برای جدایی مردم از نظام و انقلاب معرفی و عاملان چنین شایعاتی را لعن و نفرین می‌کردند؛ اما به مرور زمان معلوم شد که نه تنها شایعه نیست بلکه واقعیات بیشتر از شایعه و در حال رشد و گسترش است.

آبرخی هستند که می‌خواهند این‌طور به جامعه القاء کنند که کمک‌های

ایران به مردم فلسطین، لبنان و دیگر کشورهای قربانی استکبار، عامل مشکلات و معضلات ماست؛ که باعث می‌شود سرمایه‌ها از کشور خارج و کشور دچار نقصان و کمبودها شود. البته بخشی از علت تحریم‌ها و فشارهای استکبار می‌تواند سیاست‌های کشورمان در کمک به مردم مظلوم دیگر کشورها باشد؛ اما عامل معضلات و مشکلات ما نه این کمک‌هاست و نه حتی تحریم است. بلکه فساد است که مختل کرده است مدیریت، فرهنگ، اقتصاد، پیشرفت و معیشت مردم را. فسادی که باعث می‌شود کرور کرور سرمایه‌های این کشور حیف و میل شود، به تاراج رود و یا تلف شود. افراد مفسد، رانت‌خوار و چپاول‌گران بیت‌المال هم دوست دارند مردم برای یافتن علت مسائل کشور، به دنبال آدرس‌های گمراه کننده باشند تا در سایه آن، از نظرها پنهان باشند و راحت‌تر و بدون سر و صدا، همچنان به مطامع خود بپردازند].

بعضی از کسانی که موافق این کمک‌ها هستند، توجیه‌شان این است که ایران با این کمک‌ها در واقع دارد برای امنیت خود هزینه می‌کند؛ یعنی همان‌طور که برای قدرت نظامی و دفاعی خود هزینه می‌کند، این کمک‌ها هم شامل همان هزینه‌هاست ولی در سنگری دورتر مصرف می‌شود و اگر ایران این کمک‌ها را نکند باید ده‌ها بلکه صدها برابر در داخل و در مرزهای خود هزینه کند و باز این نتایج حاصل نمی‌شود. با این فرض، بودجه نظامی کشور حتی با احتساب این کمک‌ها، در مقایسه با بودجه نظامی کشورهای همسایه مثل عربستان، بسیار ناچیز است.

[کمک‌های ایران باید براساس حس انسان‌دوستی و مسئولیت مسلمانی باشد. همچنین می‌تواند با هدف تعامل علیه دشمنی مشترک و برای دردی مشترک و ایجاد امنیتی مشترک باشد (که آن ثمرات و نتایج را هم در پی خواهد داشت)؛ نه با این هدف که مردمی را جلو انداختن و سپر بالای خود قرار دادن. این شاید سیاستی زیرکانه و سرشار از نبوغ به نظر آید

ولی کاری غیراخلاقی و غیرشرافتمندانه است و تبلور سیاست‌بازی و لیبرال سرمایه‌داری است. نظام جمهوری اسلامی هم تا حال چنین رویکردی نداشته و ندارد و نشان داده است هر جا لازم باشد کنار آن‌ها حضور می‌یابد و از هر گونه کمکی (مالی و جانی) دریغ نمی‌کند.

عواقب و عوارض فساد

اگر جلوی فساد گرفته نشود مثل سرطان گسترش می‌یابد و تمام ارکان کشور را در بر می‌گیرد و عواقب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی وخیمی به همراه می‌آورد. سرطان فساد از مسئولین بالایی شروع می‌شود و به مسئولین میانی و بعد به مسئولین و کارکنان پایین و بعد به آحاد جامعه سرایت می‌کند و همه را مبتلا می‌سازد. زیرا هر کس به مقام بالاتر از خود نگاه می‌کند و به خلق و خوی آن در می‌آید. همان‌طور که کوچک‌ترها هر چه از بزرگ‌ترهایشان ببینند یاد می‌گیرند و عمل می‌کنند.

فساد و زوال شایسته سالاری و ترقی ناهلان

وضعیت ناسالمی که بر دستگاه‌های اداری کشور ما حاکم شده است به گونه‌ای است که افراد شایسته نمی‌توانند به مقامات بالا دست یابند؛ چون این افراد به قانون و مقررات پایبندند، حقوق مردم را محترم می‌شمارند، حلال و حرام را رعایت می‌کنند و عادت به چاپلوسی، ریاکاری، زبان‌بازی و فرصت‌طلبی ندارند. به گونه‌ای که راه سوءاستفاده اشخاص نسبت به خود را می‌بندند و حتی در صورت درخواست‌های غیرقانونی مقامات بالاتر از خود حاضر به انجام آن نمی‌شوند. چنین افراد لایق و پاکی، سال‌های سال در همان رتبه باقی می‌مانند و اگر شانس یاریشان کند فقط می‌توانند تا مدارج میانی حکومتی بالا روند. ولی افراد چاپلوس، آب زیر کاه، قالتاق، بله‌قربان‌گو مدارج ترقی را دو پله سه پله طی می‌کنند و از نان قرض دادن با مقامات

بالا تر، از این مقام به آن مقام، از ریاست این اداره به آن اداره، به تدریج به مقامات بالا دست می‌یابند.

بی مهری نسبت به تعلقات حکومت

فساد در مسئولین حکومت و حواشی آن‌ها، موجب بی‌مهری و دوری مردم از ارزش‌های انقلاب می‌شود؛ ارزش‌هایی که حکومت مدعی و مبلغ آن است. زیرا وقتی مردم، طبقه حاکم را عامل به این ارزش‌ها نبینند طبعاً نسبت به آن‌ها بی‌اعتنا می‌شوند و به آن‌ها اهمیتی نمی‌دهند. چنانکه حضرت علی (ع) فرمودند: «عدل مایه زنده ماندن احکام است». این خصیصه آدم‌هاست اگر از خلق و خوی کسی بدشان بیاید، به متعلقاتش هم بیزار می‌شوند. مثلاً به طرح و رنگ لباسی که می‌پوشد هم، هر چند زیبا و با کیفیت باشد متنفر می‌شوند و اگر آن را مفت هم بدهند حاضر نمی‌شوند بیوشند. لذا مردم به فرهنگ و دین و ارزش‌هایی که حکومت داعیه آن را دارد، بی‌رغبت و بی‌توجه و حتی بیزار می‌شوند. همه شاهد گسترش بی‌قیدی به احکام دینی و رواج ولنگاری هستیم. همچنین نارضایتی از حکومت، موجب بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی به قوانین آن نیز می‌شود و قانون‌گریزی رواج می‌یابد؛ هرکجا پلیسی، بازرسی و ناظری نباشد قانون می‌شود کَشک.

اگر مسئولی دم از اصول و ارزش‌های انقلاب و شهدا بزند اما طوری دیگر عمل کند، بزرگ‌ترین خیانت را به انقلاب و شهدا کرده است. زیرا وقتی فردی خود را متعلق به طیفی نشان می‌دهد، در صورت ارتکاب خلاف و لغزش، بیزاری مردم نسبت به او، موجب بیزاری مردم به طیفی که او خود را وانمود به آن می‌کند نیز می‌شود.

معمولاً انقلاب و مذهب با هم نگریسته می‌شوند؛ زیرا زیربنای انقلاب آموزه‌های دینی و شعارش تبلور آموزه‌های دینی است و رهبران هم

شخصیت‌های مذهبی بوده‌اند و هستند. گویی انقلاب و مذهب، دو روی یک سکه‌اند که موفقیت انقلاب و پیشرفتش موجب مقبولیت بیشتر مذهب و تقویت اعتقادات مذهبی در مردم می‌شود و ضعف انقلاب و ناکارآمدیش موجب سست شدن اعتقادات مذهبی در مردم یعنی سست شدن دینداری در مردم می‌شود. هرچند چنین تأثیر پذیرفتنی و قضاوتی معقول و درست نیست و از روی احساسات است، ولی در واقعیت به همین صورت قضاوت می‌شود. در حقیقت باید انقلاب و مذهب جدا از هم نگریسته شوند. همان‌طور یک روحانی و مذهب، که خطای یک فرد روحانی را نمی‌شود به حساب مذهب گذاشت. ولی کاری نمی‌شود کرد! چنین برداشتی و تأثیر و نتیجه‌ای در پی خواهد آمد. سیگار کشیدن یک پزشک عده‌ای را نسبت به زیان استعمال آن سهل‌انگار می‌کند و حتی عده‌ای را به کشیدن آن ترغیب. از طرفی انقلاب و نظام هم، با هم نگریسته می‌شوند و ضعف نظام به حساب اصل انقلاب گذاشته می‌شود که این هم منطقی نیست. هر چند انقلاب و نظام یکی تلقی می‌شوند و باید یکی باشند چون یک پیکر، همانند روح و تن؛ اما ممکن است نظام با انحراف، از انقلاب فاصله بگیرد. لذا باید میان این دو تفکیک قائل شد و عیار نظام را با محک انقلاب سنجید. وقتی صحبت از ناکارآمدی نظام می‌شود، در واقع همان اهداف انقلاب است که نظام نتوانسته است محقق سازد. که عبارت است از: استقلال (همه جانبه)، عدالت، آزادی و رفاه. ناکارآمدی، نارضایتی را به همراه دارد و نارضایتی اگر تداوم یابد به بی‌زاری منجر می‌شود و بی‌زاری به ضدیت و ستیز.

شاید گفته شود: از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ یا اینکه از گندم، گندم بروید و از جو، جو. اما باید گفت: انقلاب و مذهب دارای مجموعه‌ای از ارزش‌ها، بایدها و نبایدها هستند برای هدفی و غایتی؛ که

تحقق این ارزش‌ها نیازمند عوامل اجرایی شایسته است. ایراد در عوامل است نه در ارزش‌ها. زیرا چه انقلاب و چه دین و مذهب دارای ارزش‌های متعالی‌اند. یک طرح و نقشه ساختمانی را معماری مسئولیت‌پذیر و کاردان به‌کار می‌گیرد و ساختمانی می‌سازد عالی، که به طور کامل آن طرح را به منصف ظهور می‌رساند؛ اما همان طرح و نقشه را معماری نابلد و نالایق به‌کار می‌گیرد و ساختمانی می‌سازد افتضاح. ولی با تمام این تفصیلات همان‌طور که گفته شد واقعیت این است که چه درست باشد و چه غلط، مردم این‌طور قضاوت می‌کنند. یعنی ضعف نظام را به حساب انقلاب می‌گذارند و ضعف نظام و انقلاب را به حساب دین و مذهب. چنین قضاوتی بر رفتارشان و خلق و خویشان هم تأثیر می‌گذارد و اینجاست که دشمنان سیاسی و مذهبی از آبِ گل‌آلود ماهی می‌گیرند و مردم را هر چه بیشتر به چنین برداشتی سوق می‌دهند.

عوارض اجتماعی فساد

گسترش فساد تأثیر مخربی بر زندگی مردم از بُعد اجتماعی و روانی دارد. یک کارگر ساده‌ای را تصور کنید که حداقل حقوق یک کارگر را می‌گیرد و دارای زن و چند فرزند است؛ حقوقش به اندازه‌ای هست که با قناعت، شکم زن و بچه‌هایش را سیر کند و محتاج غیر نباشد. این فرد از اینکه دارای تنی سالم است که می‌تواند کار کند و شکم خانواده‌اش را سیر کند از زندگی راضی و خدا را شاکر است. از اینکه با زن و بچه‌هایش در کنار هم هستند، خوشحال است. از اینکه بچه‌هایش را در حال بازی می‌بیند کیف می‌کند. این فرد خودش را خوشبخت احساس می‌کند و از زندگی لذت می‌برد و آن را به اندازه تمام دنیا دوست می‌دارد.

اما اگر چنین فردی پیوسته در رسانه‌ها شاهد زمین‌خواری، ساحل‌خواری، رانت‌خواری، اختلاس‌های میلیاردی و تسانی در غصب

بیت‌المال باشد و در محافل مدام بشنود که بعضی از مسئولین و آقازاده‌هاشان مثل گرگ‌های دله‌دزد به جان بیت‌المال افتاده‌اند و حیف و میل می‌کنند و خود شاهد است افرادی از راه‌های غیر قانونی و نامشروع از کجا به کجا رسیده‌اند، دیگر از زندگیش احساس رضایت نمی‌کند. با اینکه اوضاع و احوال زندگیش تغییری نکرده است؛ همان شغل و حقوقش را دارد و همان زن و بچه‌هایش و همان خور و خوابش را. اما خلق و خویش تغییر می‌کند؛ بی‌جهت سر زن و بچه‌هایش داد می‌کشد و بهانه‌گیر می‌شود. چنین شخصی در روابط اجتماعی هم ناآرام و نسبت به دیگران خشن و بی‌گذشت می‌شود و به قولی آستانه تحملش پایین می‌آید. چنین فردی دچار عقده‌هایی می‌شود که روحش را سرشار از کینه، تنفر و انزجار می‌کند. چنین فردی اگر تا اندازه‌ای پایبند به دین و حرام و حلال باشد، این عقده را در خود نگه می‌دارد و به قولی می‌سوزد و می‌سازد. اما اگر از بُعد اخلاقی و دینی ضعیف باشد، اگر کارگر کارخانه‌ای باشد از کارش می‌دزدد. اگر کارگر فروشگاه‌ی باشد به دخلش دستبرد می‌زند و اگر کارمند اداره‌ای باشد نسبت به کارش بی‌رغبت و بی‌تفاوت می‌شود و در قبال پول، هر کاری می‌کند. خلاصه اینکه همیشه مترصد آن است که فرصتی پیش آید تا ناخنکی بزند و استفاده سوئی ببرد. این‌گونه اعتماد در جامعه، گوهری نایاب می‌شود و هر کس می‌خواهد سر دیگری کلاه بگذارد و یا فکر می‌کند می‌خواهند سرش کلاه بگذارند.

فساد و بخش علمی کشور

فساد به بخش علمی کشور هم رحم نمی‌کند؛ زمانی گفته می‌شد: دانشگاه ما، شبیه قیفی برعکس است؛ یعنی برعکس کشورهای پیشرفته است که در آن‌ها وارد شدن به دانشگاه راحت است اما به پایان رسانیدن و از عهده برآمدنش، کاری است سخت. برای همین هر بی‌مایه‌ای جرأت وارد

شدن به آن را ندارد. اما دربارهٔ دانشگاه کشور ما گفته می‌شود: وارد شدن به دانشگاه سخت است ولی به پایان رساندنش راحت. یعنی وقتی فردی وارد دانشگاه شد دیگر خیالش راحت است که به هر حال این دوره‌ها را به پایان خواهد رساند و مدرکی به دست خواهد آورد. [دانشجویان پزشکی و مهندسی به محض قبول شدن در کنکور دکتر و مهندس می‌شوند].

اما امروزه دانشگاه ما نه به شکل کیفی برعکس، بلکه به شکل لوله‌ای درآمدی است (به استثنای چند رشته و چند دانشگاه)؛ لوله‌ای گشاد که هم ورودش راحت است و هم خروجش. فرتی می‌آیند و فرتی می‌روند و بعضاً به این لوله هم وقتی نهاده نمی‌شود و شخص بدون وارد شدن و خارج شدن با مشتی پول مدرکی را می‌خرد و پزُش را می‌دهد و کلیدی می‌شود برای وارد شدن در جایگاهی که لیاقتش را ندارد! حکومتی مدرک‌گرا که به مدرک ارج می‌نهد نه به توانایی‌ها و شایستگی‌ها. اگر در ممالک پیشرفته مدرک تا حدی معادل توانایی فرد است، اینجا چنین اطمینانی وجود ندارد.

مدرک‌گرایی، شایسته‌سالاری را نفی می‌کند. برای مثال فرد خود ساخته‌ای بدون مدارک تحصیلی الزام شده، نمی‌تواند در هیچ یک از انتخابات نامزد شود؛ حتی اگر در جایی توانایی‌اش را نشان داده باشد. اما فردی نااهل با هر مدرکی ولو حتی مدرکی غیرمرتبط با آن مقام (مثلاً در نمایندگی مجلس شورای اسلامی) می‌تواند نامزد آن مقام شود. مدرک حتی اگر حقیقتاً معرف دانش فردی در زمینه‌ای باشد، هیچ‌گاه نشان‌دهندهٔ درایت، ذکاوت، امانت‌داری، حسن اخلاق و پشتکار فرد نیست. آدم‌های بزرگ فراوانی بوده‌اند و در دانش و عرصه‌ای سرآمد بوده‌اند، بدون اینکه مدرک رسمی داشته باشند. الان هم بسیار هستند.

کنکور هم برای دانش‌آموزها و خانواده‌ها اسباب دق شده است. از وقتی کودکی وارد مدرسه می‌شود، در تمام طول تحصیلات عمومی در گوشش می‌خوانند: باید برای کنکور و وارد شدن به دانشگاه آماده شوی! انگار هدف

از تحصیلات عمومی شرکت در کنکور و وارد شدن به دانشگاه است! موفقیت در کنکور هم در گرو دانستن شگردها و ترفندهای تست زنی است که هر کسی بیشتر آن‌ها را بداند، موفق‌تر است. بنابراین رتبه فردی در کنکور، صد در صد نشان‌دهنده رتبه علمی او در میان شرکت‌کنندگان نیست. برای همین در این اوضاع اقتصادی، خانواده‌ها وادار می‌شوند پول زیادی را برای یادگیری این مهارت‌ها خرج فرزندانشان کنند و برای همین است که هزاران دانشجو، چون نمی‌توانند برای تحصیل در رشته مورد علاقه از سد کنکور رد شوند، به دانشگاه‌های خارج می‌روند و سالانه هزاران دلار ارز از کشور خارج می‌شود.

هدف از تحصیلات عمومی این است که دانش‌آموزان را برای زندگی در جامعه آماده کنند و در حد عمومی از هر علمی چیزهایی به آن‌ها بیاموزند که در زندگی به کارشان می‌آید. با این تحصیلات، وسعت دیدشان بیشتر می‌شود و برخورد عقلانی با مسائل و نحوه تعامل با دیگران را یاد می‌گیرند. برای مثال با فرا گرفتن زبان‌های انگلیسی و عربی بعد از تحصیلات عمومی، باید بتوانند اگر موقعیتی پیش آید با یک نفر خارجی آشنا به آن زبان‌ها در حد حوائج روزمره ارتباط برقرار کنند و یا با درس تاریخ باید گذشته‌شان را بشناسند و با درس ریاضی محاسباتی را فرا می‌گیرند که به حساب و کتاب زندگی‌شان و احیاناً به شغل‌شان کمک می‌کند. با ادبیات با گنجینه ادبی کشورشان آشنا می‌شوند که باعث ارتقاء اخلاقشان می‌شود و همین‌طور در مورد سایر درس‌ها. بعد از پایان تحصیلات عمومی، آن‌هایی که دارای استعداد و علاقه لازم هستند می‌توانند تحصیلات خود را در دانشگاه ادامه دهند که هم به خواش درونی خود پاسخ گفته باشند و هم به نیازهای علمی کشور.

آنچه به اصطلاح فرار مغزها گفته می‌شود در حقیقت فراری دادن مغزهاست. در کشور بی سر و سامانی که عدالت رعایت نمی‌شود و بعضی از

افراد با روابط و زد و بندهایی در جایی قرار می‌گیرند که لیاقت و ظرفیت آن جایگاه را ندارند و افرادی در این آشفته بازار به جان سرمایه‌های ملی افتاده‌اند و هر کسی در این فکر است که پشتۀ خودش را ببندد، در چنین وضعیتی نخبگان علمی ما چگونه می‌توانند به چنین کشوری و به چنین حکومتی احساس تعلق کنند و احساس دلبستگی؟! چگونه می‌شود از آن‌ها انتظار داشت که وقتی حکومت و مسئولین نظام و افراد پیرمونشان به راهی غیر از اهداف انقلاب می‌روند آن‌ها به انقلاب و کشور وفادار باشند؟! در صورتی که در خارج از کشور، قدرشان بهتر شناخته می‌شود و شرایط رفاهی و زندگی بهتری برایشان مهیا می‌شود. چنین شرایط و اوضاع و احوالی، انگیزۀ ماندن را از آن‌ها می‌گیرد. البته نخبگان فراوانی هستند که وفاداریشان را به انقلاب و مردم کشور خود حفظ می‌کنند و تمام مشکلات و ناملایمات را مثل یک سرباز در صحنه جنگ تحمل می‌کنند اما خیلی‌ها نه، جلای وطن را ترجیح می‌دهند و هر چقدر حکومت و صدا و سیما با تبلیغات و سرودهای مهیج میهن‌دوستی بخواهند احساسات ملی‌شان را تقویت کنند، نتیجه نمی‌دهد. برای اینکه مردم به دور و بر خود نگاه می‌کنند.

عوارض فساد در اقتصاد

اما در بُعد اقتصادی، پیشرفت در چنین وضعیتی هیچ‌گاه نه در ایران و نه در هیچ کشور دیگری به دست نخواهد آمد. وقتی که پول درآوردن از راه‌های نامشروع و غیرقانونی که دانه درشت‌های معلوم‌الیهویه تبحر دارند، به سهولت انجام می‌شود، در چنین فضایی، تولید که عامل حیات اقتصاد یک کشور است، امکان بقاء نخواهد داشت. از تلویزیون خودمان بارها دیده‌ایم که تولیدکنندگانی از تولید دست شسته‌اند و به واردات همان کالا روی آورده‌اند. اخلال‌گران اقتصادی، خوب موج سواری را یاد گرفته‌اند؛ همیشه

مترصد تلاطمند تا سوارش شوند؛ همیشه از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند و هر کجا آتش باشد دستشان را گرم می‌کنند. (گاهی دولت‌ها این گونه عمل می‌کنند و چون قدرت عمل دارند خود تلاطمی ایجاد می‌کنند و سوارش می‌شوند؛ آب را گل‌آلود می‌کنند و ماهی‌های درشت می‌گیرند). وقتی صاحبان سرمایه می‌بینند که در این اوضاع و احوال که کشور از کالاهای خارجی اشباع شده است، برای تولید نمی‌شود کاری کرد و از طرفی دیگر می‌بینند که از راه‌هایی غیر از تولید مثل واسطه‌گری و واردات، خیلی راحت و بی‌زحمت می‌شود چند برابر سود بُرد، طبیعی است به همین راه‌ها می‌روند. با این اوضاع، تولید و اشتغال از میان می‌رود و روز به روز بیکاری بیشتر می‌شود.

بیکاری - این معضل جدی جامعه - همه از پیامدهای مخرب آن آگاهند مانند: اختلافات خانوادگی، طلاق، اعتیاد، ناامنی. پاسکال: «سرچشمه همه فسادها بیکاری است. شیطان برای دست‌های بیکار کار تهیه می‌کند». و بلایی می‌شود که به جان جامعه می‌افتد. خود بیکاری نیز پیامد معضلات دیگری و از عوارض خراب بودن اقتصاد است. لذا بهتر است دولتمردان ما خود را درگیر علاج بیکاری نکنند و خود را به زحمت بی‌فایده نیندازند. همین که موانع و معضلاتی که اقتصاد کشور را زمین‌گیر کرده است رفع شود و چرخ صنعت و تولید به گردش درآید، به تبع آن اشتغال ایجاد می‌شود و بیکاری خود به خود از میان می‌رود و طبیعتاً پیامدهای منفی آن. وجود مسئولینی نااهل و فاسد در بخش‌های اقتصادی کشور باعث می‌شود اجرای هر طرح اصلاحی و نوآورانه‌ای که موجب به خطر افتادن منافع‌شان شود، بارها و بارها با بهانه‌های بنی اسرائیلی به عقب افتد و سال‌های سال معطل ماند و کشور همچنان از منافع آن محروم و یا دچار ضرر و خسارت شود. همچنین ممکن است برای معطل گذاشتن مسئولین فاسد از سوی افرادی فرصت‌طلب و صاحب نفوذ تطمیع شوند و یا تحت فشار قرار گیرند.

از دست رفتن پشتوانه مردمی نظام

بارزترین عواقب فساد این است که با نارضایتی و دلسرد شدن مردم نسبت به حکومت، پشتوانه مردمی آن کاهش می‌یابد و وقتی حکومتی پشتوانه مردمی قوی نداشته باشد مجبور است در مذاکرات و چالش‌های سیاسی با قدرتهای بزرگ بر سر حقوقش منعطف باشد و در مقابل تهدیدهایشان مرعوب گردد و از مواضع انقلابیش کوتاه بیاید و در برابرشان سرتعظیم فرود آورد.

استکبار جهانی آمریکا یک تهدید برای جمهوری اسلامی است اما تهدید بزرگی نیست. رژیم صهیونیستی یک تهدید است اما تهدید بزرگی نیست. وهابی‌ها و تکفیری‌ها یک تهدید هستند اما تهدید بزرگی نیستند. تهاجم فرهنگی غرب یک تهدید است اما تهدید بزرگی نیست. تحریم‌های اقتصادی غرب یک تهدید است اما تهدید بزرگی نیست. افراد و گروه‌های مخالف و ضد انقلاب یک تهدید هستند، اما تهدید بزرگی نیستند و ... تهدید بزرگ، اصلی و خطر جدی در داخل و در بطن وجود دارد نه در خارج. اگر این تهدید عرصه‌نمو نداشته باشد تهدیدهای دیگر که اغلب خارجی‌اند و یا وابسته به خارجند، بسیار کم اهمیت خواهند بود. البته منظور این نیست که نسبت به آنها غفلت شود؛ بلکه بهترین راه مبارزه با تهدیدهای کوچک این است که به تهدید بزرگ فرصت عرض اندام و گسترش داده نشود و آن تهدید بزرگ و اصلی همانا «از دست رفتن پشتوانه مردمی انقلاب و نظام» است.

انقلاب، همیشه به مردم تکیه دارد و اگر مردم را از دست دهد، می‌میرد؛ حتی اگر حکومت باقی باشد. حکومت می‌تواند باشد اما انقلاب نه. حکومت نیز چون تنی بیمار و ضعیف خواهد بود که با هر بادی می‌لرزد. اگر تن، سالم و قوی باشد میکروب‌ها، ویروس‌ها و انگل‌ها نخواهند توانست آن را از پای درآورند و اگر هم بتوانند در آن رخنه کنند فقط چند روزی

موجب آزار و نقاهت تن می‌گردند و بعد از آن بدن با صلابت بیشتری به حیات خود ادامه خواهد داد. رمز پیروزی در هشت سال دفاع مقدس همین پشتوانه مردمی بود؛ به گونه‌ای که ملت عین نظام و نظام عین ملت بود. در واقع مخالفان و دشمنان جمهوری اسلامی، کوچک یا بزرگ و داخلی یا خارجی وقتی جان می‌گیرند و حرفشان خریدار پیدا می‌کند و مورد توجه مردم واقع می‌شوند که حکومت از دیدگاه مردم ناکارآمد باشد و از چشم‌ها بیفتد. در غیر این صورت مردم به هیاهوی آن‌ها هیچ اهمیت نمی‌دهند و برایشان تره هم خرد نمی‌کنند.

مردم می‌دانند برای چه انقلاب کرده‌اند و می‌دانند که استقلال داشتن و تحت سلطه و گوش به فرمان قدرت‌های استکباری نبودن هزینه دارد. برای خود آقا بودن هزینه دارد. تحریم‌ها، مشکلات اقتصادی و تهاجم فرهنگی غرب و ... مردم ما را از پای در نمی‌آورد، در صورتی که مردم ببینند مسئولین هم چون آن‌ها صادقانه و به شکل عملی به انقلاب وفادارند و به همان مشی رفتار می‌کنند. آنچه مردم را مأیوس، دلسرد و منزجر می‌کند این است که مسئولین ما به فکر زد و بندهای سیاسی و جاه و مقامشان و به دنبال امتیازاتی برای خود باشند. طوری بگویند و طوری دیگر عمل کنند. طوری وانمود کنند و طوری دیگر زندگی کنند.

متأسفانه انگار همه از وضعیت کشور ناراضی‌اند. در هر محفل، دورهمی و مهمانی و در هر جایی که چهار نفر جمع می‌شوند و صحبت از عملکرد مسئولین و اوضاع کشور به میان می‌آید همه منتقد و معترضند. همیشه سخن از اختلاس، کلاهبرداری، دروغ، ارتشاء، زد و بندهای سیاسی و اقتصادی، تبانی در مناقصه‌ها و مزایده‌ها، دور زدن قانون، جولان دانه‌درشت‌ها، آقازاده‌ها و غیر آقازاده‌هاست. این چیزها ذهنیت ناکارآمد بودن نظام را در پی دارد. آنچه موجب تهدید بزرگ می‌شود همین است؛ به تدریج انقلاب را از داخل می‌پوساند و بی پشت و پناه می‌سازد. به این

ترتیب تهدیدهای کوچک ذکر شده، تهدیدی جدی می‌شوند و نظام را دچار هزینه‌های سنگین می‌کنند. پیکری ضعیف در قبال هر میکروب، ویروس و انگلی یارای مقاومت نخواهد داشت. «پشتوانهٔ یک حکومتی ملت است. اگر یک ملتی پشتوانهٔ حکومتی نباشد، این حکومت نمی‌تواند درست بشود این نمی‌تواند برقرار باشد». (صحیفه امام خمینی)

فساد و قانون‌گذاری

وقتی فساد به همه جا رخنه کرد حتی در قانون‌گذاری هم تأثیر می‌گذارد و آن را آلوده می‌کند و یا موجب وضع قوانینی نابخردانه برای دور زدن قوانین دیگر می‌شود. مثالی از این دست قوانین چیزی است که به مادهٔ صد در شهرداری‌ها معروف است. طبق قانون و مقررات، ساخت و ساز باید طبق ضوابطی انجام گیرد؛ اما طبق مادهٔ صد کذایی، اگر مبلغی هنگامت گفت شهرداری‌ها شود، همهٔ آن ضوابط می‌شود کشک. شهرداری‌ها هم بسیار خرسند می‌شوند تا شهروندی، اندکی در ساخت و ساز تخلف کند تا او را به مادهٔ صد بکشانند و سرکیسه کنند. مادهٔ صد طعمه‌ای شده‌است برای صید کردن. این ابرمادهٔ خلاف‌زا، مردم را بد عادت و قانون‌گریز کرده‌است. هر کس از ابتدا می‌داند که دارد از مقررات تخلف می‌کند اما چون راهی برای گریز وجود دارد آن را مرتکب می‌شود و با پرداخت پول همه چیز فیصله پیدا می‌کند. اصولاً وقتی قانون، چیزی را ملزم ساخته است هیچ چیز نباید باعث دور زدنش شود. همیشه باید صلابت و استواری قانون حفظ شود. به این صورت نظم و انضباط و امنیت حاصل می‌شود. برای مثال: اگر از ابتدا یک ساختمانی حتی به خاطر اندکی تخلف تخریب می‌شد، دیگر هیچ تخلفی روی نمی‌داد. زیرا همه می‌دانستند راهی برای گریز وجود ندارد و حواس جمع می‌شدند. هیچ آدم عاقلی هم ساختمانی بنا نمی‌کند که با اندکی تخلف تخریب شود. مثالی دیگر، عوارض تردد در طرح

ترافیک است؛ که ابتدا با دلایل و توجیهات علمی و منطقی محدودیتی ایجاد می‌کنند و بعد در قبال دریافت پول، بدون محدودیت مجوز تردد می‌دهند!

مثالی دیگر از این سنخ قوانین، خرید خدمت سربازی با بیش از هشت سال غیبت است؛ یعنی اگر مشمولی بیش از هشت سال از خدمت مقدس سربازی غیبت داشته باشد می‌تواند با پرداخت مبلغی پول از خدمت معاف گردد. در این صورت می‌تواند به ریش هم‌سن و سال‌هایش که قانون را محترم داشته‌اند و به موقع به خدمت وظیفه رفته‌اند و حدود دو سال از بهترین سال‌های عمرشان را صرف آن کرده‌اند، با صدای بلند بخندد. آیا این قانون، قانونی عادلانه است؟! آیا این‌گونه قانون‌گریزی تشویق نمی‌شود؟! و آیا باعث نمی‌شود تا افرادی به این فکر بیفتند که با چند سال تحمل از محدودیت‌هایی که عدم داشتن کارت پایان خدمت برایشان ایجاد می‌شود، اقدام به خرید خدمت کنند؟ وقتی با یک حساب و کتاب سرانگشتی متوجه می‌شوند در عرض این دو سال چند برابر پولی که برای معافیت می‌پردازند در می‌آورند. شایسته بود برای پاسداری از قانون، عرصه بر غایبان و فراریان خدمت وظیفه، تنگ‌تر شود به صورتی که ادامه زندگی عادی برایشان مقدور نباشد. برای مثال حتی رفتن به سینما، گرفتن هتل، گرفتن بلیط اتوبوس و هواپیما، باز کردن حساب بانکی و رفتن به دستشویی بین‌راهی باید مستلزم ارائه کارت پایان خدمت باشد (فقط این آخری را به مزاح گفته‌ام) تا هیچ کس حتی فکر فرار و غیبت از خدمت وظیفه به مغزش خطور نکند. (متأسفانه اخیراً یکی از شرایط اخذ گواهینامه رانندگی را که داشتن کارت پایان خدمت وظیفه بود برداشته‌اند). اینکه قانونی برای دور زدن قانونی دیگر وضع شود، زشت‌ترین و بی‌خردترین کار یک حکومت است و خدا می‌داند چه قوانین کذایی دیگری از این دست، در کشور وجود دارد!

دشمن هراسی

سردمداران ما به جای پرداختن به تهدید اصلی، ما را از دشمنان خارجی می‌ترسانند و به قولی دشمن هراسی را اشاعه می‌دهند. هر چند هراسیدن از دشمن، که مهبیای آمادگی برای مقابله را در پی داشته باشد، موافق عقل و خرد است و کوچک شمردنش از بلاهت و حماقت؛ اما گاهی این دشمن هراسی دستاویزی می‌شود برای منحرف کردن اذهان ملت از معضلات و مشکلات کشور و نشان دادن دشمن خارجی به عنوان عامل اصلی تمام این معضلات و مشکلات. معضلات و مشکلاتی که مسبب فسادهای داخلی و ناشی از ناتوانایی‌ها و سوءمدیریت‌های خودشان است. فسادهای گوناگونی که عامل تمام بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی‌های ماست. [دشمنان خارجی ما را تحریم اقتصادی می‌کنند اگر بالفرض امکان بیست درصد اثرگذاری در بازار داشته باشد، کسانی در داخل هستند که با سوءاستفاده از وضعیت پیش آمده، کاری می‌کنند که پنجاه درصد اثر بگذارد].

حقیقتاً تاکنون حاکمان ما در دشمن هراسی موفق بوده‌اند و خوب توانسته‌اند ما را بازی دهند. تا تقی به توقی می‌خورد همه به دنبال عوامل خارجی می‌گردند. اگر اعتراضی می‌شود دست عوامل خارجی را دخیل می‌دانند. تمام کاستی‌ها و شکست‌ها و عقب‌ماندگی‌ها را به گردن عوامل خارجی می‌اندازند. حواسمان را مشغول آن‌ها کرده‌اند و همیشه علت‌های اصلی و عوامل داخلی را نادیده می‌گیرند. کتمان حقیقت درمان درد نیست چون ما را به بیراهه می‌برد و از علل اصلی غافل و از درمان و اصلاح باز می‌دارد. البته دشمنان ما، مانند گرگ‌های دندان طمع تیز کرده در کمین نشسته‌اند و مترصد فرصت هستند و هر جا زمینه‌ای پیش آید برای دریدن تردید نمی‌کنند. اما سؤال اینجاست اگر زمینه‌ای و فرصتی برایشان ایجاد نشود آیا می‌توانند کاری کنند؟ اگر حاکمیت، زمینه فساد را با حاکمیت

بخشیدن سرسختانه قانون از بین می‌برد، آیا دشمنان ما می‌توانستند در بین مردم نفوذ کنند؟ آیا حرفشان خریداری داشت؟ عیب در داخل وجود دارد. دشمنان ما علت عقب‌ماندگی، مشکلات اقتصادی و پشت کردن عده‌ای به نظام نیستند.

اتو نیکو روش باش تا بدسگال \ به عیب تو گفتن نیابد مجال]

وقتی علت تمام معضلات و مشکلات کشور به گردن دشمن خارجی انداخته شد، آن هم دشمنی به شدت خطرناک، قوی و مهیب! افرادی پیدا می‌شوند که تنها راه رفع آن را مذاکره و کنار آمدن با دشمن معرفی می‌کنند. در حقیقت راه حل را جلب رضایت دشمن یعنی غرب، نشان می‌دهند و به جامعه القاء می‌کنند. این افراد که مجهول‌الهیوه هم نیستند از مسئولین خود باخته و از احزابی متمایل به غرب و یا فراریان پناه برده به غرب هستند.

آنقدر به فکر زدن مشتی محکم به دهان دولت‌های مستکبر بودیم که غافل شدیم پشت سرمان چه خبر است. آدم‌های فرصت‌طلب، فاسد، چاپلوس در تمام دستگاه‌های حکومتی رخنه کرده‌اند و فساد آرام آرام همه جا ریشه دوانده است. مسئولینی که به راه نامشروع رفته‌اند در حقیقت از پشت خنجر زده‌اند. بدیهی است تا اینان از دستگاه‌های حکومتی زدوده نشوند هیچ امیدی به درمان و بهبودی و هیچ تدبیری کارساز نخواهد بود و هیچ ترقی در هیچ زمینه‌ای متصور نخواهد بود. چهل سال از انقلاب گذشته است؛ چهل سال زمان کمی نبود برای اینکه بخواهند اقتصادی پویا و محکم شکل دهند و حکومتی عدالت‌گستر. اما بر عکس سال به سال اقتصاد کشور را به خارج و علی‌الخصوص به دلار وابسته‌تر کرده‌اند. با نوسان دلار اقتصاد کشور و زندگی مردم دچار تلاطم می‌شود. دروازه‌های کشور را به روی واردات و در حقیقت به روی رانت‌خوارهای واردکننده باز کرده‌اند در نتیجه اقتصاد فلج و تولیدات متوقف شده است و کارگران بیکار.

در این میان عده‌ای هم هستند که بر عکس، با نادیده گرفتن دشمن و خباثت‌هایش، خود را به غفلت زده‌اند و دیگران را به توهم توطئه متهم می‌کنند. این عده خود را به خواب زده، اغلب لیبرال‌هایی هستند که به فرهنگ غرب دلبسته‌اند و از فرهنگ خود بریده. بسان عاشقان دلداده‌ای که از معشوقشان جز خوبی و زیبایی نمی‌بینند. این‌ها هم می‌خواهند به گونه‌ای دیگر ما را بفریبند؛ اینکه دشمن خارجی دشمنی ساخته و پرداخته و خیالی است و اوهام!

حاکمیت قانون

اگر بپذیریم که تمام مشکلات و گرفتاری‌هایمان ناشی از فساد است که چنبره انداخته است روی تمام امور کشورمان، این فسادها در صورتی شکل می‌گیرد و گسترش می‌یابد که قانون قویاً حاکمیت نداشته باشد. اگر کشورهای مرفقی به جایی رسیده‌اند، یکی از مهمترین عوامل آن، حاکمیت قانون است. در کشورهای مرفقی، قانون بر حکومت و ملت، ولایت دارد و در ولای همین قانون است که افراد شایسته در مسند کار قرار می‌گیرند و نظم و انضباط و امنیت برقرار می‌شود؛ هر چیزی سر جای خودش قرار می‌گیرد و حقوق همه تضمین می‌شود؛ در نتیجه اقتصاد کشور هم رشد می‌کند. هم حکومت و هم ملت، ولایت قانون را پذیرفته‌اند و این جزء فرهنگ آن‌ها درآمده است به صورتی که در نهاد آن‌ها قرار گرفته است.

اما در کشور ما قانون ولایت ندارد و نه حکومت و نه مردم به آن در خور شأنش حرمت نمی‌نهند و به آن مقید نیستند. تنها ولایت مذهب و یا اهل بیت(ع) مورد قبول و احترام است. برای مثال: یک فرد مذهبی خود را در رعایت حق الناس و یا در رعایت احکام مباح و نجس ملزم می‌داند و در قبال عدم رعایت آن احساس گناه می‌کند، اما در قبال عبور از چراغ قرمز نه! یا در قبال رعایت نکردن ضوابط ساخت و ساز نه! یا در قبال رها کردن

زباله در محیط زیست نه! یا... لذا قانون‌گریزی در حد تَمرد از احکام دینی منفور نیست. ادر حقیقت در کشوری با حکومت اسلامی هر قانونی که وضع می‌شود، قانونی اسلامی است و در رعایت آن الزام دینی وجود دارد و همانند احکام دینی، رعایت نکردنش گناه محسوب می‌شود. حتی اگر مرتکبش از تأدیب قانون قصر در رود در آن دنیا بازخواست خواهد شد].

اساس کار یک حکومت قانون است. تا هم نهادهای حکومتی و هم افراد جامعه در آن چارچوب عمل کنند تا حقوق و تکالیف همه مشخص باشد. تا امور کشور نظم و ترتیب یابد. قانون موجب تقویت اخلاق می‌شود. موجب تحکیم فرهنگ و استحکام حکومت می‌شود. اصلی‌ترین وظیفه یک حکومت اجرای دقیق قانون است. اگر حکومت قانون را با قدرت و دقت حاکم نسازد قانون حرمت و منزلت خود را از دست می‌دهد و فساد شکل می‌گیرد و عدالت از میان می‌رود و افراد متخلف با پول و یا با نفوذ آن را دور می‌زنند. قوی‌ترها ضعیف‌ترها را می‌خورند. حقوق و امنیت هیچ کس تأمین نمی‌شود. در چنین شرایطی هیچ پیشرفتی متصور نخواهد بود.

باید مردم و حکومت برای ترقی و اعتلا، استبداد قانون و یا دیکتاتوری قانون را بپذیرند. هر جامعه‌ای نیازمند حکومتی است که مستبدانه قانون را اجرا کند. درست است که اصطلاح حکومت استبدادی و یا دیکتاتوری، شامل حکومت خودکامه فردی یا حزبی، چیزی منفور است اما در استبداد قانون یا دیکتاتوری قانون، حکومت حرکت در چارچوب قانون را به همه اعضای جامعه و ارگان‌های خود دیکته می‌کند و متخلفان را در هر مقام و جایگاهی که باشند تأدیب. در حقیقت این خصیصه باید جزء شخصیت یک حکومت باشد. چنین حکومتی نقشی پدران دارد؛ همان‌طور که حضور پدر در خانواده هم موجب احساس امنیت و آرامش در فرزندان می‌شود و هم موجب خوف از بی‌انضباطی. پیشرفت اقتصادی، عدالت، امنیت و رفاه در چنین بستری محقق می‌شود و موجب می‌شود افراد شایسته در مصدر امور

قرار گیرند. کارآمدی نظام، تقویت پشتوانهٔ مردمی را به همراه خواهد داشت و این بهترین و مؤثرترین راه مقابله با دشمنان است.

در زمان رضاشاه با اینکه او به هیچ قانونی مقید نبود و مستبدانه کشور را اداره می‌کرد، همین استبداد خشن و خودکامه‌اش، هم نقطهٔ قوتش بود و هم نقطهٔ ضعفش. جای تعجب است که او در دوران حکومتش توانسته است این همه کار کرده باشد! هنوز در هر شهر و دیاری آثاری از اقداماتش از راه‌ها، پل‌ها و ساختمان‌ها به یادگار مانده است. چگونه او توانسته است در این مدت و با آن امکانات کم این همه کار کند. اما باید با دیدی بهره‌جویانه به تاریخ نگاه کنیم - انسان باید تاریخ را بیاموزد تا تاریخ بسازد - باید در نگاه به تاریخ فارغ از پیش داوری‌ها و نفرت‌ها به اشخاص، از تجربیات آن‌ها درس بگیریم. یعنی حتی از بدترین و منفورترین افراد تاریخ هم می‌شود چیزهایی یاد گرفت. همان‌طور که حضرت علی (ع) فرمودند: علم را از هر که باشد بیاموزید حتی اگر از منافق باشد!.

آنچه رضاشاه توانسته بود انجام دهد در سایهٔ استبدادش بود. در اجرای پروژه‌های عمرانی، بسیار سختگیر بود. هیچ کس جرأت نداشت تا ریالی به جیب بزند در آن صورت پوستش را می‌کند. سهل‌انگاری، تنبلی و به پشت گوش انداختن کارها، خطایی نابخشودنی بود. دستوراتش می‌بایست مو به مو اجرا می‌شد. از کارهای تشریفاتی و بریز و پاش‌ها و کارهای سوسول‌مآبانه اجتناب می‌کرد.

البته همین استبدادش، موجب واقعی ضعف و پایان حکومتش هم شد. استبداد، بیگاری کشیدن از مردم، مذهب‌ستیزی و منکوب کردن روحانیون و اختناق موجب بیزاری و خشم مردم نسبت به او گردید. چنان استبدادی براه انداخته بود که کسی یارای جیغ زدن هم نداشت. مخالفینش را با روش‌هایی مخوف از سر راه بر می‌داشت. در هجوم متفقین به کشور، چون می‌دانست که نه مردم و نه روحانیون به کمکش می‌آیند، با آن همه نمایش

قدرت و شوکت، دو دستی خود و کشور را در اختیار آن‌ها قرار داد. وطن به راحتی به اشغال متجاوزان آمریکایی، انگلیسی و روسی درآمد؛ زیرا ریشه آزادی خواهان و آزادمردان را خشکانده بود. بیشه از شیران خالی شده بود. دیگر امثال رئیس‌علی‌ها، خیابانی‌ها، میرزا کوچک‌خان‌ها، سنجرخان‌ها و ... آن مردم غیور و وفادارشان نبودند که راه بر متجاوزان ببندند و در باتلاقی گرفتار کنند. حتی چنان مردم در خفقان و استبداد رنج کشیده بودند که با برکناری رضاشاه، زمانی که سربازان بیگانه در خیابان‌های تهران رژه می‌رفتند، شادی می‌کردند. همان‌هایی که رضاخان را رضاشاه کرده بودند دوباره رضاشاه را رضاخان کردند. اگر رضاشاه به مردم و مذهبشان احترام می‌گذاشت و با مردم‌داری و قانون‌مداری رفتار می‌کرد می‌توانست مردم را در مقابلشان بسیج کند. در این صورت هزاران رئیس‌علی دلواری به کمکش می‌آمدند.

قوه قضائیه ضامن حاکمیت قانون

پاسداری از قانون و نظارت بر اجرای آن نیازمند دستگاهی قوی و مخوف با افرادی فراوان، متخصص و پاک است که هم به صورت آشکارا و هم مخفی تمام دستگاه‌های حکومتی را از جزء تا کل زیر نظر بگیرند همچنین نهادهای غیردولتی را. تا هیچ تخلفی از نظر پنهان نماند. باید همه احساس کنند که پاییده می‌شوند تا هیچ کس برای زیر پا نهادن قانون و ارتکاب جرم، خیال در رفتن یا مخفی کاری به ذهنش راه ندهد و مطمئن باشد در صورت ارتکاب جرم، پدرش درآورده می‌شود. دستگاهی که موجب بیمی بازدارنده و امیدی دلگرم‌کننده در جامعه می‌شود. چنین وظیفه‌ای را دستگاهی به نام قوه قضائیه دارد و به‌طور اخص سازمان بازرسی کل کشور. قوه قضائیه نماد حکومت و حاکمیت است و نماد قانون و ضامن اجرای آن است. قدرت، عدالت و صلابت حکومت در کیفیت عملکرد قوه قضائیه تجلی

پیدا می‌کند.

دقت، شدت و سرعت باید از ویژگی‌های دستگاه قضا باشد. اصولاً وجود قوانین محکم و دقیق و قاطعیت در اجرای آن‌ها خاصیت بازدارندگی دارد. اطمینان از تبعات بی‌درنگ قانون‌گریزی، مانع تخلف افراد می‌شود. لذا هدف از وضع قوانین جزائی، صرفاً مجازات مجرمان نیست بلکه عمده‌ترین هدف این است تا از خوف مجازات، جرمی واقع نشود. اینکه گفته می‌شود قوانین جزائی در اسلام بسیار سرسختانه است، درست است زیرا بازدارندگی ایجاد می‌کند. وقتی می‌گویند دست دزد را (در صورت دارا بودن شرایط لازم) قطع کنید و یا احکام قصاص، هدفش صرفاً مجازات متخلفان نیست بلکه هدفش این است که در جامعه اسلامی دزدی نباشد و تعرض به حقوق مردم صورت نگیرد. یعنی هدفش امنیت و سالم ماندن جامعه است. همان‌طور که خداوند در قرآن بعد از حکم قصاص می‌فرماید: این برای حیات شماست.

سازمان بازرسی کل کشور، باید دارای تشکیلات عریض و طویل و بازرسان خیره‌فراوان باشد تا مو را از ماست بکشند. نیروهای متعهد و متخصص که مافوق نیروها و مسئولان دیگر دستگاه‌های نظام باشند و بتوانند در هر زمان به هر مکان سرکشی کنند و همه مجبور به اطاعت و تمکین باشند از کارمندان گرفته تا رئیس ادارات و ... تا نمایندگان مجلس، وزرا و رؤسای قوا.

در حکومتی قانون‌محور و قانون‌سالار، تخلف متصدیان حکومتی خطایی است نابخشودنی که سخت‌ترین مجازات‌ها را در پی خواهد داشت. زیرا علاوه بر اینکه تخلفات آن‌ها به پای حکومت نوشته می‌شود و این برای یک حکومت گران است، زیان‌ها و لطمات ناشی از تخلفات آن‌ها مربوط به منافع عمومی می‌شود؛ یعنی مربوط به حقوق جامعه می‌شود که پایمال می‌گردد. دیگر آنکه مسئولین، بیشتر به اطلاعات دسترسی و از تصمیمات آینده دولت آگاهی دارند. لذا می‌توانند به سهولت از موقعیت خود سوءاستفاده

کنند و به فساد کشیده شوند. اگر جلوی فساد (حتی در حدی اندک) در میان مسئولین گرفته نشود، به سرعت گسترش می‌یابد و تمام دستگاه‌های حکومت را آلوده می‌کند و به جامعه کشیده می‌شود. [گسترش فساد و عدم قاطعیت قوه قضائیه، حتی افرادی پاک و انقلابی را هم وسوسه می‌کند و در معرض لغزش قرار می‌دهد]. لذا در این بخش، برخورد باید بدون استثناء و اغماض، با قاطعیت و بی‌اندکی رحم باشد. در این باب صراحت امام را ببینید که فرمودند: «حتی اگر خدای نخواستہ رهبر انقلاب یا رئیس دولت مرتکب چیزی شد که موجب حد شرعی است باید در مورد او اجرا شود» (صحیفه امام). در این میان، فساد و حتی کوتاهی متصدیانی که وظیفه نظارت و بازرسی دارند، عواقب شدیدتری دارد. زیرا اگر آن‌ها با اعمال خلاف قانون در حیطة نظارت خود برخورد نکنند، به معنی تداوم فساد است و گسترش تدریجی آن.

امتأسفانه هنوز قانون اعلام میزان اموال و دارایی مسئولین به قوه قضائیه که می‌تواند موجب شفاف‌سازی و جلوگیری از فساد احتمالی و هم برطرف شدن سوءظن‌ها شود، به اجرا درنیامده است. گاهی شنیده می‌شود که با خواهش و تمنا از مسئولین می‌خواهند تا لیست اموال خود را ارائه دهند در صورتی که باید جبراً از آن‌ها گرفته شود.

چند سال پیش نیروی انتظامی با افزایش ارادل و اوباش، گروهی از آن‌ها را دستگیر کرد و آفتابه به گردنشان انداخت، کلاه بر سرشان نهاد و در شهر گرداند. با این اقدام مقطعی تا مدتی ارادل و اوباش در سوراخ‌هایشان مخفی شدند. اگر همین کار را با مسئولین مفسد می‌کردند برای مثال: کارمند بانکی یا رئیس اداره‌ای یا فرماندار شهرستانی یا وزیری را که اختلاس کرده یا رشوه‌ای گرفته و یا هر غلط دیگری کرده است، آفتابه به گردنش می‌آویختند، کلاه حاجی فیروز بر سرش می‌گذاشتند و سوار بر الاغ دور شهر می‌گرداندند، آیا دیگر کارمند بانکی، فرمانداری، استانداری و

وزیری و یا هر مسئول دیگری، جرأت چپ نگاه کردن به اموال بیت المال را داشت؟ و یا جرأت هر سوءاستفاده دیگری را؟ بارها دیده‌ایم که در تلویزیون خودمان، اشخاصی در حریم رودخانه‌ها با داشتن مجوز و پروانه ساخت اقدام به ایجاد بنا کرده‌اند و قوه قضائیه می‌آید و آن را ویران می‌کند. با این حال مرتب شاهد تجاوز و ساخت و ساز در حریم رودخانه‌ها، دریاها و مراتع هستیم. اگر قوه قضائیه یک بار همراه با تخریب‌بنا، عاملان اصلی را یعنی آن مسئولین حکومتی را که با سوءاستفاده از موقعیت خود، مجوز غیر قانونی به آن متجاوزان داده‌اند، در همان محل در ملاء عام چند ضربه شلاق بزنند آیا دیگر مسئولی حاضر می‌شود چنین غلطی کند؟ تنها با توصیه به تقوا کردن مسئولین، فساد از میان نمی‌رود.

ستادی کذابی تشکیل داده‌اند به نام ستاد مبارزه با مفاسد. بعد از سال‌ها از تشکیل آن، حتی در کاهش رشد فساد هم تأثیری نداشته است. آنچه معلوم شده است این است که این ستاد مرام پیرمردنشینی دارد و سعی می‌کند هر از گاهی با جلساتی با زبان نرم و نصیحت و گاهی با التماس، دزدان گردن کلفت را راضی کنند تا اموال دزدی شده را برگردانند و یک جور ماسمالی کردن قضیه را دارند. پیشاپیش معلوم بود و معلوم شده است که با این شعله، از این دیگ بخاری بر نمی‌آید. همین قدر فهمیده شد که کار تا این حد بیخ پیدا کرده است که برای مبارزه با آن ستادی تشکیل داده‌اند. اصولاً اگر قانون بر قوای حکومتی حاکمیت داشت و دستگاه‌های نظارتی دقت و قاطعیت لازم را داشتند کار به این جا نمی‌کشید.

در اجرای قاطعانه قانون، نباید از فشارها و هیاهوی غربی‌ها ترسید. در هر حال آن‌ها تا این نظام وجود دارد در خصومت و اتهام زنی دست بر نمی‌دارند. هر قاچاقچی مواد مخدر، دزد، قاتل و جاسوس مورد مجازات را آدم‌هایی مخالف سیاسی نظام، فعال حقوق بشر و مدافع آزادی معرفی می‌کنند. دیدیم زنی را که به شوهرش خیانت کرده بود و با هم دستی

فردی که با او رابطه نامشروع داشت، شوهرش را به طرزی فجیع به قتل رسانده بود، به عنوان قهرمان سیاسی معرفی کردند و چقدر هیاهو به راه انداختند! حتی به وکیل فرارایش پناهندگی دادند و همه جا چرخاندند. هیاهوی آن‌ها نباید موجب تغییر یا تخفیف در رفتار مسئولین ذی‌ربط گردد. رفتاری که موجب رضایت مردم، صلاح کشور و استحکام نظام می‌شود.

روشنفکرانها و دنباله‌روهای استکبار در داخل کشور هم همیشه سعی می‌کنند با افکار لیبرالیستی و توجیهات عوام‌فریبانه، مانع برخوردی با حدت و شدت با قانون‌گریزان شوند. متأسفانه زمانی که لفت و لیس بیت‌المال و رانت‌خواری و اهانت به ارزش‌ها در حال ریشه دواندن بود و هنوز افراد فاسد این قدر چاق و چله نشده بودند، ما شاهد سیاست تساهل و تسامح بودیم و یادمان هست که چه تبلیغات گسترده‌ای راه انداخته و تا مدت‌ها روزنامه‌ها و مجله‌ها را از آن مطالب پر کرده بودند. منظور از آن مطالب، تخفیف و کُند کردن تیغ قانون بود برای اهدافی خاص.

افرادی و مسئولینی هستند که در برنامه‌های اصلاحی و یا انقلابی چون جرأت انجامش را ندارند و یا به علت‌هایی موافق با آن نیستند، برای چوب لای چرخ گذاشتن و اجرا نشدنش بهانه می‌آورند که اول باید فرهنگ‌سازی کرد و بعد اقدام به عمل. با همین اصطلاح که اصطلاح زیبایی هم هست، معمولاً دیگران را متقاعد می‌کنند. ولی هدف خفیه آن‌ها معطل گذاشتن آن است. منظور از فرهنگ‌سازی این است که در ابتدا در اجرای برنامه‌های اصلاحی، اعمال قانون و اجبار و شدت عمل صورت نگیرد؛ بلکه با توصیه، نصیحت و فهماندن اهمیت موضوع، همه عامل به آن گردند. چه بسا برنامه‌هایی که با همین طرز فکر سوسول‌مآبانه و یا بعضاً منفعت‌طلبانه، سال‌ها به تعویق افتاده است. مگر اجبار قانونی منجر به فرهنگ‌سازی نمی‌شود؟! البته همگام با اجبار قانونی، آموزش و تفهیم اهمیت موضوع، به

اجرای آن از طرف مردم کمک می‌کند. برای مثال در مورد بستن کمر بند ایمنی خودرو، با اینکه سال‌ها در اهمیت استفاده از آن بسیار تبلیغ شده بود اما همچنان شاهد استفاده نکردن مردم بودیم و حتی اندک افرادی که مورد استفاده قرار می‌دادند مورد خنده و تمسخر دیگران قرار می‌گرفتند. اما بعد از اجباری شدن آن توسط پلیس، حالا هر فردی به‌طور خودکار به محض نشستن در خودرو، کمر بندش را می‌بندد و خدا می‌داند اگر زودتر اجباری می‌شد، جان چه تعدادی از مردم از مرگ در امان می‌ماند!

موارد زیادی هست که در کشورهای مترقی، انجام دادن یا انجام ندادنش جرم تلقی می‌شود و فرد خاطی مستوجب مجازات می‌گردد. بعضی از این قوانین به درد ما هم می‌خورد. برای مثال ممنوعیت ریختن زباله در خیابان و یا در محیط زیست، ممنوعیت سیگار کشیدن در اماکن عمومی بسته و ممنوع بودن فروش دخانیات به افراد کم سن و سال و ... اما گویا اجرای آن‌ها در کشور ما نیاز به ده‌ها سال فرهنگ‌سازی دارد! قلیان کشیدن که در فضای عمومی و خصوصی و در بین کوچک و بزرگ و زن و مرد در حدی اسفبار شیوع پیدا کرده است و به گفتهٔ اطباء، صدها ماده سمی را وارد بدن می‌کند و به مراتب خطرناک‌تر از سیگار است و امراض صعب‌العلاجی را در پی دارد و هزینه‌های زیادی را بر مملکت وارد می‌سازد؛ کسی و ارگانی برای جلوگیری از آن کاری نمی‌کند چون هنوز در مرحلهٔ فرهنگ‌سازی هستیم!

خلقیات دگرگون شده

خلقیات ما ایرانی‌ها تغییر کرده است و همچنان در حال دگرگون شدن است. خلیات یک ایرانی امروزی با یک ایرانی چند دهه پیش بسیار متفاوت شده است. در واقع از خودمان دور شده‌ایم. به قول امروزی‌ها سبک زندگی عوض شده است. هر چند با پیشرفت تکنولوژی تغییر سبک زندگی اجتناب‌ناپذیر است، اما تغییر سبک زندگی به این صورت لگد زده است به بسیاری از اعتقادات و آداب و رسوم ما. حکایت ما با تکنولوژی شده است: حکایت پوستین خرس. خلق و خوی، مربوط به فرهنگ یک جامعه می‌شود و میراث گذشتگان است و بخشی از هویت یک ملت را تشکیل می‌دهد. در گذشته خانواده اهمیت و نقش بیشتری داشت و انسجام بیشتری. خانواده اولین و مهمترین کانون تربیت افراد بود، برای وارد شدن به جامعه. نوع رابطه اعضای یک خانواده با هم، طبق موقعیتشان تعیین می‌شد. حرمت‌ها رعایت می‌شد. مهر و محبت‌ها بیشتر بود. بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را نصیحت می‌کردند و راه و رسم زندگی را یادشان می‌دادند. کوچک‌ترها هم نصایح را آویزه گوششان می‌کردند. اما امروزه اصلاً نصیحت کردن را کار پسندیده‌ای نمی‌دانند. حتی روانشناسان به پدر و مادرها توصیه می‌کنند که نوع صحبت شما با بچه‌ها نباید حالت نصیحت کردن داشته باشد. امروزه اعضای خانواده کمتر همدیگر را می‌بینند و کمتر همدیگر را می‌فهمند. در گذشته خوی ولع، تا این حد نبود؛ قناعت انگار جزء ذات هر ایرانی بود. هر کس همین قدر که نیاز نباشد دستش را پیش دیگری دراز کند و آبرویش محفوظ باشد، خدا را شاکر بود و از زندگی احساس رضایت می‌کرد. اما حالا هر کس هر اندازه هم داشته باشد باز هم بیشتر می‌خواهد. خود را با بالاتر از خود مقایسه می‌کند و احساس رضایت نمی‌کند. این حرص و ولعی که به جان خیلی‌ها افتاده، زندگی و آسایش را از آن‌ها گرفته است.

حاکم شدن حرص و ولع در اخلاق مردم آن‌ها را به هر چه بیشتر داشتن و طمع کردن می‌کشاند و این ولع کسانی را به دلالتی و واسطه‌گری و در تلاطم‌های اقتصادی به ماهی گرفتن از آب گل‌آلود می‌کشاند و این خود شرایط اقتصادی کشور را بدتر می‌کند. وقتی ولع به جان کسی افتاد، شخص دچار شده، می‌گردد تا راحت‌ترین، ساده‌ترین، کم هزینه‌ترین و کوتاه‌ترین راه را برای ارضای ولع خود بیابد. از این قبیل راه‌ها: واردات کالاهای خارجی است، احتکار است، اختلاس است و راه‌هایی که مرتکبانش به عنوان اخلاص‌گران اقتصادی مطرح می‌شوند. دولت و حکومت با فراهم کردن شرایط یا نامساعد کردن شرایط برای این‌گونه فعالیت‌ها نقش اساسی دارد. و از طرفی این ولع لطمه می‌زند به جایگاه و نقش اجتماعی افراد؛ برای مثال: یک پزشکی که حرص و ولع به جانش افتاده است و فکر و فعالیتش به سمت ساخت و ساز و یا واردات رفته است، دیگر نمی‌تواند آن نقش اجتماعی که از او انتظار می‌رود ایفا کند. (در کشور ما برنامه‌ای و فکری هم برای بهره گرفتن از سرمایه‌های راکد در جهت رشد اقتصادی وجود ندارد و اگر هم باشد قابل مقایسه با سود بانکی و فعالیت‌های واسطه‌گری نیست. لذا سرمایه‌ها به این سو حرکت می‌کند).

بدتر از همه فرهنگ لذت‌پرستی و شهوت‌پرستی است که مثل یک سونامی تمام ارزش‌ها را از یک جامعه می‌برد. اغلب جوان‌ها به دنبال خوش‌گذرانی هستند و پولی بادآورده. شاهد مثال عضویت انبوهی از مردم در شرکت‌های هرمی است. چرا در کشور ما شرکت‌های هرمی این قدر به سرعت گسترش یافتند؟! این نشانگر آن نیست که مردم ما دچار ولع شده‌اند و به دنبال پولی بادآورده و زندگی بدون زحمت می‌گردند. درست است که یک فرهنگ صرفاً دنیوی و ولنگارِ لذت‌جو در حال شیوع و گسترش در میان مردم دنیاست، اما به نظر این شیوع در کشور ما از شتاب

بیشتری برخوردار است. آن هم در کشوری که معتقد به اخلاقیات و مذهب است.

تبلیغات بازاری هم سهمی در کشاندن مردم به این ورطه دارند. جامعه پر شده است از قرعه‌کشی‌های جور واجور. اینکه کافی است پیامک بزنی و یا محصولی از یک شرکت بخری و در قرعه شرکت داده شوی و اگر برنده شوی، زندگی از این رو به آن رو می‌شود! جوایز چند ده میلیونی و چند صد میلیونی هر کسی را وسوسه می‌کند و قوه طمع در هر فردی را تحریک می‌کند. این‌ها در واقع یادآور قرعه بخت‌آزمایی سابق است که حرص و طمع را برای به دست آوردن پولی بی‌زحمت در جامعه رواج می‌دهند و ارزش کار را پایین می‌آورند. همچنین با وضعیت کشور ما، وقتی مسئولین و افرادی با استفاده از فساد اداری وام‌های کلان می‌گیرند و یا به سرمایه‌های ملی دست‌اندازی می‌کنند و یا با فعالیت‌های اقتصادی نامشروع، سودهای میلیاردی به جیب می‌زنند و یک‌شبه راه صد ساله را می‌پیمایند، ملت هم به همین طبع و خو گرفتار می‌شود و به این سمت و سو می‌افتد. بدیهی است از پدر و مادر ناصالح، فرزندان صالح تربیت نمی‌شوند.

در گذشته می‌گفتند: کار جوهر مرد است. اما حالا به کار ارزش نمی‌گذارند و حتی کار یدی را عار می‌دانند و اغلب به دنبال پشت میز نشینی هستند. در عین حال توقعات بالا رفته و این زندگی را سخت‌تر کرده است. اگر کشورهای پیشرفته به جایی رسیده‌اند با کار بوده است. مردمشان از پزشک گرفته تا مهندس و کارگر و کشاورز و کاسب سخت کار می‌کنند. باید حرمت کار برگردد. از طرفی یک کارگر باید بتواند با روزی هشت ساعت کار، تمام مایحتاج زندگی را تأمین و اندکی پس‌انداز کند. چرا باید حقوق یک کارگر، کمتر از یک کارمند باشد؟

باید مقداری به فرهنگ و سنتمان برگردیم و مصرف‌گرایی را که از عوارض این عصر و زمان است کم کنیم. درست است که نمی‌شود مثل

گذشته زندگی کرد و معقول هم نیست؛ اما می‌شود صفات خوبشان را حفظ کرد و زندگی را کمی متعادل‌تر ساخت. در کشور ما اسراف بسیاری از چیزها هیچ سنخیتی با فرهنگ گذشته ما ندارد. در مصرف انرژی و اقلامی چون نان، برنج، شکر، روغن نباتی و ... به نسبت جمعیت، در صدر کشورها قرار داریم. این باعث غرور و افتخار نمی‌شود که ما ایرانی‌ها، پر مصرف‌ترین کشور دنیا باشیم. ایران جزو کشورهای کم آب و خشک دنیا باشد، در حال تحریم اقتصادی هم باشد، دارای فرهنگ قناعت ایرانی و اسلامی هم باشد، دچار این همه اسراف و حیف و میل سرمایه هم باشد، این‌ها با هم جور در نمی‌آیند!

به نظر می‌رسد ما بدون آموزش و تربیتی صحیح از دوران گذشته سنتی به دوران مدرن امروزی پا نهاده‌ایم. قبل از پیدایش نفت ما ایرانی‌ها دور کرسی‌نشین بودیم. خانواده دور کرسی می‌نشستند و با چند تکه زغال گرم می‌شدند؛ یعنی حداقل مصرف انرژی. اما امروزه فرزندانمان در مصرف انرژی، پرمصرف‌ترین مردم دنیا هستند. از این‌ها گذشته مصرف لوازم آرایشی در کشور ما برابری می‌کند با پرجمعیت‌ترین کشورهای دنیا. همین‌طور مصرف سیگار. و هزینه‌هایی که برای سگ می‌شود به سختی می‌شود باور کرد؛ ایرانی جماعت و سگ بازی! از هر چی بدمان می‌آمد به سرمان آمده!

از دیگر چیزهایی که موجب فرق این دوره با گذشته می‌شود این است که امروزه به معیارهای زیبایی توجه نمی‌شود. برای مثال: اگر در گذشته از کسی می‌پرسیدند که چرا این لباس را پوشیده‌ای؛ می‌گفت: برای اینکه زیباست یا به من می‌آید و از طرح و رنگش و جنسش تعریف می‌کرد و اگر سؤال می‌شد چرا موی سرت را این‌جور اصلاح کرده‌ای؛ می‌گفت: چون به من می‌آید. دیگران هم نظر می‌دادند که این اصلاح یا این لباس به تو می‌آید و با آن چقدر زیبا شده‌ای یا اینکه به تو نمی‌آید. یعنی معیار قضاوت،

بر اساس زیبایی بود. امروزه معمولاً اگر از جوانی پرسیده شود که چرا این لباس را پوشیده‌ای؛ می‌گوید: چون مد روز است. چرا موی سرت را این‌طور اصلاح کرده‌ای؛ می‌گوید: چون مد است. یعنی کسی به زیبایی کاری ندارد و به آن اهمیت نمی‌دهد. اینکه آیا این لباس، این اصلاح او را زیباتر می‌کند یا او را زشت، مضحک یا وحشتناک می‌سازد، فکر نمی‌شود. فقط به اینکه مد روز باشد و چیزی باشد که جلب توجه کند، اهمیت داده می‌شود.

گاهی خانم‌هایی با آرایش‌هایی می‌بینیم که اگر یک دفعه سر راه آدم سبز شوند آدم از وحشت قالب تهی می‌کند و پس می‌افتد. اصلاً فکر نمی‌شود که زیبایی، مالیدن انبوهی از مواد به خود نیست. گویا با خود قهرند و می‌خواهند خود را پشت آن مخفی کنند؛ تا حدی که از گونه‌ای به گونه‌ای دیگر در می‌آیند. شخصی که در خارج تحصیل کرده بود تعریف می‌کرد که دخترهای هم‌کلاسیش آرایش نمی‌کردند چون این‌طور فکر می‌کردند که جوانند و به اندازه کافی زیبا هستند که نیاز به آرایش نداشته باشند. آرایش را برای پیرزن‌ها که زیبایی‌شان را از دست داده‌اند، می‌دانستند تا با آرایش آن را جبران کنند. اما اینجا بر عکس است.

در مورد موسیقی هم همین‌طور است. موسیقی که می‌گویند غذای روح است، بعضی از جوانان موسیقی‌ای گوش می‌دهند که سوهان روح است. هیچ زیبایی در خود ندارد. درست است که سلیق کودکان، جوانان و پیران در موسیقی می‌تواند متفاوت باشد و هر یک طبع خودشان را دارند، ولی معیار زیبایی فطری در هر سه مشترک است. اساتید بزرگ موسیقی هم به این رویه معترض هستند و دادشان درآمده است. همه این‌ها علتش نه این است که معیارهای زیبایی تغییر کرده باشد، بلکه مورد توجه قرار نمی‌گیرد. در گذشته حیا همه جا حضور داشت. عفت و پاکدامنی به حراج گذاشته نمی‌شد. طلاق این قدر چیزی معمول نبود. می‌گفتند با شنیدن طلاق عرش به لرزه می‌آید. اما امروزه به‌طور متوسط در کشور از هر سه

ازدواج یکی منجر به طلاق می‌شود. امروزه آن‌هایی که دختر دارند در هراسند و هم آن‌هایی که پسر دارند؛ آن‌هایی که دختر دارند نمی‌دانند در این اوضاع و احوال بد، دخترشان گیر چه آدمی می‌افتد. آیا بخت با او یار خواهد بود یا بدبخت خواهد شد؟! و آن‌هایی که پسر دارند می‌ترسند که چه دختری نصیب پسرشان می‌شود. آیا زن خانه و زندگی خواهد بود یا پسرشان و خودشان را به خاک سیاه می‌نشانند!؟

خلاصه اینکه به قول قدیمی‌ها زمانه بد شده است. یکی از علت‌ها این است که ما در معرض تشعشعات مضر فرهنگ غربی هستیم. (البته خود غرب هم در حقیقت دچار فرهنگ غیر ارزشی و غیر خدایی لیبرالیسم است) و این فرهنگ بیگانه سوار بر تکنولوژی رسانه‌ای مدرن به فرهنگ ما می‌تازد. یکی از علت‌هایی که باعث می‌شود از این سمت نسبت به آن‌ها گرایش پدید آید و به آن‌ها کمک شود راحت‌تر هجمه آورند این است که حکومت، اقتصاد و فرهنگ ما به دلایلی که گفته آمد از جاده اصلی به خاکی افتاده و این بر تمام شئون زندگی افراد تأثیر منفی گذاشته است و موجب شده است علایق به داخل و داشته‌هایشان کم شود و توجه به بیرون بیشتر.

حاکمان ما گمان می‌کنند این وضعیتی که جامعه و نسل جوان ما پیدا کرده است، حتماً ایرادی در تربیت و نظام آموزش و پرورش ما وجود دارد و لابد فکر می‌کنند اگر دانش‌آموزان با محتوای درسی اسلامی‌تر آموزش ببینند، جامعه اصلاح می‌شود. برای همین همیشه در حال بازنگری و تغییر محتوای کتب درسی هستند. غافل از این که آموزش و پرورش ما از این نظر اشکالی ندارد؛ اشکال در محیط بیرون وجود دارد. دانش‌آموزان از محیط جامعه خود تأثیر می‌پذیرند و شخصیت افراد در ظرف جامعه شکل می‌گیرد.

تکنولوژی‌های جدید در عرصه رسانه‌ها و فضای مجازی در عین اینکه

می تواند فوایدی به همراه داشته باشد، متأسفانه تأثیرات منفی و لطمات شدید و عمیق فرهنگی بر ما گذاشته است و از همه بدتر برنامه‌های ماهواره‌ای است. برای اینکه برنامه‌های ماهواره‌ای با خانواده‌ها سر و کار دارد و تمام افراد خانواده از بزرگ و کوچک پای آن می‌نشینند و تماشا می‌کنند. حتی در بین برنامه‌های به ظاهر خوب و بدون اشکال، برنامه‌هایی ناجور با فرهنگ ما و تبلیغاتی دور از حیا نشان داده می‌شود. چون بچه‌ها همراه بزرگ‌ترها می‌بینند حریم‌ها شکسته می‌شود و شرم و حیا از میان می‌رود؛ آنچه می‌بینند یاد می‌گیرند و در رفتار خود بروز می‌دهند.

برنامه‌های ماهواره‌ای، خلقیات همه حتی بزرگ‌ترها را هم عوض می‌کند و این تغییرات تدریجی است. بدون اینکه شخص ملتفت باشد، آهسته آهسته آن روح فرهنگ ایرانی - اسلامی را تخریب می‌کند و می‌کشد و روحی شهوت پرست، بی‌ریشه، ولنگار، خودخواه و بی‌غیرت و حیا در کالبد قرار می‌دهد. چون این تغییرات تدریجی است فرد متوجه آن نمی‌شود. اما اگر بخواهد متوجه آن شود بهتر است گذشته خود را به یاد آورد و آن را با وضعیت حال مقایسه کند. همان‌طور که ما هر روز خودمان را در آینه می‌بینیم اما هیچ‌گاه متوجه تغییرات سنی چهره خود نمی‌شویم. اما اگر به عکس چند سال پیش خود نگاه کنیم متوجه می‌شویم که چقدر عوض شده‌ایم و شگفت‌زده می‌شویم.

با وجود اینکه برنامه‌های ماهواره‌ای بعضاً می‌تواند مفید باشد ولی مضراتشان بسیار بسیار بیشتر از نفعشان است. لذا بهتر است عطایشان را به لقایشان بخشید. از طرفی به قول خودشان: گربه محض رضای خدا موش نمی‌گیرد. هر آدم عاقلی می‌فهمد که آن‌ها این همه برنامه‌هایی که برای اتباع کشورهای دیگر هزینه گزاف در بردارد، بدون منظور و هدف، مفتی در اختیار ما قرار نمی‌دهند مگر برای اهدافی پلید و شیطانی - اگر لباس

فرهنگ، شرافت و عزت از تن ملتی گرفته شود، هر لباسی می‌شود به تنش کرد.

یکی از اهداف دشمنان در تهاجم فرهنگی این است که با تبلیغ مفاهیم لیبرالیستی و تشکیک در اعتقادات دینی و طرح مباحث روشنفکری، موجب تضعیف و نابودی اعتقادات مذهبی مردم شوند. غرب در این تهاجم سوار بر مرکب‌هایی بر ما می‌تازد؛ این مرکب‌ها: سینما، دنیای مجازی، برنامه‌های ماهواره‌ای و جراید هستند؛ همچنین افراد خود باخته‌ای که از فرهنگ خود بریده و در دامان آن‌ها نشسته‌اند. با فرو ریختن پایه‌های فرهنگی جامعه می‌خواهند راه را برای بسیاری از ناهنجاری‌ها باز کنند. در حقیقت احساس گناه را در فرد و جامعه از بین می‌برند. خدا نکند احساس گناه در فردی از بین برود این یک فاجعه است و فرد را به قهقرا می‌کشانند. احساس گناه اقرار و اذعان به بد یا خوب بودن یا حرام و حلال بودن کاری است. اگر فردی قائل به بد یا خوب و حرام یا حلال بودن نباشد معلوم می‌شود احساس گناه در او از بین رفته است؛ فردی است که انسانیت در او مرده است و حیوانیت مانده.

احساس گناه فقط در عمل به منکری و یا ترک حسنه‌ای پدید نمی‌آید بلکه قبل از ارتکاب منکری و ترک حسنه‌ای هم در فرد پدید می‌آید و نقش بازدارندگی و هم برانگیزانندگی دارد. اگر این احساس مقدس در فردی وجود داشته باشد، حتی اگر در گناه غوطه‌ور هم شده باشد، امید به اصلاح و بازگشتش وجود دارد و اگر در فردی از بین برود امید به اصلاحش بسیار سخت و یا ناممکن خواهد بود.

احساس گناه و عذاب وجدان از یک منشاء هستند. وجدان، نیروی فطری است که در تمام آدم‌ها وجود دارد و حتی در آدم‌های نخستین و بدوی وجود داشته است که موجب مسئولیت نسبت به دیگر انسان‌ها و محیط اطراف می‌شود و سرپیچی از آن منجر به عذاب وجدان. احساس گناه

در قبال امر و نهی‌هایی است که خداوند از طریق دین به انسان‌ها ابلاغ کرده است و مسئولیت‌های فطری هم در بطن آن وجود دارد. لذا احساس گناه نیرومندتر و مشخص‌تر است. اگر در جامعه‌ای از بین برود یعنی حلال و حرام موضوعیتی نداشته باشد، هر چقدر آن جامعه در علم و صنعت پیشرفت کند در حقیقت تبدیل می‌شود به جامعه حیوانی پیشرفته؛ چیزی که مقصد نهایی و غایی لیبرالیسم است. کشور ما که دارای جامعه‌ای مذهبی است به گونه‌ای که فرهنگ، آداب و رسوم، اخلاق و قوانین ما برآمده یا عجین شده با دین است، از دست رفتن احساس گناه، یعنی فرو پاشیدن بسیاری از چیزها. گناه جامعه را فرا می‌گیرد و حاکمیت قادر به جلوگیری نخواهد بود.

ما و لیبرالیسم، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر

باید برای حفظ ثبات فرهنگی کشورمان، تکلیفان را با بعضی از اصطلاحات و مفاهیم روشن کنیم از قبیل: دموکراسی، آزادی و حقوق بشر. چیزهایی که به مثابه ابزارهای تهاجم فرهنگ غرب درآمده است. شاید به ظاهر این مفاهیم ارتباطی با اقتصاد مقاومتی نداشته باشند، اما وقتی موضع فرهنگ ما در قبال آن‌ها مشخص باشد ضمن اینکه موجب حفظ انسجام فرهنگی ما می‌شود که لازمه رشد اقتصادی است، چون اقتصاد مقاومتی دارای روحی ارزشی و انقلابی است، برای موفقیتش باید فرهنگی قوی و مستحکم پشتش باشد و بتواند در مقابل فرهنگ لیبرالیستی بیاستد. آنها اسلام است که قابلیت و توانایی برای ایستادگی در برابر لیبرالیسم را دارد و حتی این قدرت را دارد تا آن را به زیر بکشد. کشور چین می‌تواند از نظر اقتصادی، کشور اول دنیا شود اما فاقد جهان‌بینی و ایدئولوژی قابل عرضه است و همین‌طور کشور روسیه.]

در واقع دموکراسی، آزادی و حقوق بشر، آلت دستی شده است برای قدرت‌های استکباری. هر کشوری را که مطیع اوامر آن‌ها نباشد و به سازشان نرقصد، متهم به غیر دموکراسی بودن و ضد آزادی و حقوق بشر می‌کنند. این اصطلاحات و هر آنچه آن‌ها بر طبل آن می‌کوبند مفاهیمی هستند که در هر کشوری و فرهنگی به گونه‌ای فهمیده می‌شود. در اسلام هم هر کدام می‌تواند استنباط و حدود خودش را داشته باشد. اما غربی‌ها می‌خواهند مفاهیم خودشان را به همه غالب کنند و برای غیر آن ارزش و اعتباری قائل نیستند [این یعنی جنگ تمدن‌ها].

اساساً ریشه اختلاف بین اسلام و غرب ناشی از اختلاف در جهان‌بینی آنهاست. دو جهان‌بینی متفاوت، نتایج و برون‌داد متفاوتی را هم می‌آفریند. غربی‌ها که در طی قرون وسطی حاکمیت روحانیون مسیحی پدرشان را در آورده بود، با کنار زدن دین و کلیسا از حکومت و سیاست و پرداختن به اومانیسیم، یعنی محور قرار دادن انسان به جای خدا، خود را از قید و بند کلیسا رها ساختند و در فضای بازار و آزاد قرار گرفتند و توانستند در مسیر پیشرفت و توسعه قرار گیرند. لذا عموماً در جهان‌بینی یک لیبرال غربی خداوند در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جایگاهی و نقشی ندارد؛ همه چیز وابسته به انسان است، به میل او و برای او. همان‌طور که مرحوم تولستوی گفته است: «اگر خدا را از دنیایمان برداریم هر کاری مجاز است»، آن‌ها هم با کنار زدن خداوند از امور جامعه، هر کاری برایشان مجاز شده است.

محور تمام حقوقی که در غرب تعریف می‌شود، حق آزادی است. آن هم آزادی محض فردی، که در مکتب لیبرالیسم تعریف می‌شود. اعتقاد دارند هر انسانی آزاد آفریده شده است و هیچ کس حق گرفتن یا محدود کردن آزادیش را ندارد و این را مهمترین و اساسی‌ترین حقوق یک فرد می‌دانند. هر فردی آزاد است هر جور که دلش می‌خواهد عمل کند. خوب یا بد بودن

هر کاری به میل فرد بستگی دارد و در شکل کلان و جامعه به اکثریت آرا. در لیبرالیسم هیچ اخلاقی و هیچ ارزشی و هیچ خوبی و بدی قطعی نیست؛ تماماً نسبی هستند. تنها چیز قطعی، حق آزادی است. اگر شخصی کاری را دوست داشته باشد، برای او خوب است و برایش اخلاقی و اگر همان کار را شخصی دیگر دوست نداشته باشد، برایش بد است و غیر اخلاقی. همه چیز به میل فرد، اخلاقی یا غیر اخلاقی است. در حقیقت، آزادی خدای لیبرالیسم است و آنچه ارزش دارد نفس آزادی است نه آنچه فرد با آزادی بر می‌گزیند و یا عمل می‌کند. در مورد آنچه فرد بر می‌گزیند قضاوت نمی‌شود چون مربوط می‌شود به میل فرد. آزادی افراد را، تنها در صورت تراحم قابل محدود شدن می‌داند.

با این تفکر، مبانی اخلاق انسانی سست می‌شود؛ غفت و پاکدامنی و مسئولیت‌های فردی یا تکالیف فردی پایه و اساس محکم خود را از دست می‌دهد. این دیدگاه شرافت انسانی را از بشریت می‌گیرد و سعی در تقویت حیوانیت بشر دارد. اما یک مسلمان دنیا را طوری دیگر می‌بیند؛ تمام عالم را مظهر و محضر خدا می‌داند. خدایی که کمال مطلق است. خدایی که قدرتش، لطفش و رحمتش تمام دنیا را فرا گرفته است و بندگانش مکلفند به آنچه با دین فرستاده و یا در فطرت نهاده است. خیر ما در همین است و راه رستگاری نزدیک شدن به اوست. از نگاه اسلام انسان موجودی مکلف است و تکالیف، خود معترف به حقوق است؛ تکلیف بر پایه حق شکل می‌گیرد و می‌توان گفت: تکلیف نوعی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری بر حقوق است. اگر انسان از حقی محروم باشد تکلیف بر پایه آن حق نیز از او برداشته می‌شود و اصلاً موضوعیتی نخواهد داشت. برای مثال: یک آدم کور تکلیفی برای بینایی ندارد و یا یک آدم فقیر مالی، تکلیفی از لحاظ سرمایه ندارد.

از نگاه اسلام، انسان حق آزادی دارد؛ در عین حال تکالیفی هم دارد که

مانع می‌شود با آزادی هر نوع انتخابی و عملی داشته باشد. برای مثال: در نوع پوشیدن، آزاد است؛ اما تکالیفی هم دارد. مثلاً از لحاظ مراعات عفت. حتی نمی‌تواند به گونه‌ای لباس بپوشد که خود را مضحکه دیگران سازد چون باید عزت نفسش را حفظ کند. به عبارتی دیگر، انسان موجودی مسئول است؛ مسئول در برابر حقوق و تکالیفی که دارد. مسئول در برابر پدر، مادر، فرزندان، همسر، خویشاوندان، هموطنان، و نوع بشر و حتی خود. انسان آزاد مطلق نیست. یک انسان اجازه ندارد بی‌جهت دستش را ببرد و یا سوزنی در بدن خود وارد کند. در اسلام آزادی و مسئولیت، موجب نوعی تعادل و انتظام در رفتار می‌شود.

در شکل حکومتی و قانون‌گذاری هم انسان آزاد است تا هر قانونی را تصویب کند؛ اما مجاز نیست هر قانونی را تصویب کند و برای انتخابی که می‌کند مسئول است. اما در دموکراسی غربی، یعنی لیبرال دموکراسی، هر چه را نصف به علاوه یک بپذیرند یا انتخاب کنند قانون می‌شود و لازم‌الاجرا. اساس دموکراسی‌شان بر آزادی است و اساس آزادی، میل و خواست فرد است. لذا آزادی در مفهوم غربی لاقیدی است و رهایی؛ رهایی از تمام قیدها و ارزش‌هایی که بشر در طول تاریخ به آن رسیده است و یا فطرتاً داشته است. ارزش و غیر ارزش، خوبی و بدی محض و ذاتی وجود ندارد؛ برای همین می‌بینیم قوانینی را در مجالس خود تصویب می‌کنند که آدم از گفتن شرمش می‌شود. حتی چیزهایی که در نزد خودشان هم تا چندی پیش منفور بود. اما در اسلام هر قانونی اگر هم اکثریت مردم با آن موافق باشند حتی صددرصد هم با آن موافق باشند، اگر مخالف ارزش‌های اسلامی و انسانی باشد، مردود است. برای همین به گفته شیخ محمد خیابانی: «به نام هر اکثریتی نمی‌توان حکم قطعی داد».

در گذشته وقتی در طرفداری از آزادی صحبت می‌شد، بیشتر مراد آزادی بیان بود و اینکه خفقان وجود نداشته باشد و اگر کسی می‌گفت:

آزادی وجود ندارد منظورش این بود که آزادی بیان وجود ندارد. همین‌طور در بُعد سیاسی، آزادی را به معنی آزادی در تعیین سرنوشت می‌فهمیدند. تمام سر و صداها و اعتراض‌ها و کشمکش‌ها سر همین دو موضوع بود و آن آزادی که در اول انقلاب در شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی بود، منظور همین آزادی بود و همین معنی فهمیده می‌شد. متأسفانه حالا با تأثیر و نفوذ فرهنگ غرب، معنی آزادی جنبه‌های فردی لیبرالی و نامتعارف با فرهنگ ایرانی و اسلامی را نیز در بر گرفته است که روز به روز در حال ریشه دواندن است. امروزه اگر صحبت از آزادی می‌شود چیزهای دیگری از آزادی مراد است؛ یک ولننگاری، بی‌قیدی و اینکه هر کسی آزاد و رها باشد و هر کاری که دلش می‌خواهد انجام دهد، فهمیده می‌شود.

آزادی ارزش و موهبتی است که کمال انسان بی‌آن امکان ندارد. آزادی یعنی: حق انتخاب کسب و کار، همسر، تحصیل، محل زندگی، خوراک، پوشاک و ... و حق مالکیت شخصی به هر میزان و حق آزادی بیان در هر موضوعی. فرد آزاد است تا با اسب آزادی در عرصه‌های یاد شده به تاخت و تاز بپردازد. اما دو عامل مهم وجود دارد که تاخت و تازش را محدود می‌کند و موانعی که سرعتش را می‌گیرد؛ عامل اول: محدودیت‌های خود فرد است که نمی‌تواند در تمام عرصه‌ها جولان دهد. برای مثال: در انتخاب شغل و خوراک، فرد طبق فراخور و تواناییش می‌تواند عمل کند و یا در انتخاب همسر باید طرف مقابل هم بپذیرد. عامل دوم: قانون است. حرکت در چارچوب قانون، موجب محدودیت آزادی می‌شود که امری است معقول و مقبول؛ که برای برقراری نظم و انضباط و حفظ حقوق مردم لازم است.

از این‌ها گذشته، آزادی در شرایط متفاوت از طرف حکومت می‌تواند دچار کش و قوس شود؛ یعنی آزادی حتی به معنی اسلامی که حدود آن معلوم و مشخص است به مقتضای شرایط از طرف حکومت می‌تواند کم یا زیاد شود، محدود شود و یا گسترش یابد. برای مثال: حق مالکیت خصوصی

در اسلام پذیرفته شده است؛ اما همین حق در شرایط قحطی اگر کسی بخواهد مایحتاج مردم را برای سوءاستفاده انبار کند و یا ایجاد قحطی کند، محکوم شناخته شده و اموالش ضبط می‌شود. یا در زمان جنگ برای حفظ اطلاعات و یا برای حفظ روحیه مردم و نیروهای نظامی، آزادی بیان محدود می‌گردد و در زمان صلح و شرایط عادی به حد و مرز خود بر می‌گردد.

همیشه حکومت‌ها وقتی در شرایط تهدید قرار می‌گیرند قوای امنیتی را تقویت و آزادی را محدود می‌کنند. حتی کشور آمریکا که خود را سردمدار آزادی می‌داند در زمان جنگ سرد، شرایط امنیتی بر کشور حاکم کرده بود و با مأمور کردن شخصی به نام جوزف مک کارتی، افراد زیادی را از سیاستمداران، هنرمندان، نظامیان، روزنامه‌نگاران و دیگران را به جرم طرفداری از کمونیسم محاکمه، زندانی و یا تبعید کرد که چارلی چاپلین خودمان هم بی‌نصیب نماند.

در عالم طبیعت هم همین گونه است. برای مثال: تعداد گلبول‌های سفید در بدن انسان در شرایط عادی به اندازه‌ای هست مشخص. اما اگر میکروبی وارد بدن شود به سرعت تعداد آن‌ها چندین برابر می‌شود و بدن دچار تب می‌گردد. هیچ دکتری هم معترض نمی‌شود که چرا تعدادش چند برابر شده است و باید تعدادش کم شود.

آنچه غربی‌ها برای ما تبلیغ می‌کنند سمی شیرین است. اگر حواسمان نباشد کلاهمان پس معرکه است. می‌خواهند ما را به ساز خود برقصانند. آن‌ها به نام آزادی و حقوق بشر می‌خواهند ارزش‌های اسلامی و انسانی ما را تضعیف کنند و فرهنگ لیبرالی خود را جایگزین فرهنگ ما کنند و در نهایت که هدف اصلی آنهاست، موجب تغییر و سرنگونی نظام جمهوری اسلامی شوند تا بار دیگر این کشور را سرسپرده خود سازند. در واقع، راه نفوذشان از این طریق است تا با سوءاستفاده از آزادی بیان بدون محدودیت، از این روزنه وارد شوند و پیروانی و مزدورانی پیدا کنند و بپروراند و با

شبهه افکنی و اغوا در افکار انقلابی و اعتقادات مردم رخنه کنند. البته حالا دیگر هر آدمی ولو کودن فهمیده که غرب دلش برای آزادی ما نسوخته است؛ زیرا می‌بینند که با کشورهایی که در آن بویی از آزادی وجود ندارد ولی به آن‌ها منافع می‌رسانند، بسیار دوست و صمیمی‌اند و به قولی معروف: دوستان گرمابه و گلستانند. آن‌ها حتی در کشور خودشان به آزادی بیان کمتر از آزادی جنسی اهمیت می‌دهند. همه دیدیم که «روژه گارودی» را به خاطر انکار هولوکاست در سن کهولت محاکمه و زندانی کردند و برایش جریمه نقدی سنگینی بریدند.

همیشه نگاه سرمایه‌داری و امپریالیستی در پشت شعارهایشان خوابیده است [اساساً نظام سرمایه‌داری و استکباری برای حیات خود نیازمند فرهنگ لیبرالیستی است]. می‌گویند کسانی که اولین بار، برابری حقوق زن و مرد را مطرح کرده‌اند، مردها بودند؛ سرمایه‌دارانی که برای تأمین کارگران کارخانه‌هایشان، نیاز به کار زن‌ها داشتند آن هم کارگرانی ارزان. با این بهانه خانه را از زن‌ها گرفته‌اند و در کارخانه‌ها جای دادند. به اسم برابری زنان و مردان، مهمترین نقش یک زن را که همان تربیت و پرورش فرزندان است از آن‌ها گرفته‌اند؛ یعنی مادر بودن حقیقی را.

زن و مرد، هم حقوق مشترک و برابر دارند و هم به تناسب جنسیت حقوقی نابرابر. برای مثال: در اسلام تأمین مخارج زندگی مشترک و مخارج شخصی زن، بر عهده مرد است. یعنی این جزو تکالیف مرد است و حقوق زن. از آن طرف، مرد هم دو برابر زن، حق ارث دارد. اگر از منظر دین هم قضاوت نکنیم از نظر طبیعی طبق شرایط جنسی و جسمی، حقوق و تکالیف زن و مرد همیشه نمی‌تواند برابر باشد. برای مثال: مسلماً زن در نه ماه حاملگی و پس از زایمان باید حقوقی داشته باشد و مرد تکالیفی. مرد هم بایستی برای از عهده برآمدن تکالیفی که دارد حقوقی بیشتر از زن در زمینه اشتغال و درآمد داشته باشد. در غرب با آزادی لیبرالیستی، نظام

خانواده سست شده و از هم پاشیده است. دیگر پدر یعنی کسی که موجب حاملگی مادر شده و مادر یعنی کسی که بچه‌ای زاییده است و آن ماهیت پدرانه و مادرانه در حال از میان رفتن است.

در باب آزادی در کشورمان، حکومت ما هم اگر آزادی را محدود می‌کند، بزرگترین علتش ترس است. با تنگ کردن آزادی، خود را از مواهبی که می‌تواند برای کشور داشته باشد محروم می‌سازد. باید هم به ناچار بترسد؛ پیشتر توضیح داده شده است: این تهدیدهایی که نظام جمهوری اسلامی را احاطه کرده است، تهدیدهای بزرگی نیستند؛ وقتی تهدیدی بزرگ و جدی می‌شوند که حکومت انتظارات مردم را برآورده نکند و دارای مقبولیت کافی نباشد. لذا مجبور است این تهدیدها را بسیار جدی بگیرد.

اینکه حدود آزادی تا کجاست، یعنی هم مردم آزادی داشته باشند و هم حریم‌ها و حرمت‌ها و امنیت نظام حفظ شود، نظرها می‌تواند مختلف و متفاوت باشد. عقل بنده حقییر هم به آن قد نمی‌دهد تا نظری دهم؛ برای همین گاهی به نعل زدم و گاهی به میخ. شاید آن به درایت حاکمان بستگی دارد یعنی حاکمان با در نظر گرفتن شرایط، با سیاست «سفت کن شل کن» عمل کنند تا هم از مواهب آن بهره‌مند شوند و هم از خطرهای آن مصون بمانند. با این حال چنین سیاستی فقط در مورد موضوعات اعتقادی، فرهنگی، نظامی و امنیتی قابل توجیه است؛ اما در موضوعات مربوط به فساد، انحراف و بی‌کفایتی مسئولین و دستگاه‌های حکومت، مردم در هر شرایطی مکلف هستند و محدودیت حکومت قابل اعتنا نیست. حکومت هم حق ندارد مانع اعتراض مردم شود.

از بُعد اقتصادی، اسلام به سرمایه‌داری نزدیک‌تر است تا به سوسیالیسم. سرمایه‌داری خصوصی در اسلام مورد قبول و سقفی برای آن دیده نشده است. البته اسلام تجمع ثروت فردی و خصوصی را طبق موازین شرع و

رعایت کسب حلال به رسمیت می‌شناسند. اما بین سرمایه‌داری اسلامی و سرمایه‌داری لیبرال فرقی‌هایی وجود دارد. در سرمایه‌داری لیبرال هدف کسب هر چه بیشتر پول و ثروت است و فرد در مصرف به هر نحوی آزاد و مجاز است. در سرمایه‌داری اسلامی، هدف، روش و مصرف طبق اصولی قرار دارد. در اقتصاد اسلامی، اصالت بر درآمد از راه کار است نه سرمایه. همچنین اصالت بر درآمد از راه کار با سرمایه است نه درآمد از طریق سرمایه‌تنها. برای همین پیروانش را به شدت از ربا برحذر می‌دارد.

به قول دکتر شریعتی: فرق میان آدم ثروتمند و آدم فقیر یا دارا و ندار در میزان ثروت و دارایی نیست بلکه فرق در مصرف است. میزان مصرف، نمود بارز تفاوت میان دارا و ندار است. لذا اسلام که در مالکیت از راه کسب حلال سقفی قائل نیست اما در مصرف دعوت به اعتدال، قناعت و پرهیز از اسراف می‌کند و دعوت به کمک به یتیمان و نیازمندان. و به همان اندازه، مسئولیت فرد بیشتر می‌شود. البته قناعت در مصرف است نه در کار، که کار را تعبیر به جهاد کرده‌اند و حتی نه در داشتن و دارایی. فرد سرمایه‌داری که سرمایه‌اش را با کار و درایت به دست آورده است و در راه تولید صرف می‌کند و عده‌ای را به کار می‌گیرد و عده‌ای از طریق او روزی می‌خورند و مایحتاج دیگر مردمان تأمین می‌شود، چنین فردی یک مجاهد است و اگر چنین فردی که توان و درایت چنین کاری را دارد به بهانه قناعت بسنده کند، این عمل عین عافیت‌طلبی است نه قناعت.

با نگرشی که اسلام نسبت به سرمایه دارد، نگاه یک سرمایه‌دار مسلمان متفاوت است با نگاه یک سرمایه‌دار لیبرال؛ نگاهش به کار و کارگر، به تولید و مصرف. او تمام فعالیتش را عبادت می‌بیند و وسیله‌ای برای خدمت و بندگی.

اصطلاح دموکراسی هم ابزار و حربه‌ای شده است برای تحت فشار قرار دادن و به زانو درآوردن کشورهای مستقل. در شکل نظری، آن‌ها دموکراسی

و همین‌طور آزادی و حقوق بشری را که خود می‌فهمند تأیید می‌کنند و غیر آن را به رسمیت نمی‌شناسند و گوششان هم به هیچ چیز دیگری غیر آن بدهکار نیست. اما در سیاستشان، طوری دیگر عمل می‌کنند؛ به مستبدانه‌ترین و ظالمانه‌ترین حکومت‌ها که برایشان دم تکان می‌دهند کاری ندارند و با آن‌ها حشر و نشر دارند. اما حکومت‌هایی را که به میل آن‌ها رفتار نمی‌کنند، متهم به غیر دموکراسی بودن می‌کنند حتی اگر به موازین دموکراسی پایبند باشند. آن‌ها دولت‌ها و شخصیت‌هایی را که از راه دموکراسی به قدرت رسیده بودند اما مطیعشان نبودند، سرنگون کردند. مثل: پاتریس لومومبا در کنگو و سالوادور آلنده در شیلی و ...

لیبرال دموکراسی به هیچ نوع اصول انسانی و الهی معتقد و پایبند نیست و تمام همت خود را بر سر آزادی فردی گذاشته است و انسان را بی‌نیاز از دین و ارزش‌ها و آموزه‌های آن می‌داند. برای همین به قول مرحوم سید احمد فردید: «دموکراسی تجلی خودخواهی است». لیبرال دموکراسی هیچ بزرگتری و هیچ الزامات الهی برای خود قائل نیست. هر چیزی که اکثریت موافق آن باشند هر چند مخالف ارزش‌های انسانی و الهی باشد چیزی است خوب و قانونی می‌شود و رسمیت می‌یابد. اما ما بزرگتری و الزاماتی برای خود قائلیم که همان خدا، پیامبر، کتاب و پیشوایان دینی ما هستند و در یک کلمه می‌توان گفت ما بزرگتری داریم به نام دین. خود دولت‌های غربی که مدعی لیبرال دموکراسی هستند در عمل و در واقعیت کاملاً به آن پایبند نیستند. زیرا متأثر از واقعیات جامعه و انگیزه‌های منفعت‌طلبانه سیاسی و اقتصادی عمل می‌کنند.

امروزه تمام کشورهای کوچک و بزرگ، فقیر و غنی، استبدادی و غیر استبدادی مدعی دموکراسی هستند و چیزی است پذیرفته شده بین همه. گویی از مقدسات شده است. با این وجود، دموکراسی منتقدانی هم دارد؛ هر چند حرف کسانی که بر آن انتقاد کرده‌اند شنیده و نشنیده گرفته می‌شود.

افلاطون مخالف دموکراسی بود و حکومت را متعلق به حکما می‌دانست. منتقدین دموکراسی، دموکراسی را به حکومت عوام تعبیر کرده‌اند و یا به استبداد عوام و این هم مصیبتی است برای بشریت. گویا ما هم به گونه‌ای دیگر دچار مصیبتی شده‌ایم؛ دچار حکومت ناهلان شده‌ایم. یعنی دموکراسی ما را به حکومت ناهلان کشانده است و شاید با سوءاستفاده از دموکراسی. دموکراسی ما، عرصه‌ای شده است تا اشخاصی با چاپلوسی، دروغ و ریا به مظاهر دینی و با هیاهوی تبلیغاتی و عوام‌فریبی مدارج ترقی را طی کنند و مناصب حکومتی را به اشغال درآورند و خود را خادم ملت جا زنند و اشخاص متعهد و متخصص را از سر راه کنار زنند و از آن سوی، چون خود این اشخاص متعهد و متخصص از چاپلوسی، عوام‌فریبی و کارهای خلاف شرع و قانون ابا دارند، کمتر مورد توجه و اقبال مردم قرار می‌گیرند و از مدارج ترقی و مناصب بالای حکومتی باز می‌مانند و در این میان عمروعاص‌ها و معاویه‌ها جولان می‌دهند. حکومت ناهلان هم فساد در پی دارد و هم ضعف مدیریتی و در نهایت ناکارآمدی و عقب‌ماندگی.

با تمام این تفصیلات باید معترف بود همین دموکراسی که در کشور ما حاکم است و سیستم حکومتی ما چون: تفکیک قوا، داشتن پارلمان و جمهوریت، وامدار غرب و لیبرالیسم آن هستیم؛ در غیر این صورت هنوز حکومتی به شیوه حکومت صفویه و قاجار بر سر ما حاکم بود. البته هر چیز خوبی را باید از هر جایی که شده است فرا گرفت و در خود هضم کرد و یا آرایش و پیرایشش کرد و با تجربیات و داشته‌های خود همگون ساخت. اسلام، هر چیز خوبی را می‌پذیرد و در خود جای می‌دهد؛ در حقیقت در اسلام جای دارد. اصولاً این‌گونه نیست که فقط هر آنچه از صدر اسلام آمده، اسلامی است و مابقی غیراسلامی. بلکه هر چیز خوبی که خیر و سودی به بشریت می‌رساند و موجب ارتقاء می‌شود، اسلامی است و هر چیز بد و مضر و یا چیزهایی که با ارزش‌های فطری و دینی منافات دارد، غیر اسلامی

است. یعنی تمام خوبی‌ها اسلامی است. لذا تمام علوم چه در حیطه طبیعی و یا انسانی، همگی اسلامی هستند حتی اگر محصول این عصر و افرادی کافر باشد. حضرت علی (ع) چه شاعرانه فرموده است؛ گویی برای علم هم شعوری قائل است که می‌فرمایند: «حکمت را هر کجا باشد فراگیر؛ گاه حکمت در سینه منافق است و بی‌تابی می‌کند تا از سینه او خارج شود و در سینه مؤمن قرار گیرد». از این نظر، تفکیک علوم به اسلامی و غیر اسلامی بی‌معنی خواهد بود.

دین و سیاست

شعار جدایی دین از سیاست را هم غربی‌ها سر داده‌اند در حالی که برای مسلمانان موضوعیتی نداشت و البته حق هم داشتند؛ زیرا حکومتِ روحانیون مسیحی بر اروپا حدود هزار سال آن‌ها را به خاک سیاه نشانده بود. اروپاییان گام‌های اولیه را برای پیشرفت با کوتاه کردن دست روحانیون و دین در حکومت و سیاست برداشتند و انسان محوری را جایگزین خدا محوری قرار دادند و آن قدر در این راه به افراط رفته‌اند که از آن طرف بام افتادند. حالا غربی‌ها از آنچه راه درمان خود می‌دانند، نسخه‌ای داده‌اند برای تمام ملت‌ها و کشورها با هر دینی.

آیا حقیقتاً دین از سیاست جداست؟ به این سوال نمی‌شود پاسخ داد؛ زیرا سوال مبهم است و هر کسی آن را طوری می‌فهمد. ابتدا باید دید، منظور سؤال کدام دین است و از دین چه تعریفی دارد و منظورش از سیاست چیست. تا دین و سیاست شناخته نشوند هر کس به ظن خود پاسخی می‌دهد.

دادن تعریفی از دین که تمام ادیان الهی و غیر الهی را در بر گیرد، بسیار مشکل است. در شکل کلی می‌توان گفت: دین، مجموعه‌ای است از باورها. اما تعریف از دینی خاص راحت‌تر است. دین اسلام، دینی است

شامل باورها و ارزش‌هایی مطابق با فطرت انسان و روش‌ها و دستورالعمل‌هایی که ناشی از آن باورها و ارزش‌هاست. دینی که از سوی خداوند آمده است برای کمال و سعادت انسان، که با ایمان و عبادت محقق می‌شود.

سیاست یعنی روش‌ها و برنامه‌هایی که برای اداره و بهبود امور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه از جانب حکومت اتخاذ می‌شود. هدف، بهبود و ارتقاء امور زندگی انسان است و به اشخاصی که این روش‌ها و برنامه‌ها را وضع می‌کنند سیاستمدار می‌گویند. لذا سیاستمداران باید عقلای جامعه باشند تا با عقل و تدبیر و رعایت اخلاق، امور جامعه را رهبری و اداره کنند. در حقیقت، حاکمان باید حکمای جامعه باشند؛ یعنی سیاستمدار باشند. و سیاست‌بازان کسانی هستند که می‌خواهند با شیوه‌های مغایر با ارزش‌های انسانی، سریع‌تر و با هزینه کمتر به منافع حزبی یا شخصی برسند. در دنیا، اغلب حاکمان به همین راه رفته‌اند و در نتیجه، این ذهنیت را ایجاد کرده است که سیاست یعنی حقه‌بازی و فریب. سیاستمدار هم مترادف شده است با سیاست‌باز.

درباره بسیاری از دین‌ها، جدایی دین از سیاست، به سهولت می‌تواند پذیرفتنی باشد. برای مثال: دین سرخ‌پوستان چه سنخیتی می‌تواند با سیاست داشته باشد؟! اما اگر دین را دین اسلام در نظر بگیریم که هدفش کمال و رستگاری انسان است و دارای ارزش‌ها و دستوراتی که منجر به بهبود و ارتقاء زندگی فردی و اجتماعی می‌شود، دینی که عقل گراست و حکومت را در کتاب، ترازو و شمشیر می‌داند، دینی که پویا و پاسخ‌گو در تمام زمان‌ها و دینی که پیروانش را تشویق و ترغیب به تفکر و علم می‌کند و تشویق به کار و فعالیت می‌کند و متذکر می‌شود که برای انسان غیر از آنچه سعی کرده است بهره‌ای نخواهد بود و تک تک افراد جامعه را مسئول می‌داند در برابر خدا، خود و جامعه، و اگر سیاست را شامل روش‌هایی برای

بهبود و ارتقا زندگی افراد جامعه بدانیم، سیاستی که ارزش‌های انسانی را به رسمیت می‌شناسد و به آن پایبند است و رسیدن به هدف را به هر روشی مردود می‌داند، در این صورت با این مشخصات چه تناقضی بین دین و سیاست وجود دارد؟!

آنطور اصلی اغلب افراد، چه موافق و چه مخالف در مسأله جدایی دین از سیاست، در حقیقت جدایی دین از حکومت است. فرق است میان سیاست و حکومت. زیرا سیاست‌ها؛ روش‌ها، مواضع و برنامه‌هایی است که حکومت‌ها برای اداره کشور بر می‌گزینند؛ یعنی سیاست‌ها محصول حکومت‌ها هستند. اصولاً هم بهتر است به جای مسئله جدایی دین از سیاست، گفته شود: "جدایی دین از حکومت". اما چون به این صورت مصطلح شده است، ناگزیر به همین شکل آورده می‌شود.

شخصی می‌گفت: دین و سیاست در یکجا جمع نمی‌شوند. دلیلش این بود که دین یعنی: راستی و درستی، انصاف و عدالت، حق و حقیقت. اما سیاست یعنی: دروغ و ناراستی، حقه‌بازی و خیانت، زبان‌بازی و کسب منافع به هر طریقی؛ معلوم است این دو با هم جور نیستند و در یکجا جمع نمی‌شوند. این هم نظری است که می‌خواهد بگوید باید دین از سیاست جدا باشد. در واقع برخی سیاست را از اخلاق جدا می‌دانند و یا هیچ ارتباطی میان سیاست و اخلاق قائل نیستند. اخلاق را مانع و محدود کننده سیاست می‌دانند - تمام جنگ‌ها و جنایاتی که حکومت‌ها براه انداخته‌اند از فقدان اخلاق ناشی شده است.

برخی منظورشان از جدایی دین از سیاست، عدم دخالت روحانیون در حکومت است و معتقدند که روحانیون باید به امور خود بپردازند و حکومت را به سیاستمداران بسپارند. البته حکومت باید در دست سیاستمداران باشد؛ فرهیختگانی که علوم مربوط به حکومت‌داری را در اختیار داشته باشند و در عین حال از ذکاوت و کیاست برخوردار باشند. حال اگر روحانیونی باشند

سیاستمدار و یا سیاستمدارانی باشند روحانی، نه تنها عیبی ندارد، بلکه بسیار هم عالیست. زمانی عیب دارد که روحانیونی حکومت را به دست گیرند که سیاستمدار نباشند و یا روحانی‌نمایی که خود را در لباس روحانیت جا زده‌اند، حکومت را در دست گیرند. در این صورت هم این عیب به افراد بر می‌گردد نه به روحانیت؛ یعنی این افراد باید مورد قضاوت قرار گیرند نه روحانیت.

در اختیار روحانیون قرار داشتن حکومت، به معنی دینی بودن آن حکومت نیست و متضمن دینی بودن آن حکومت، نخواهد بود. دینی بودن حکومت به این معنی نیست که قدرت سیاسی در دست روحانیون یا افراد مذهبی باشد. بلکه در محتوا و اجرای حکومت است؛ یعنی در روش‌ها و سیاست‌هاست. ممکن است حکومت در اختیار روحانیون باشد اما سیاست‌ها غیر دینی باشد. همچنین دینی بودن یک حکومت در شکل خاصی از حکومت نیست؛ شکل حکومت، قالبی است برای پیاده کردن سیاست‌ها، و این قالب می‌تواند متعدد و متغیر باشد. اما اصول و ارزش‌ها و هدف‌هایی یکی است و ثابت.

اگر مراد از جدایی دین از سیاست، عدم دخالت آموزه‌های دینی در اتخاذ سیاست‌ها باشد، همان‌طور که مرام نظام‌های سکولار است، در حقیقت منظور این است که انسان به تنهایی می‌تواند، سرنوشت سیاسی خود را به دست گیرد و آموزه‌های دینی، کهنه و مربوط به گذشته است و برای امروز کارایی ندارد و موجب اخلال در پیشرفت می‌شود. اما اگر آموزه‌های دینی در اتخاذ سیاست‌ها دخالت نداشته باشد، بشر باید با عقل و میل خود و آداب فطریش سیاست‌گذاری کند و از آنجا که با پرهیز از دین، انسان محور قرار داده می‌شود و چون همه چیز بر اساس میل بشر قرار می‌گیرد، آداب فطریش به حاشیه رانده و تحت الشعاع میل او واقع می‌شود و حتی عقلش هم. لذا میل انسان، حد و مرز و ابزار کنترل قدرتمندی را از

دست می‌دهد. (اصولاً دین اسلام قابل جدا شدن از حکومت و سیاست نیست و احکامش و تعالیمش با حکومت و سیاست تنیده شده است و یکی و عین هم هستند. بنا به گفته شهید مدرس: «سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست». اسلام وقتی مسلمان را فردی مسئول می‌داند در واقع، امر به دخالت می‌دهد و او را در قبال مسئولیتش مورد سؤال و قضاوت قرار می‌دهد).

برخی هم عقیده دارند که دین، امری شخصی است و رابطه‌ای است بین شخص و خدایش؛ باید شخصی و فردی بماند. اما بدیهی است اگر ما دین را می‌پذیریم باید دیانت را نیز بپذیریم. دینداری، فراگیر و همه جانبه است و محدود به بخشی از حیات شخص نمی‌شود. آیا فرد می‌تواند در جامعه‌ای که حکومت و قوانین و سیاستش در تضاد با اعتقادات دینیش است به دیانتش بپردازد؟! لابد و به ناچار هر کجا که دیانتش با سیاست برخورد می‌کند باید از دیانت گذشت و جانب سیاست را بگیرد! در این صورت، دین در حریم شخصی فرد هم محفوظ نمی‌ماند.

عده‌ای افراد مذهبی هم هستند که معتقد به جدایی دین از سیاست هستند. این عقیده، ناشی از نوعی فهم از دین در آنهاست. گویا دنیای دین را جدای از دنیای سیاست می‌دانند که هر کدام باید در دایره و محدوده خود بمانند! در حقیقت این عده به شخصی بودن دین اعتقاد دارند و هیچ رسالتی برای دین در عرصه سیاست و حکومت قائل نیستند. در این میان عده‌ای هم هستند که عقیده دارند برای حفظ قداست دین، باید دین دور از سیاست و حکومت باشد. در حقیقت بدین معنی است که برای پاک نگه داشتن دین، باید آن را در گُمد شخصی خود، قرار داد. یا اینکه برای حفظ خود، خودمان را در خانه حبس کنیم!

اغلب مردم به بُعد نظری مسئله «جدایی دین از سیاست» توجهی ندارند بلکه به عملکرد و کارنامه حکومت اسلامی نگاه می‌کنند؛ یعنی

عملکرد حکومت موجب می‌شود موافق و یا مخالف جدایی دین از سیاست باشند. اگر متصدیان حکومت اسلامی در سیاست‌هایشان موفق باشند، این شعار تضعیف می‌شود و اگر ناموفق باشند ضعف آن‌ها به حساب دین گذاشته می‌شود و این شعار قوت می‌گیرد. به خصوص شنیدن سوءاستفاده‌ها، خلاف‌ها و انحرافات متصدیان حکومت.

مقبولیت یا عدم مقبولیت یک حاکم یا حکومت در نظر مردم، در نتیجه قضاوت آن‌ها پدید می‌آید. اساساً، قضاوت ما دربارهٔ عملکرد و کارنامهٔ حاکمان و حکومت‌ها می‌تواند دو حالت داشته باشد: یا نسبی باشد و یا مقایسه‌ای. "قضاوت نسبی"، یعنی قضاوتی که بدون مقایسه بین حکومت‌ها صورت می‌گیرد و به پس و پیش حکومت‌ها کاری ندارد. بلکه صرفاً به حکومت مورد قضاوت می‌پردازد. یعنی کارآمد بودن یا ناکارآمد بودن حکومتی با در نظر گرفتن ظرفیت‌ها و امکاناتشان قضاوت می‌شود. برای مثال: این‌گونه قضاوت می‌شود که آیا نظام جمهوری اسلامی توانسته است به نسبت ظرفیت‌ها و امکاناتی که داشته است در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نتایج قابل قبولی ارائه دهد و یا مثلاً: آیا رضاشاه با توجه به امکاناتش و شرایطش، توانسته است در هر یک از زمینه‌ها کارنامه خوبی از خود به جا بگذارد. اما در "قضاوت مقایسه‌ای"، حاکم یا حکومتی با حاکم و حکومت قبل یا بعد خودش مقایسه می‌شود و خوب یا بد، مؤفق یا نامؤفق و کارآمد یا ناکارآمد دانستنش، در مقایسه با کارنامه حاکم یا حکومت قبل یا بعدش حاصل می‌شود.

هر چند قضاوت حقیقی و منطقی، "قضاوت نسبی" است، اما اغلب مردم قضاوتشان به صورت مقایسه‌ای است و معیار قضاوت برای کارآمدی حکومت حاضر، حکومت قبل خودش است. جوامع در تمام دنیا همین گونه‌اند؛ اگر مردمی از حکومتی ظالم و دیکتاتوری خلاص شوند اما رفتار حکومتی ظالم‌تر و مستبدتر شوند و یا اگر از دست حکومتی ناکارآمد رها شوند و

گرفتار حکومتی ناکارآمدتر شوند، حکومت قبل را آرزو می‌کنند با اینکه قبلاً از آن متنفر بودند. در مورد حکومت جمهوری اسلامی و حکومت‌های پهلوی هم به همین صورت قضاوت و داوری می‌شود. اگر حکومت جمهوری اسلامی نتواند کارنامه قابل قبولی از خود به جا بگذارد به خصوص در زمینه عدالت اجتماعی، این فکر در مردم ایجاد می‌شود که پس صد رحمت به خاندان پهلوی. به این صورت ذهنیتی مثبت نسبت به آن‌ها پیدا می‌شود و در صورت عکس، بر آن‌ها لعنت می‌فرستند. وقتی مردم در شرایطی بل‌بشو و نامطلوب قرار گیرند، رضاشاه با آن همه قلدری و استبدادش، چهره‌ای محبوب می‌شود و حتی بعضی از داستان‌های استبدادش برای مردم جذاب و نقل محافل می‌شود.

حفظ ایران و حفظ نظام

اگر طرفدار هر مکتب، مسلک و ایسمی هستیم، با این وجود همگی دل‌مان خواهان حفظ و تداوم ایران یکپارچه است، باید بپذیریم که حفظ ایران در گرو حفظ نظام است و هر انتقاد و ایرادی به آن داریم، با در نظر گرفتن حفظ نظام دنبال کنیم (حتی اگر نوع تفکرات ما و پذیرش حفظ نظام، متناقض هم باشد). در این شرایطی که ایران به سر می‌برد اگر امروز آخرین روز نظام جمهوری اسلامی باشد، فردا از ایران خبری نخواهد بود. یعنی پایان نظام جمهوری اسلامی، مساوی است با پایان کشوری به نام ایران.

آن‌هایی که با هر مسلکی خواهان تغییر نظام هستند و ساده‌لوحانه تصور می‌کنند، این نظام را بر می‌داریم و نظامی با مسلک خودمان سر جایش می‌گذاریم و یا گمان می‌کنند اگر نظام تغییر کند وضعیت بهتر می‌شود، متوجه نیستند که اگر این نظام برود، دیگر ایرانی باقی نمی‌ماند تا نظامی و حکومتی دیگر، داشته باشد. هر قسمت ایران، مثل قطعات یک

پازل از هم می‌پاشد. این را دشمنان خبیث ما خوب می‌دانند و چنین افکار پلیدی در سر دارند - باید اسبی باشد تا پی نعلش گشت.

هر چند در طول تاریخ، ایران بارها تکه تکه شد و مجدداً به صورت یکپارچه درآمد، اما در شرایط کنونی که تمام شیاطین کینه ایران را دارند و به خون آن تشنه‌اند و از نامش هراسان، اگر خدای ناکرده تکه تکه گردد، دیگر نخواهند گذاشت یکپارچه شود و سر برآورد. آن‌ها حتی در مناطقی که هیچ‌گاه سابقه جدایی‌طلبی نداشته‌اند، افرادی را برای جدایی و استقلال‌طلبی پرورانده و می‌شورانند.

درست است که در زمان رژیم گذشته، شاه هم می‌گفت: اگر من بروم کشور از هم می‌پاشد و مردم را از تجزیه و آشوب می‌ترساند، با این وجود دیدیم که این‌طور نشد. نظام شاهنشاهی رفت و نظامی دیگر جایش آمد. با اینکه در گوشه و کنار کشور، تجزیه‌طلبان سر به شورش زدند همگی سرکوب شدند و کشور یکپارچگی خود را حفظ کرد. اما این زمان با آن زمان دو فرق اساسی دارد: اول اینکه در زمان شاه کشورهای غربی با ایران خصومتی نداشتند و در فکر ضربه زدن و فروپاشی ایران نبودند. ولی الان می‌دانیم که شرایط متفاوت است. حتی آن‌ها به طور رسمی و آشکارا، برای مخالفان نظام بودجه اختصاص می‌دهند و از هیچ کمک اطلاعاتی و رسانه‌ای و معنوی به آن‌ها دریغ نمی‌کنند.

تفاوت دوم این است که ما در انقلاب شخصیتی چون امام خمینی را داشتیم که ملت به ایشان آن قدر باور و ایمان داشت که هر دستوری می‌دادند، مردم دستوارتش را بر خود واجب می‌دانستند و مو به مو، با جان و دل اطاعت می‌کردند و در این راه هیچ ترسی به خود راه نمی‌دادند. امام تبلور مکتبی بود؛ مکتبی که مردم به آن اعتقاد و ایمان قلبی داشتند. لذا به فرمانش، تمام تجزیه‌طلبان را در چهارگوشه کشور سرکوب کردند. اما اگر در شرایط کنونی، بالفرض نظام تغییر کند و در گوشه و کنار افرادی سر به

شورش بردارند و مدعی جدایی و استقلال شوند، آیا گروه‌ها و شخصیت‌هایی وجود دارند که مردم آن قدر به آن‌ها باور داشته و مطیع فرمانشان باشند که حاضر باشند جانشان را برای سرکوب شورشیان به خطر اندازند؟ بی‌شک نه. چون این گروه‌ها و شخصیت‌ها، وضعیت اخلاقی و مرام و فلسفه زندگی‌شان بر همه معلوم است. هیچ کس حاضر نمی‌شود جانش را به خطر اندازد تا عده‌ای معلوم‌الحال به عیاشی و مطامع خود ادامه دهند. از طرفی دیگر، این گروه‌های خواهان تغییر نظام و گروه‌های تجزیه‌طلب، هر دو سرسپرده دشمنان خارجی ما هستند و از یک جا حمایت می‌شوند و دستور می‌گیرند؛ در این صورت، اصلاً چگونه ممکن است اقدامی، مبارزه‌ای و سرکوبی صورت گیرد؟

اُغرب مأمَن و پناهگاهی برای هر دشمن و مخالف جمهوری اسلامی با هر گرایش و مسلکی در آمده است (مأوای شعبان بی‌مخ‌های مدرن). گویا برایشان در غرب سفره‌ای پهن شده است و کسانی از این راه ارتزاق می‌کنند و گاهی برای لقمه‌ای بیشتر با هم در می‌افتند. غرب هم کاری به نوع مسلک‌ها و ایدئولوژی‌های آن‌ها ندارد؛ همین که مخالف و ضد جمهوری اسلامی باشند، کافی است تا در دامان خود بنشانند. چون به آن‌ها تنها به عنوان آلت دست و حربه‌ای برای فشار و اضمحلال نظام جمهوری اسلامی نگاه می‌کند. در داخل کشور هم مخالفین جمهوری اسلامی با هر گرایشی، غرب را پدر معنوی خود می‌دانند و به دلگرمی آنهاست که دریده سخن می‌گویند و جسارت می‌ورزند و اگر وقتی بازداشت می‌شوند، دلشان گرم است که سر زبان‌های غربی‌ها با رسانه‌هایشان قرار می‌گیرند و این به آن‌ها انرژی می‌دهد تا حتی به اعتصاب و خودزنی دست زنند.

ما و رسانه‌ها

در زمانی به سر می‌بریم که رسانه‌های قدیمی و جدید ما را احاطه کرده‌اند و در این شعبده بازار به راحتی نمی‌شود راست و دروغ و صحیح و غلط را تشخیص داد. گویا رسانه‌ها وسیله‌ای برای اغفال و فریب هستند و در این میان، رسانه‌های غربی و استکباری از همه مهارت بیشتری دارند و تجربه بیشتری و خباثت بیشتری. چه زیرکانه و هنرمندانه با مغلظه بدون آنکه متهم به دروغ‌گویی شوند مردم را می‌فریبند! و چه ماهرانه حقیقتی را دروغ و دروغی را راست جلوه می‌دهند! و چه مکارانه توجه مردم را از جایی به جای دیگر معطوف می‌کنند! از کاه، کوهی می‌سازند و از کوه، کاهی. شیطان را هم درس می‌دهند. دروغ گفتن و فریب دادن هم کار هر کسی نیست! مهارت می‌خواهد. بلدی می‌خواهد. هزار و یک ریزه کاری دارد. باید طوری دروغ گفت که دیگران باورش کنند. باید ده راستی بی اهمیت گفته شود تا دروغی خورنده شود و آن دروغ باید فریبنده باشد تا پذیرا گردد. رسانه‌ها یکی از بازوهای قدرت غرب هستند؛ ابزاری قوی برای سیطره فرهنگی و اقتصادی خود بر دنیا. در حقیقت رسانه‌ها برای آن‌ها به مثابه جنگال‌هایی است برای گرگ.

رسانه‌های غربی، عهد اخوت نانوشته‌ای با هم دارند که در مقابل مخالفان و دشمنانشان هماهنگ عمل می‌کنند. کشورهای غربی ممکن است با هم اختلاف جدی هم داشته باشند ولی در مقابل دشمنانشان متحد عمل می‌کنند و رسانه‌هایشان هم همین‌طور. و این وحدت رویه به علت مرام و فرهنگ مشترک و منافع مشترک اقتصادی و سیاسی‌شان است. در قبال کشورهای مورد هدف، دایهٔ مهربان‌تر از مادر می‌شوند. مسائل و دردهایی را به جامعه‌القاء می‌کنند که درد آن‌ها نیست و بر مسائلی که درد آنهاست سرپوش می‌گذارند. شخصیت‌ها، گروه‌ها، جوامع و کشورها را به جان هم می‌اندازند و با زیرکی سعی می‌کنند اشخاص، گروه‌ها و مردم را به

راهی و جهتی سوق دهند و بازی دهند که کسی ملتفت واقع نشود. عجوزه جادوگرانی که خود را به چهره فرشته‌هایی در آورده‌اند و در جنگلی موهوم مردم را به کلبه‌هایی شکلاتی دعوت می‌کنند. القائنات را آن قدر تکرار می‌کنند و بر طبل آن می‌کوبند تا به صورت امری بدون شک و تردید تبدیل شود - تکرار مداوم هر دروغی، آرام آرام موجب باورپذیری آن می‌شود.

همه در تاریخ دیدیم که قدرت‌های استکباری آمریکا و انگلیس با استفاده از رسانه‌ها و جراید، میان دکتر مصدق و آیت اله کاشانی تفرقه ایجاد کردند و زمینه کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را با همین رسانه‌ها فراهم ساختند. مطالب جراید مزدور داخلی، توسط آن‌ها فراهم و دیکته می‌شد. همه دیدیم که چه بی‌شرمانه با هزینه‌ای اندک به‌راحتی دولت کشوری را در روز روشن جلوی چشم ملت سرنگون کردند. متأسفانه با اینکه سال‌ها از آن زمان گذشته است هنوز بسیاری هستند که در آن بازی به‌سر می‌برند و سنگ دکتر مصدق را به سینه می‌کوبند و یا سنگ آیت اله کاشانی را و نسبت به هم دهان کجی می‌کنند. طرفداران هر کدام، عیب پهلوان خود را می‌پوشانند و نقاط قوتش را برجسته می‌کنند. هیچ‌کدام به چشم آموختن و درس گرفتن به آن برهه (برهه‌ای با آغازی شیرین و پایانی تلخ) نگاه نمی‌کنند. برهه‌ای که موجب افتخار ایران است و هم مایه سرشکستگی و حقارت. کسانی که از شخصی جانب‌داری می‌کنند و سعی در تخریب طرف مقابل دارند، در واقع دنباله همان فریب‌خوردگان و بازی‌خوردگان آن برهه هستند که هنوز نفهمیده‌اند که چه کلاه گشادی به سرشان رفته است.

[دکتر مصدق، واجد احترام است و هم آیت اله کاشانی؛ در عین پذیرش ضعف‌ها، اشتباهات و عیب‌هایشان. اگر از ضعف‌ها و قوت‌ها و عملکرد بد یا خوبشان گفته می‌شود برای دهان کجی به همدیگر نیست. برای تبرئه یکی و محکوم کردن دیگری نیست. بلکه برای گفتن دقایق و حقایق تاریخی است تا

از قوت‌هایشان بیاموزیم و از عیب‌هایشان بپرهیزیم تا دوباره کلاه سرمان نرود و دوباره بازیمان ندهند. زیرا تاریخ می‌تواند تکرار شود؛ در شرایطی جدید با آدم‌ها و رسانه‌ها و حکومت‌هایی جدید. قدرت‌های استکباری همیشه هستند و شعبان بی‌مخ‌ها هم.

رسانه‌های غربی، به تبع سیاست‌های استعماری دولت‌هایشان، همیشه درصد ایجاد اختلاف میان ما و همسایگانمان هستند (گویا اختلاف‌افکنی جزء ذات و سرشت و به قول امروزی‌ها، جزء ژن آن‌ها شده است). همسایگان جنوبی و غربی ما را از ما می‌ترسانند و تحریک می‌کنند؛ تا هم برای سلاح خود مشتری و بازاری فراهم آورند و هم بر منابع منطقه سیطره داشته باشند. امرای کشورهای حاشیه خلیج فارس هم، چون دوران پادشاهی و امرایی سرآمده است، می‌خواهند با نشان دادن دشمنی در کمین به مردمشان کاری کنند تا فکر تغییر حکومت به حکومت‌هایی بر منوال دموکراسی به سرشان نزند (تا کنون هم به هدف خود رسیده‌اند). در داخل کشور خودمان هم هستند کسانی که احساسات بر آن‌ها غلبه یافته و از کوره به در می‌شوند و برای آن‌ها خط و نشان می‌کشند. اما باید در مقابل جسارت‌های آن‌ها خویشتن‌دار بود (مگر به ضرورت و به‌ناچار)؛ و خود را عاقل‌تر، فهمیده‌تر، هوشیارتر، متمدن‌تر نشان داد و آن‌ها را به اتحاد، دوستی، برادری و هوشیاری فراخواند مخصوصاً ملت‌های آن‌ها را. زیرا ما همه با هم همسایه‌ایم و حق همسایگی به گردن هم داریم و اشتراک فراوان دینی و اعتقادی داریم. نفع ما در اتحاد و دوستی با هم است. باید حواسمان جمع باشد تا به دام قدرت‌های استکباری نیفتیم. آن‌ها فرسنگ‌ها دورتر در امنیت ایستاده‌اند و نظاره می‌کنند و به ریش همه می‌خندند. هر چقدر آن‌ها بر طبل اختلاف و تهدید می‌کوبند، ما باید مقتدرانه بر طبل بزرگ‌تری و با نیروی بیشتری برای اتحاد و برادری بکوبیم. سرانجام پرده‌ها کنار خواهد رفت و حقایق عیان خواهد شد. روزی که فریب‌خوردگان به ندامت

افتاده‌اند، هوشیاران به رفتار خود خرسند خواهند بود.

ا باید سیاست و نوع روابط کشورمان با کشورهای همسایه و منطقه، براساس احترام و تعامل باشد؛ نه براساس رقابت و نه اینکه آن‌ها را به چشم بازاری برای فروش ببیند. در غیر این صورت مردم این کشورها مثل افغانستان و عراق، به این نوع نگاه پی خواهند برد و به ایران ظنین خواهند شد و اعتمادشان را از دست خواهند داد. نفع کشورمان در عقب‌ماندگی همسایگانش نیست بلکه در این است که شورهای پیشرفته و قوی در اطرافش باشد. همان‌طور که کشورهای اروپایی، مجموعه‌ای از کشورهای پیشرفته هستند که با هم تعامل دارند و در قبال دنیا متحد هستند و مواضع مشترک می‌گیرند و یا مثل کشورهای "آ سه آن". اولویت در این است که ایران نیازهایش را از همسایگانش تأمین کند تا ضمن ایجاد تعامل و احساس همبستگی، درآمدها از منطقه خارج نشود؛ این به نفع همه خواهد بود.

رسانه‌های غربی در خدمت سیاست‌های استکباری دولت‌هایشان، حمله‌ای بر علیه دولت‌ها و گروه‌های مخالف شکل می‌دهند و هیاهویی به راه می‌اندازند که تمام رسانه‌های دنیا را با خود همراه و هم‌نوا می‌سازند. بدین صورت افکار و اذهان و رفتار مردم و کشورها را تحت کنترل خود می‌گیرند. ازیرکانه و با شیادی جای ظالم و مظلوم، شرور و خیر، خائن و خادم، تروریسم و قربانی تروریسم، نامرد و رادمرد، روشنفکر و روشنفکرنا، دزد و مال‌باخته، گرگ و بره، حق و باطل را عوض می‌کنند. حتی رسانه‌های خودمان هم تا حدی تحت تأثیر و القانات و هیاهوی آن‌ها قرار می‌گیرند. به این صورت که از آن‌ها دنباله‌روی می‌کنند و مسائل و موضوعات مورد علاقه و اهمیت آن‌ها را تکرار و پیگیری می‌کنند. برای مثال: در کشورمان زمانی که چهار نفر غربی به اتهام جاسوسی دستگیر شده بودند، خبرنگاران ما هم، مانند خبرنگاران غربی که هیاهو به راه انداخته بودند، دائماً در مورد آن‌ها از مقام‌های مسئول پرسش می‌کردند تا حدی که مسئولین را کلافه کرده

بودند؛ اما هیچ وقت از تعداد زیادی از هموطنانشان که در زندان‌های غربی و غیر غربی بسر می‌بردند، سراغی و خبری نمی‌گرفتند. در نهایت زندانیان غربی با فشار رسانه‌ها بدون هیچ امتیازی آزاد شدند و وقتی پایشان به کشورشان رسید به جای تشکر، شروع به شکلک در آوردن کردند و معلوم شد که واقعاً جاسوس بودند.

دولت‌های غربی و رسانه‌هایشان دائماً بر علیه خشونت سخن می‌گویند و یا دیگران را متهم به خشونت می‌کنند. رؤسای کشور ما هم با آن‌ها همسو شده و در زمین بازی آن‌ها قرار می‌گیرند و از آن اظهار تنفر می‌کنند و از دنیایی عاری از خشونت سخن می‌گویند. دریغاً کسی بر علیه ظلم سخن نمی‌گوید؛ در صورتی که خشونت در پی ظلم پدید می‌آید و به عبارتی: ظلم مادر خشونت است. یعنی مظلوم برای حفظ حقوقش به خشونت متوسل می‌شود و هم ظالم برای تجاوز به حقوق دیگران و همچنین برای سرکوب مقاومت مظلوم به خشونت دست می‌یازد. اگر ظلمی و ظالمی نباشد، خشونتی هم روی نخواهد داد. کسانی که بر علیه خشونت سخن می‌گویند، بدون آنکه به ظلم و ظالم بتازند در واقع می‌خواهند مقاومت را از مظلوم بگیرند. لذا در پس این سخنان به ظاهر زیبا، فتنه‌ها خوابیده است. به جای دنیایی عاری از خشونت، باید به دنبال دنیایی عاری از ظلم بود.

چند سال پیش، خانمی از فعالان صلح طلب از یک کشور اروپایی، در فلسطین اشغالی برای ممانعت از تخریب خانه‌های فلسطینی جلوی ماشین لودر دراز کشید اما راننده صهیونیستی با بی‌رحمی از رویش رد شد؛ این فاجعه هولناک، می‌توانست دنیا را تکان دهد. اما رسانه‌های غربی چه کرده‌اند؟! او را «احمق‌ترین زن سال» لقب دادند!

هر چند رسانه‌ها، به ظاهر خود را تنها یک رسانه و وسیله انتقال خبر معرفی می‌کنند، اما آن‌ها بنا به سیاست‌ها و اغراض خود عمل می‌کنند. رسانه‌های رسمی و غیر رسمی ما هم که البته بی‌غرض نیستند (اصولاً

رسانه‌ای بی‌غرض وجود ندارد اما امکان رسانه‌ای بی‌مرض وجود دارد) طبق غرض خودشان کار می‌کنند تا بر افکار مردم تأثیر بگذارند ولی به گرد پای رسانه‌های استکباری هم نمی‌رسند. با توجه به اینکه رسانه‌ها مسائل را ماهرانه و با رنگ و لعابی اغوا کننده، به شکلی که در آن تبحر دارند انتشار می‌دهند، دانستن پیشینه رسانه‌ایشان و دریافتن سیاست‌ها و اغراضشان به ما کمک می‌کند تا بدانیم با چه رسانه‌هایی رو به رو هستیم و بفهمیم در پی چه هستند. لذا باید ابتدا خود آن رسانه‌ها و عوامل آن‌ها را بشناسیم؛ این باعث می‌شود حواسمان جمع و همیشه مکنوناتشان مد نظر ما باشد. درست است که در منطق گفته می‌شود «انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال» یعنی نگاه کنید به آنچه گفته می‌شود و به گوینده کاری نداشته باشید، اما در عرصه سیاست اگر ملتی به این نظر پایبند باشد کلاهش پس معرکه است. چه بسا مسئله و مطلبی درست به نظر برسد اما مکاری در پشت آن خوابیده باشد و یا به عبارتی دیگر چه راست‌هایی که مطرح شدنشان در زمانی نامناسب و مکانی نامناسب می‌تواند فتنه‌انگیز باشد.

گروه‌ها و احزاب با گرایش‌های مختلف و دولت‌های بدخواه خارجی با اهدافی سوء با استفاده از رسانه‌های جور واجور به صورت حرفه‌ای و علمی کار می‌کنند و شگردهای پیچیده‌ای را به کار می‌گیرند؛ برای مهندسی افکار عمومی به نفع خود. رسانه‌های سنتی و مجازی با سیطره و احاطه‌ای که دارند می‌توانند با هر بهانه‌ای در جامعه هوایی ایجاد کنند و جماعتی را به تلاطم و آشوب بکشانند. در این اوضاع و احوال بیش از پیش باید هوشیارانه مراقب بود. نباید عقلمان را به دست رسانه‌ها دهیم تا هر طوری که بخواهند ما را بازی دهند.

برخی هستند که تحت اغوای تبلیغات رسانه‌های بدخواه اهریمنی، با آن‌ها هم‌صدا و هم‌نوا می‌شوند و در جبهه آن‌ها قرار می‌گیرند و در جهت تحقیر و تضعیف کشورشان و ملتشان قرار می‌گیرند. (البته کوتاهی‌ها،

خطاها و خلاف کاری‌های بعضی از مسئولین و وابستگانشان و سیاست‌های غلط ناشی از آن‌ها که موجب نارضایتی‌ها و دلخوری‌ها می‌شود هم، آن را تشدید و برخی را از کوره بدر می‌کند). اما حواسشان نیست که دارند جانب کدام طرف را می‌گیرند و علیه کدام طرف کار می‌کنند! کدام طرف را به دوستی می‌گیرند و با کدام طرف خصومت می‌ورزند! کدام طرف را به تمسخر می‌گیرند و به کدام طرف مهر می‌ورزند! به صورت کدام طرف پنجه می‌کشند و کدام طرف را در آغوش می‌گیرند! و بیندیشند، آب به آسیاب که ریخته می‌شود!

خودباوری، خودباختگی و اقتصاد

نیروی حرکت موتور اقتصاد مقاومتی، ایمان و باورهای انقلابی است که موجب خودباوری، شور و خلاقیت می‌شود. اما خودباختگی مخل اقتصاد مقاومتی است که موجب یأس، وارفتگی و انفعال می‌شود.

زندگی غربی و یا سبک زندگی غربی، زرق و برقی دارد که سایر مردم ملل دنیا را به خود جلب می‌کند. رفاه و مدرنیسم، انسان را می‌فریبند و به سمت خود می‌کشاند [روح لیبرالی و لذت‌پرستی حاکم بر سبک زندگی غربی است]. عموماً انسان‌ها به سوی اصحاب قدرت و ثروت جلب می‌شوند و تأثیر می‌پذیرند. علم و تکنیک و قدرت و ثروت غرب و از طرفی عقب‌ماندگی‌ها و نابسامانی‌های کشورهای بی‌چون‌کشور ما، نگاه مردم را متوجه آن‌ها می‌کند و موجب خود کم‌بینی و حقارت می‌شود و آرام آرام به خودباختگی می‌انجامد و خودباختگی خود شروع انحطاط و فروپاشی بسیاری از چیزهاست؛ باعث می‌شود افراد مبتلا به آن، خود را نبینند و به پیشینه و داشته‌هایشان بی‌اعتنا باشند. افراد خودباخته، سعی می‌کنند مانند آن‌ها زندگی کنند، همانند آن‌ها رفتار کنند، آداب و معاشرت داشته

باشند و مثل آن‌ها بیوشند و بخورند. سعی می‌کنند زبان آن‌ها را به کار برند و حتی سعی می‌کنند چهره‌شان را هم شبیه آن‌ها سازند.

خودباختگی تا جایی پیش می‌رود که خوشی‌ها و شادی‌های آن‌ها را خوشی‌ها و شادی‌های خود می‌دانند و به آن شاد می‌شوند و معضلات و مصیبت‌های آن‌ها را معضلات و مصیبت‌های خود می‌پندارند و برای آن ماتم می‌گیرند. حتی نسبت به دشمنان آن‌ها، دشمن و بیزار می‌شوند و نسبت به دوستان آن‌ها دوستی می‌ورزند. دائماً نگرش و نگاهشان به آن سو است که چه اتفاقی می‌افتد و چه خبر است. در فرد خودباخته، هیچ عرق ملی و مذهبی وجود ندارد و هر کاری از او متصور است حتی خیانت به کشور و ملتش. به نوکریش هم افتخار می‌کند و به خود می‌بالد. این یک بیماری است؛ آن هم بیماری‌ای صعب‌العلاج. بیماری‌ای که بیمار متوجه بیماریش نیست. اگر کتابی نام مؤلف خارجی داشته باشد، مورد اقبال واقع می‌شود حتی اگر مطالبش چرت و پرت باشد. اگر شخصی تحصیلات خارجی داشته باشد، او را از شخصی که در داخل تحصیل کرده باشد بیشتر تحویل می‌گیرند حتی اگر سطح علمیش پایین‌تر باشد. تولیدکنندگان ما مجبورند به جای نام کشورمان نام کشوری خارجی را روی کالایشان بنویسند، حتی اگر آن کالا با کیفیت‌تر از کالای مشابه خارجی باشد و امثال این موارد...

خیلی‌ها وقتی سری به کشورهای غربی می‌زنند، شیفته و مجذوب آن کشورها می‌شوند. مجذوب نظم و قانونمندی، پیشرفت علمی و صنعتی، زیبایی شهرها، آراستگی، نشاط و سرخوشی مردم، امکانات رفاهی، پاکیزگی و ... آنگاه از خود می‌پرسند: ما که کشورهای غربی را کشورهای استکباری و استعمارگر می‌شناسیم و کشورهای سکولار و کافر می‌دانیم، وضعیتشان چنین است و ما وضعمان؟! لذا متقاعد می‌شوند هر آنچه تاکنون بر علیه حکومت‌ها و سیاست‌های کشورهای غربی شنیده‌اند کذب محض بوده است.

اما غافل از اینکه کشورهای غربی برای پیشرفت و آبادانی و بالا بردن سطح رفاه خودشان، تمام سعی‌شان را به کار می‌گیرند اما همین‌ها در کشورهای دیگر، طوری دیگر عمل می‌کنند. بر هیچ کس پوشیده نیست که برای منافعشان دنیا را به آتش می‌کشند؛ در گذشته از طریق استعمار کهنه یعنی با فشار مستقیم نظامی و امروزه با استعمار نو یعنی دخالت و نفوذ سیاسی و فرهنگی؛ با هدفی یکسان یعنی فروش کالاهای خود و چیرگی بر ثروت ملت‌ها. یک جنایت کار هم ممکن است در عین جنایت‌کار بودن، خانواده دوست باشد؛ برای رفاه و آسایش خانواده‌اش تمام سعی‌اش را به کار گیرد؛ به آراستگی‌اش اهمیت دهد و همین‌طور به بهداشت و پاکیزگی و به هر کسی که می‌بیند، لبخند بزند. ای کاش کمی از ویژگی‌های ممتازشان را می‌گرفتیم و به کار می‌بستیم؛ چون قانون‌گرایی، نظم و انضباط، برنامه‌ریزی، جدیت در کار، صرفه‌جویی در مصرف، بهره‌وری و ... اما به دنبال ظواهر و حواشی تمدنشان هستیم و سعی می‌کنیم در این زمینه‌ها از آن‌ها هم پیشی بگیریم. فی‌المثل مصرف لوازم آرایشی در بین زنان مملکت ما چند برابر آنهاست!

خودکشی فقط خود را هلاک کردن نیست. چه بسا آدم‌هایی که در واقع زنده‌اند و در حقیقت مرده. خود نیستند. خود را در اختیار جو زمانه قرار می‌دهند چون خسی در باد. همرنگ نشدن با جماعت برایشان، یعنی رسوایی. علما، هنرمندان، نویسندگان، سیاست‌گذاران، نوازندگان، کارگردانان و خوانندگانی هستند که هیچ رسالتی برای خود قائل نیستند. رسالتشان را فدای ذائقه عامه می‌سازند و خود را با آن وفق می‌دهند. خود را فراموش کرده‌اند؛ در حقیقت خود را کشته‌اند. با سوت و کف و هورا و به به و چه چه دیگران، خود را گم می‌کنند و آن می‌کنند که دیگران می‌خواهند و دوست دارند. ملاک موفقیت برای‌شان، پسند دیگران است نه درستی و حقیقت، و نه آن‌چنان که باید باشند و باید باشد. اسفبارتر اینکه، برخی آن‌گونه عمل

می‌کنند که بیگانگان، (کسانی که خیرخواه ما نیستند) دوست دارند و می‌پسندند. با تعریف و تشویق آن‌ها چون ملعبه‌ای در دستشان و در خدمتشان قرار می‌گیرند.

باعث تأسف و شگفتی است، (ایران با تمدنی چند هزار ساله) چرا عده‌ای می‌خواهند خود را به غربی‌ها بچسبانند؟! برای مثال: هنوز عده‌ای هستند که ایرانی‌ها را با آلمانی‌ها هم‌نژاد می‌دانند! و با افتخار و از سر ذوق می‌پرسند که آیا می‌دانستی ما و آلمانی‌ها از یک نژادیم؟! حقیقت آن است این فریب و بازی از زمان رضاشاه یعنی قبل از جنگ جهانی دوم شروع شد. به این صورت که وزارت تبلیغات آلمان نازی به رهبری آقای گوبلز، از طریق رادیو فارسی زبان برلین تلاش می‌کرد با تبلیغ برتری نژاد آریایی و اینکه ایرانی‌ها و آلمانی‌ها از یک نژادند، حکومت و مردم ایران را به سمت خود بکشانند و عده‌ای هم در داخل ایران به آن دامن می‌زدند. متأسفانه مردم به حدی فریب خوردند که حتی حالا که از آن موقع زمان زیادی می‌گذرد، بسیاری در آن بسر می‌برند و آن قدر از این بازی خوردن، خوششان آمده است که حاضر نیستند از آن دست بردارند. در صورتی که مردم آلمان، چنین نظری و علاقه‌ای نسبت به ایرانی‌ها نداشته و ندارند. مجموعهٔ فیلم "مدار صفر درجه" به کارگردانی و نویسندگی آقای حسن فتحی با همین باور ساخته شده بود. بازیگر نقش اول فیلم در زمانی که برای تحصیل در فرانسه بسر می‌برد، بارها از طرف فرانسوی‌ها مورد سرزنش قرار می‌گرفت به لحاظ اینکه هم‌نژادهای آلمانش! کشورشان را مورد تهاجم و اشغال قرار داده‌اند. این باور بارها در جای جای فیلم ابراز می‌شد. اگر این فیلم به زبان‌های دیگر دوبله شود آیا مردم دنیا به ساده‌لوحی ما نمی‌خندند؟ آیا ما از نظر نژادی بیشتر از خود اروپایی‌ها مانند فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، اسپانیایی‌ها، لهستانی‌ها، هلندی‌ها و ... به آلمانی‌ها نزدیک‌تریم؟!

ما و باستان‌گرایی

مردم هر کشوری دوست دارند تاریخ کشورشان را پرافتخار و پرشکوه و خود را باهوش‌ترین و بافرهنگ‌ترین و متمدن‌ترین مردم دنیا بدانند و معرفی کنند. این در طبیعت انسان‌هاست که هر چه در تعریفشان باشد خوشنود می‌شوند و مشتاقانه می‌پذیرند و هر چه در عیب‌هایشان باشد به راحتی نمی‌پذیرند و یا درصدد انکارش برمی‌آیند. با این حال اگر ملی‌گرایی به افراط رود، به نژادپرستی و تاریخ‌پرستی منتهی می‌شود. همه دیدیم موجب چه فجایعی در دنیا شده است.

تاریخ‌پرستی آدم را به گذشته‌ها مشغول می‌کند و سبب ارتجاع می‌شود. مثل یوغی که آدم را به بند می‌کشد. چشم‌هایش را می‌بندد تا حقیقت را نبیند. انصاف، آزادگی، آزادمنشی و نوع‌دوستی را در آدم می‌میراند. در نگاهش تنها نقاط قوت تاریخش دیده می‌شود و ناپسندیه‌هایش نادیده گرفته، و یا به نحوی انکار یا توجیه می‌شود. کشورها، اقوام و نژادها را به جان هم می‌اندازد. ناسیونالیسم افراطی فارس، ترک، عرب، کرد و... هر کدام خیانتی است بر علیه بشریت. [البته هرچقدر تاریخ‌پرستی یا تاریخ‌گرایی مذموم است تاریخ‌نگری پسندیده است].

همواره دست‌هایی و شیاطینی در کار هستند که باستان‌گرایی را در این کشور ترویج دهند. هدف آن‌ها، ایجاد اختلاف میان قومیت‌ها و دور کردن مردم از مذهبشان است. سیاست ملی‌گرایی با نگاه باستان‌گرایی، در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه اعمال می‌شد [تا هم با تکیه بر آن به حکومت شاهنشاهی خود مشروعیت بخشند و هم دین و مذهب (که با سیاست و مسلکشان هم‌خوبی نداشت)، تحت الشعاع آن قرار گیرد و تضعیف شود]. و دیدیم که هیچ مایه ترقی این کشور نگردید بلکه موجب زیان‌ها و زخم‌هایی شد.

کسانی هستند که سعی می‌کنند تاریخ ایران قبل از اسلام را در مقابل

تاریخ ایران بعد از اسلام قرار دهند. انگار این دو، هووی یکدیگرند که چشم دیدن همدیگر را ندارند. با اینکه تفاوت‌هایی عمیق بین‌شان وجود دارد، با این حال هر دو از یک پیکرند. با تحریف تاریخ ایران قبل از اسلام، حقایق رُتوش شده‌ای را به جامعه، مخصوصاً به جوان‌ها با احساساتی پاک، القا می‌کنند. انگار هرچه هنر، معماری، علم، عدالت، قدرت هست و تمام ترین‌های تمدن بشری تعلق دارد به ایران باستان! لذا صلاح آن است تا پژوهشگرانی فرهیخته، حقایق ناگفته و در پرده نهاده شده را بگویند حتی اگر این حقایق برای ما ناگوار باشد؛ تا از دایره انصاف و عقلانیت خارج نشویم و در دام دژخیمان گرفتار نگردیم. به عنوان مثال: قداستی برای کوروش ساخته و پرداخته‌اند. (آنچه در تاریخ هرودوت آمده است به عنوان مهمترین منبع اخبار کوروش) هرچه در ستایشش باشد می‌پذیرند و هر آنچه در وجه منفی او باشد منکر می‌شوند و آن را دور از منش کوروش می‌خوانند. سخنان حکیمانه‌ای را به او نسبت می‌دهند که معلوم نیست از کجا آورده‌اند.

منشور کوروش (که به عنوان اولین اعلامیه حقوق بشر معرفی می‌شود)، خاندان پهلوی ترجمه‌هایی بی‌اساس و ساختگی از آن تهیه کرده‌اند و در تمام دنیا پراکنده‌اند و نسخه‌ای از آن را به سازمان ملل ارائه داده‌اند و سازمان ملل هم آن را در سال ۱۹۷۱ میلادی به شش زبان رسمی این سازمان انتشار داد. مقایسه این ترجمه با ترجمه دکتر عبدالمجید ارفعی (که کامل‌ترین ترجمه منشور کوروش است) ما را به عمق تحریفات و جعلیات آگاه می‌کند. البته مسلم است کوروش بزرگ به نسبت روزگاری که در آن می‌زیسته، آدم بزرگواری بوده است و شایسته ستایش و مورد افتخار ما ایرانی‌هاست. کوروش بزرگ را باید به همان اندازه‌ای که واقعیت دارد معرفی کرد. ما حق نداریم تاریخ را آن‌گونه که دوست داریم دستکاری کنیم.

برخی اصرار دارند بگویند ایرانی‌ها به زور شمشیر مسلمان شده‌اند و عرب‌ها تمام کتاب‌هایشان را سوزانده‌اند و به‌دستشان کشوری آباد، یکسره ویران و غارت گردید. یا اینکه ما پیش از اسلام، ملتی موحد و خداپرست بودیم و هیچ‌گاه بت‌پرستی در کشور ما وجود نداشت و... این فرضیات غیرواقعی و غیرحقیقی منجر به نژادپرستی و عرب‌ستیزی و مذهب زدایی می‌شود. (یعنی آنچه را که موجب وحدت و قوام کشور می‌شود [باورهای دینی را] مورد تخریب قرار می‌دهد). اگر ایرانی‌ها به زور شمشیر مسلمان شده‌بودند، [در این باره هیچ سند تاریخی وجود ندارد] یعنی می‌بایست بین مرگ و مسلمان شدن یکی را بر می‌گزیدند، پس نباید احدی زرتشتی و مسیحی و یهودی در ایران باقی می‌ماند. غیر مسلمان‌ها در قبال زندگی در قلمرو اسلامی تنها مقید به پرداخت جزیه بودند. دکتر زرینکوب (در کتاب کارنامه اسلام) می‌گوید: "معامله مسلمین با این اقلیت‌ها از هر حیث قابل تحسین بود و در خور اعجاب. این اقلیت‌ها در جامعه اسلامی تا حد امکان در حمایت قانون بودند - در حمایت شریعت. در اجرای مراسم دینی خویش تا آنجا که معارض حیات اسلام نباشد غالباً آزادی کافی داشتند. اگر جزیه‌ای از آن‌ها دریافت می‌شد در ازاء معافیتی بود که از جنگ داشتند و در ازاء حمایت و امنیتی که اسلام به آن‌ها عرضه می‌کرد. به‌علاوه این جزیه سالیانه از یک تا چهار دینار بیش نبود و آن را هم از کسانی اخذ می‌کردند که توانایی حمل سلاح داشتند. از راهبان، زنان و نابالغان جزیه نمی‌گرفتند و پیران، کوران، عاجزان، فقیران و بردگان از آن معاف بودند... مجوس هم جزیه‌ای که به مسلمانان می‌پرداختند به مراتب سبک‌تر و راحت‌تر از مالیات سرانه‌ای بود که پیش از آن به حکومت خویش - ساسانیان - می‌پرداختند". گوستاولوبون می‌گوید: "پیشرفت سریع قرآن موجب شده که مورخینی دشمن اسلام، این پیشرفت را معلول دو چیز دانسته‌اند؛ یکی آزادبهایی که در این دین موجود است و دیگر زور شمشیر! ولی باید دانست

که این نسبت‌های ناروا، روی پایه و اساس صحیحی نیست. رسم عرب این بود که هر کجا را فتح می‌کردند مردم آن‌را در دین خود آزاد می‌گذارند و اینکه مردم مسیحی از دین خود دست برداشتند و به دین اسلام می‌گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود ترجیح می‌دادند، بدان جهت بود که عدل و دادی را که از آن عرب‌های فاتح می‌دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند. تاریخ این مطلب را ثابت آورده که ادیان به زور شمشیر پیشرفت نکرده‌اند."

دکتر زرینکوب در کتاب دوقرن سکوت: "ایرانیان آیین مسلمانی را دینی پاک و آسان و درست یافتند و با شوق و مهر بدان گرویدند." لذا بی‌دلیل نبود همان‌طور که در تاریخ آمده است، ایرانی‌های تازه‌مسلمان، اعراب را به فتح دیگر شهرهای کشور ترغیب و تشویق می‌کردند و به آن‌ها مدد می‌رساندند و به‌خاطر آشنایی با منطقه، موجب تسریع در فتح و کاهش هزینه و تلفات می‌شدند.

برخی در مواجهه با خلأ علمی در ایران قبل از اسلام، براساس حدس و گمان تصور می‌کنند با حمله اعراب، تمام کتاب‌ها و آثار علمی ایرانیان سوزانده و نابود شده است. اما این تصور نمی‌تواند درست باشد زیرا در این‌باره هیچ سند تاریخی دست‌اولی وجود ندارد. (اولین و تنها کسی که در این‌باره سخن می‌گوید ابن‌خلدون (۸۰۸ - ۷۳۲ ه. ق) است که تنها در یک مورد از نابود کردن کتاب‌هایی به فرمان خلیفه دوم، بعد از تصرف مدائن سخن می‌گوید. ابن‌خلدون هفت قرن بعد از فتح ایران می‌زیست و این خبر را بدون ذکر منبع نقل می‌کند).

چطور ممکن است از آن شکوه علمی که می‌گویند! هیچ کتابی علمی، حتی اسامی کتاب‌ها و یا اسامی دانشمندان هم، به ما نرسیده است! در صورتی که اسامی سازها و نوازنده‌ها به ما رسیده است. چون: باربد، بامشاد، رامتین و سرکش. چطور کتاب‌هایی در مورد مذهب زرتشتی و کتاب‌هایی

دربارهٔ پادشاهان (خدای‌نامه‌ها)، اسطوره‌ها و پند و اندرزها باقیمانده و به ما رسیده است و یا بسیاری تا قرن‌ها بعد از فتح ایران وجود داشته و دانشمندانی از آن یاد کرده و یا در آثار خود استفاده کرده‌اند! آیا اعراب فقط کتاب‌های علمی را از بین برده‌اند که حتی یک کتاب علمی در موضوعاتی چون پزشکی، نجوم یا ریاضیات به ما نرسیده است؟! جالب اینکه در زمان نهضت ترجمه، حتی یک کتاب علمی که محصول ایرانیان باشد به عربی ترجمه نشده است!

حقیقت این است که علم و دانش نمی‌توانسته است در چهارچوب آن نظام طبقاتی ساسانی رونق بگیرد و ترقی کند. لذا ساسانیان نمی‌توانسته‌اند پدیدآورندهٔ کتاب‌ها و دستاوردهای علمی باشند و از دانشمندان و کتابخانه‌های بزرگ و آثاری علمی خبری نبوده است. ساسانیان تنها مصرف‌کنندهٔ دستاوردهای علمی سایر ملل بودند. تنها در چند شهر [معروف‌ترینش: جندی شاپور] فعالیت‌های علمی (بیشتر در زمینهٔ پزشکی) در میان شاهزادگان و درباریان وجود داشت و تمام استادهايش از یونان و روم و هند و دیگر نقاط دنیا بودند.

اسلام موجب جهشی عظیم در تکامل تاریخی ایران شد؛ با دگرگون کردن نظام خشک، بسته، ایستا و طبقاتی ساسانی، راه را برای پیشرفت علمی و اجتماعی و اقتصادی گشود. از میان ایرانیان دانشمندان کثیری در عرصه‌های مختلف علمی ظهور کردند و آثار فراوانی به‌جا گذاشتند که پیشرفت علمی بشر، مدیون بسیاری از آن‌هاست.

اما در مورد دین زرتشتی، آنچه گفته می‌شود و مورد تعریف و تمجید قرار می‌گیرد چیزهای پالایش‌شده و تطهیر شده‌ای است که عمدتاً توسط غربی‌ها در دو قرن اخیر صورت گرفته است؛ اینکه ایرانیان همیشه موحد بودند و ... اما حقیقت آن است که وقتی از یکتاپرستی در دین زرتشتی صحبت می‌شود عموماً به همان معنایی که در دین اسلام وجود

دارد، انگاشته می‌شود در صورتی که با آن فرق‌های اساسی دارد؛ اعتقاد به ثنویت در دین زرتشتی به شدت وجود دارد. در دین زرتشتی اهریمن برخلاف شیطان در اسلام، دارای اراده و اختیار مستقل است و دست به خلقت می‌زند و قسمتی از هستی در قلمرو آفرینش و قدرت اوست. طبق مضامین اوستا، تمام بدی‌ها و زشتی‌ها آفریده اهریمن است همین‌طور خلقت آفات و بیماری‌ها، خشکسالی‌ها، حیوانات و حشرات موذی مثل مارها، عقرب‌ها و... آن قدر خرافات و دستورات عجیب و غریب و سخت و دست و پاگیر در دین زرتشتی وجود داشت که آن را یکی از مهم‌ترین دلایل گرایش مردم ایران به دین اسلام، ذکر کرده‌اند. [وقتی از دین زرتشتی صحبت می‌شود منظور دین تحریف شده‌ای است که به ما رسیده است نه آن دین پاکی که حضرت زرتشت آورده است. زیرا آن دین راستین آن قدر دچار تحریف و خرافات شده است که از آن دین پاک جزء نشانه‌ها و اشاراتی باقی‌نمانده است و آن آب زلال و گوارا را چنان گل‌آلوده کرده‌اند که دیگر نمی‌شود نوشید].

مردم و رفع نابسامانی‌ها

برای سامان یافتن اوضاع کشور و مهیا شدن شرایط برای اقتصاد مقاومتی، ضرورتاً باید مردم پای کار باشند. و در این راستا اولین قدم برای بهتر شدن اوضاع و احوال کشورمان این است که هر کسی از خود شروع کند؛ اغلب ما، منتظر آن هستیم تا دیگران شروع کنند، رفتار خود را تغییر دهند یا اصلاح کنند بعد ما هم به آن‌ها بپیوندیم. به قول مرحوم تولستوی: «همه در این فکرند که بشریت را عوض کنند دروغا هیچ کس در این اندیشه نیست که خود را عوض کند.» برای اینکه کارمان در ادارات از الزامات قانونی خلاص شود، دنبال پارتی می‌گردیم. اگر پول چایی و یا به هر اسم دیگری از ما بخواهند، با کمال میل می‌پردازیم. در یک جاده‌ای که

احساس کنیم دوربینی و پلیسی در کار نیست، با خیال راحت مقررات رانندگی را هیچ می‌انگاریم. در زندگیمان هر دروغی می‌گوییم و نام آن را دروغ مصلحت‌آمیز می‌گذاریم و ... خلاصه اینکه هر گاه به نفعمان باشد قانون را زیر پا می‌نهییم. در ارتکاب تمام این ناهنجاری‌ها خود را قانع می‌کنیم و در حقیقت می‌فریبیم که دیگران همه همین‌طورند. من یکی اگر چنین نکنم دیگران مرتکب می‌شوند و یا اگر من چنین نکنم حقم ضایع می‌شود. پس من هم مثل همه.

دور زدن قانون و قانون‌گریزی مهارتی شده است! در هر جمعی، فردی متخلف با افتخار و آب و تاب از هنرنمایش و از معجزه‌رشو، برای دیگران تعریف می‌کند؛ اینکه پولی لای پرونده گذاشته و به کارمندی داده است و یا در تخلف رانندگی اسکناسی همراه مدارک به پلیسی داده و یا برای گریز از قانون، فرد صاحب نفوذی را پارتنری خود کرده و یا مدارکی را ماهرانه دستکاری کرده و یا ... دیگران نیز از او به عنوان آدمی زبر و زرنگ و چرچیل یاد می‌کنند. قبح عمل از میان رفته است و اسفبارتر اینکه اگر کارمندی طبق قانون و مقررات عمل کند و در وظایفش دقیق باشد و به روابط محل نگذارد و با هیچ وعده‌ای خریدار نشود، او را به عنوان آدمی خشک و مقرراتی می‌شناسند و با دیدی منفی و به عنوان آدمی ابله به او می‌نگرند؛ اما کارمندی ولنگار که با هر وعده‌ای خریدار می‌شود و بله‌قربان‌گوی هر سفارشی است، آدمی خوب و مثبت شناخته می‌شود و همه جا او را تحویل می‌گیرند.

با پذیرش اینکه ما هم‌رنگ شده‌ایم محیطی هستیم که در آن پرورش یافته‌ایم؛ ولی این را نیز باید پذیرفت که به گفته‌ی دکتر شریعی در کتاب خودسازی انقلابی: انسان به معنی فرد و هم به معنی گروه، همیشه و مطلقاً زائیده و پرورده‌ی محیط طبیعی، جغرافیایی، اقلیمی و تاریخی و اجتماعی و طبقاتی و نیز مخلوق جبری خصوصیات ارثی و ژنتیکی نیست. بدون اینکه

این عوامل را نفی کرده باشیم انسان می‌تواند این عوامل را تحت‌الشعاع قرار دهد و ساخته خویش باشد و از صورت یک «معلول» به صورت یک «علت» تغییر مکان دهد. انسان دارای عقل، اختیار و قوه تشخیص خوب و بد است. هر فردی مسئول است که به آنچه خیر و صلاح است بپردازد و از بدی‌ها بپرهیزد. لذا هر فرد (برای اصلاح جامعه)، بهتر است این‌طور فکر کند که باید از خود شروع کند؛ یعنی فکر کند "نقطه شروع" اوست. کافی است هر کسی در حدود قانون حرکت کند؛ بسیاری از مشکلات حل می‌شود و راه به سوی بسیاری از فسادها بسته. از طرفی هر کسی بهشت و جهنم خود را در همین دنیا و با همین فعالیت‌ها و انتخاب‌ها می‌سازد. اینکه در آن دنیا عذر بیاوریم که همه همین‌طور بودند ما هم همین‌طور، یقیناً پذیرفته نمی‌شود. خیلی از خلقیاتمان در حال دگرگونی است. ما دچار یک سبک زندگی بی‌قواره شده‌ایم و در این میان، هویتمان در حال تخریب است. باید داشته‌ها و فرهنگمان را حفظ کنیم؛ هویتمان به همین چیزهاست. آدم هویت از دست داده، همانند آدمی است که حافظه خود را از دست داده باشد؛ آدمی که نام و نشان و تمام پیشینه و تجربه‌ها و سرمایه‌های خود را از یاد برده و از دست داده است. به چنین فردی هر فکر و عقیده‌ای جعلی را می‌شود قبولاند و به هر کار و روشی وادار کرد و حتی می‌شود استثمارش نمود. خدا نکند هم از اسب بیفتیم و هم از اصل! تا دیر نشده است باید برگشت به هویت اسلامی و ایرانیمان.

کار دیگری که می‌شود کرد و از همه حساس‌تر و کارسازتر است، اعتراض است. یعنی اعتراض به آنچه باید باشد اما نیست. اعتراض به هر شکلی؛ نوشتن، بیان کردن، اجتماع، تحصن و ... مردم هم حق دارند و هم تکلیف که برای اصلاح و نفی کژی‌ها دست به ابراز و اعتراض بزنند. یقیناً هر چقدر اعتراضات گسترده‌تر باشد، تأثیرگذارتر و نتیجه بخش‌تر خواهد بود. و اعتراضاتی که به نحوه عملکرد سیاست‌گذاران و متصدیان حکومت

برمی‌گردد از اهمیت بیشتری برخوردار است. سفارش بنیان‌گذار انقلاب در وصیتنامه‌شان است که فرمودند: «کسی نباید درباره اداره کشور بی توجه باشد و از راه‌ها و طرق قانونی مردم نقش و دخالت مسئولانه خود را ایفا نموده و نسبت به اداره امور کشور بی‌تفاوت نباشند و حتی در صورت انحراف، مردم وظیفه دارند ورود پیدا نمایند.»

متأسفانه مماشات با مسئولین ناکارآمد و ناصالح به حدی است که مردم و حتی رجال مذهبی کشور، تنها از روی نصیحت و با خواهش و تمنا به مسئولین توصیه می‌کنند که به فکر مردم باشند و سعی کنند درصدد رفع مشکلات مردم باشند و به دردشان برسند و حتی بعضی از مردم اظهار می‌کنند که اگر مسئولی واقعاً کار کند، ناخنکی هم به بیت‌المال بزند، اشکالی ندارد، نوش جان! به عبارتی دیگر انتظار دارند اگر مسئولی لفت و لپسی هم می‌کند، حداقل کار هم بکند. از طرفی این پندار بوجود آمده است که از مسئولینی مؤمن و اهل حلال و حرام کاری بر نمی‌آید و از مسئولین بی‌قید و بند کار ساخته است و اگر خلاقی هم مرتکب می‌شوند قابل چشم‌پوشی است! انگار همانند نظام طبقاتی زمان ساسانی، افراد حکومتی دارای طبقه‌ای اختصاصی و همیشگی هستند و اگر سهل‌انگاری و خطایی هم کرده‌اند، بهتر است من‌بعد سعی کنند مسئولینی خوب و وظیفه‌شناس باشند. اما حقیقت آن است که مسئولی تا وقتی مشروعیت اشغال آن مقام را دارد که از عهده آن مسئولیت برآید و به وظایفش عمل می‌کند در غیر این صورت مشروعیتش را از دست می‌دهد و باید کنار گذاشته شود؛ بدون اغماض و بدون وقفه در هر مقامی که باشد. و اگر چنین نشود حاکمیت زیر سؤال می‌رود. گاهی فراموش می‌شود حکومت را برای چه می‌خواهیم و فلسفه وجود حکومت چیست و فلسفه وجود مسئولین! باید در برابر حکومت دو نگاه داشت؛ یکی نگاه فرمانبرداری است و احترام و دیگری نگاه مراقبت است و نظارت. این دو نگاه وظیفه و حق هر

فرد است تا حاکمان و حکومت از آنچه باید باشند منحرف نشوند. همان طور که هر آدمی ممکن است عوض شود، سیاستمداران هم ممکن است عوض شوند (اما ارزش‌ها هیچ وقت عوض نمی‌شوند). عموماً ما نسبت به شخصیت‌های سیاسی دارای علائقی می‌شویم که حتی در صورت منحرف شدن شخص، آن را باور نمی‌کنیم و یا هر گندی بزند درصدد توجیه آن بر می‌آییم و کماکان از آن دفاع می‌کنیم. در واقع، ما این‌گونه داریم انقلاب را فدای اشخاص می‌کنیم؛ در حالی که باید اشخاص را در صورت انحراف فدای انقلاب کرد و بهترین مصلحت همین است. بعضی گمان می‌کنند که با معرفی و افشای تخلفات مسئولین و یا وابستگان‌شان، به حرمت و حیثیت انقلاب لطمه می‌خورد؛ لذا درصدد کتمان و انکار آن بر می‌آیند و همین بزرگترین لطمه را به حیثیت انقلاب وارد می‌سازد و وارد ساخته است. انقلاب مترادف با عده‌ای یا اشخاصی نیست؛ بلکه هویت انقلاب به ارزش‌ها و آرمان‌هایش است. به این صورت انقلاب همیشه پاک و خالص می‌ماند. همچنین میدان سیاست کشور، عرصه‌ای برای یادگیری و آزمایش و خطای افراد نیست؛ نباید به افرادی که سابقه خوبی از خود به جا نگذاشته‌اند فرصت مجدد داد.

همه ما مسئولیم بر اساس اصل امر به معروف و نهی از منکر. اینکه تصور شود هر اعتراضی و تجمعی به معنی مبارزه و ضدیت با نظام است، ذهنیتی است غلط. بلکه بالعکس چنین احساس مسئولیتی انقلاب و اصل نظام را بیمه می‌کند. «یک کشوری وقتی آسیب می‌بیند که ملتش بی تفاوت باشد» (وصیت‌نامه امام خمینی). البته باید مواظب نفوذ، دخالت و سوءاستفاده‌های دشمنان خارجی و عمال داخلی‌شان هم بود؛ گرگانی که منتظر فرصت هستند. یکی از کارهایی که موجب دوری آن‌ها و کندن دندان طمع آن‌ها می‌شود و مثل سیر و گلپر که موجب دوری مارهای سمی می‌شود، این است که در هر تجمع اعتراضی در جای جای جمعیت

شعارهایی تند نسبت به آن‌ها قرار دهند هر چند وجود این شعارها بی‌ربط به نظر آید.

انتخابات یک امتیاز، فرصت و امکانی است برای ملت تا کار را به اهلش بسپارند. برای انتخابی احسن، هر چقدر تحقیق و دقت شود شایسته است. اگر کار به اهلش سپرده شود کارها اصلاح می‌پذیرد. اما در این عرصه هم مشکلاتی و آفت‌هایی وجود دارد که مانع انتخابی شایسته و سپردن کار به اهلش می‌شود. افرادی ناصالح و فرصت‌طلب با تبلیغاتی گسترده و اغوا کننده و با وعده‌هایی دروغ و عوام‌فریبانه موجب جلب نظر مردم می‌شوند و در مقامی قرار می‌گیرند که شایستگی آن مقام را ندارند. و از طرفی چون افراد شایسته متوسل به خدعه و دروغ و زبان‌بازی نمی‌شوند، جلب توجه نمی‌کنند و مورد اقبال واقع نمی‌شوند. همچنین در وضعیتی که بر دستگاه‌های اداری کشورمان حاکم است، افرادی متعهد و متخصص و بی‌ادعا، بر عکس افرادی ریاکار، مکار، چاپلوس و بله‌قربان گو که به سرعت به مدارج بالا می‌رسند، سال‌های سال در همان سطح باقی می‌مانند و توانایی‌هایشان بر همگان شناخته نمی‌شود. (چنین افرادی برای نامزد شدن در انتخابات ریاست جمهوری هیچ شانسی ندارند؛ زیرا کسی که نامزد ریاست جمهوری می‌شود باید سابقه اجرایی در مقامات بالای حکومتی داشته باشد).

حزب سالاری هم جای شایسته‌سالاری را گرفته است. هر حزبی که به قدرت می‌رسد گویی زمان تقسیم غنائم رسیده باشد، مسئولین از حزب رقیب را عزل می‌کنند و هم حزبی‌های خود را جایشان می‌گذارند. تمام احزاب کشور را به دو دسته بزرگ اصول‌گرا و اصلاح‌طلب تقسیم کرده‌اند؛ اما تجربه نشان داده است که نه اصول‌گرایان بر اصول اسلامی و انقلابی پایبندند و نه اصلاح‌طلبان سر اصلاح امور دارند؛ یعنی هیچ‌کدام طبق عقاید

و اندیشه‌هایی که مدعی آن هستند قدم بر نمی‌دارند. (ممکن است تعداد بسیار نادری از هر دو طیف، مؤمن و مخلص به اعتقاداتشان باشند). تنها راه، کانال و میانبری که وجود دارد تا فردی مستقیماً به رده‌های بالای حکومتی راه یابد، انتخابات مجلس شورای اسلامی است که آن هم دارای مشکلاتی هست؛ یکی همان تبلیغات اغواکننده، دروغ و فریب است که در هر انتخاباتی وجود دارد و باعث می‌شود مردم در انتخاب درست دچار اشتباه شوند. مشکل دیگری که مانع انتخاب نمایندگانی صالح می‌شود این است که وقتی فردی ناصالح به نمایندگی یک شهرستان رسید، هاله‌ای از افراد معلوم‌الحال و فرصت‌طلب دورش جمع می‌شوند و یا به دور خود جمع می‌کند که نسبت به هم مساعدت می‌رسانند و به هم نان قرض می‌دهند و در هر دوره انتخاباتی به کمکش می‌آیند و برایش تبلیغاتی گسترده هزینه می‌کنند که باعث می‌شود یک نماینده در دوره‌های متوالی انتخاب شود و تا عزرائیل جاننش را نگیرد دست‌بردار نباشد.

چه بهتر است نمایندگی مجلس نیز مانند ریاست جمهوری که بعد از دو دوره متوالی یک دوره حق شرکت در انتخابات را ندارند باشد به این صورت فرصتی پیش می‌آید تا افرادی جدید به صحنه بیایند که شاید شایسته‌تر باشند. همچنین موجب شوق و نشاط سیاسی بیشتری می‌شود. حتی اگر این باعث شود تا نمایندگان شایسته‌ای با وجود تجربه از ورود به مجلس بازمانند، فواید آن بیش از مضراتش است. آن‌ها می‌توانند چهارسال منتظر بمانند و در این مدت در موقعیت دیگری به خدمت ادامه دهند. خلاصه اینکه به این صورت راهی باز می‌شود تا افراد شایسته، راحت‌تر مستقیماً به دل حاکمیت راه یابند.

حال که سخن از مجلس شد این نکته نیز گفته آید؛ همان‌طور که بر همگان مبرهن است، مجلس دو وظیفه اساسی دارد؛ یکی وضع قوانین و دیگری نظارت بر اجرای آن و یا نظارت بر عملکرد دستگاه‌های حکومتی. اما

به نظر می‌رسد نمایندگان هر شهرستانی خود را همه‌کاره آن شهرستان می‌دانند. در هر کاری دخالت می‌کنند؛ از تعیین رؤسای ادارات شهرستان تا اجرای پروژه‌های عمرانی. هر کاری که انجام می‌شود به حساب خود می‌گذارند. نماینده هر شهرستانی شده است رئیس جمهور آن شهرستان (نگاه منطقه‌ای غالب است بر نگاه کشوری). مردم نیز سوراخ دعا را گم کرده‌اند؛ رفع و حل تمام کمبودها و مشکلاتشان را از نمایندگان خود می‌خواهند. به‌گونه‌ای که هر موقع نمایندگان‌شان را می‌بینند یاد مشکلات، کمبودها و بدهکاری‌هایشان می‌افتند. این‌ها باعث می‌شود تا مجلس از ایفای دو وظیفه خطیر خود باز ماند.

فرهیختگان قلابی

همان‌طور که افرادی شایسته و بی‌ادعایی هستند که تمایل به خودنمایی ندارند و باید به سراغشان رفت و از آن‌ها بهره برد، افراد بس بیشتری هم هستند که وانمود به تمایز با دیگران می‌کنند و خود را یک سر و گردن بالاتر از دیگر مردمان می‌پندارند. بسیار مهم است که بدانیم چه کسانی را به عنوان الگو و رهبران فرهنگی خود بر می‌گزینیم. متأسفانه امروزه گرایش جامعه، مخصوصاً جوانان به سمت چهره‌هایی است که به نام "سلبریتی" شناخته می‌شوند. اگر مثلاً در انتخاباتی نامزد مقامی شوند آراء بسیاری متوجه آن‌ها می‌شود؛ بدون اینکه میزان شایستگی و اهلیت آن‌ها مدنظر قرار گیرد.

سلبریتی‌ها، بیشترشان "هنرمندان خودخوانده" هستند؛ یعنی بازیگران سینما، تئاتر و تلویزیون. هنرمندان خودخوانده، در چند دهه اخیر آن قدر بر بوق هنرمند بودن خود دمیده‌اند که انگار هنر و هنرمند اختصاص دارد به آن‌ها و به آن عرصه! متأسفانه موفق هم شده‌اند. برای مثال: اگر کسی بگوید فلانی هنرمند است، پرسیده می‌شود: در کدام فیلم یا سریال بازی کرده

است. در صورتی که ممکن است منظور از هنر فرد مورد اشاره، در زمینه نقاشی و یا معماری و یا یک هنر دیگری باشد. اطلاق نام هنرمند، به بازیگران در خورشان نیست؛ زیرا هنر و هنرمند معنایی دارد و معیاری (البته ممکن است در بین بازیگران هنرمندانی هم باشند). آدم‌هایی به شدت از خود راضی و مغرور که خود را در مرتبه فرهنگ و ادب و در بین فرهیختگان و ادبا جا زده‌اند و انتظار دارند در هر همایشی در صدر نشینند و مورد تکریم قرار گیرند. در حقیقت بدلی از فرهیختگان، روشنفکران و هنرمندان هستند چون جواهرات بدلی و حتی بدتر از آن، جواهرات قلابی؛ زیرا خود را به عنوان روشنفکر و هنرمند جا زده‌اند و آن قدر به خودشان القاء کرده‌اند که خودشان هم باورشان شده است.

لزوماً این‌گونه نیست که اگر مثلاً در فیلم و نمایش مهارتی دارند در مسائل دیگر هم صاحب‌نظر باشند و نه اینکه لزوماً هر که صدایی زیبا در اوست، بینش زیبایی هم در او باشد و نه هر که به صورت نکوست، سیرت زیبا در اوست. این‌طور نیست که اگر در فیلمی نقش آدمی فهمیده و یا متشخصی را بازی کرده‌اند در واقعیت هم آدم متشخصی باشند. این‌ها نقطه قوتشان در این است که دیده می‌شوند لذا هر کاری می‌کنند تا بیشتر و بیشتر دیده شوند؛ از این روی همیشه افاضات و افاداتشان در ضدیت با سیاست‌ها و منویات حکومت کشورشان است زیرا به این صورت بیشتر جلب توجه می‌شوند و همچنین مورد ستایش اجنبی‌ها واقع می‌گردند. در پر قو می‌خوانند اما خود را در جایگاه "وجدان ملت" می‌پندارند. چون بیشتر دیده می‌شوند، مورد اقبال مردم قرار می‌گیرند و این موجب خودشیفتگی آن‌ها می‌شود تا همچنان در اوهام خود بمانند او این دیده شدنشان باعث می‌شود طعمه‌ای برای سیاست‌بازان داخل و خارج گردند.

چون برخلاف آنچه وانمود می‌کنند از نظر فرهنگی و معرفتی کم مابه‌اند، در پوشش، آرایش و پیرایششان و در حرکات و سکناتشان خود را بروز

می‌دهند یعنی ولنگاری، بی‌قیدی و بی‌حیایی. معلوم نیست چه مرضی به جان خیلی‌ها افتاده است که همیشه در پی جزئیات زندگی شخصی آن‌ها که دانستنش مفت هم نمی‌ارزد، می‌گردند. (مارلون براندو: دیدن بازیگران در تلویزیون که از زندگی خصوصی خود می‌گویند حال آدم را بهم می‌زند).

این فرهیختگان، روشنفکران و هنرمندان قلابی از سادگی و جهل ماست که باد به دماغشان افتاده است. آن قدر که مردم به این جواهرات قلابی توجه دارند به جواهرات واقعی توجه ندارند. چرا؟ بنده حقیر که در پاسخ در مانده‌ام. حقیقتاً ما را چه شده است که طارها را به رهبری فرهنگی خود گرفته‌ایم و از فرهیختگان، روشنفکران، هنرمندان و قهرمانان غافلیم. چشم به آن‌ها می‌دوزیم و هر خزعلاتی که بگویند گوش می‌دهیم و می‌خوانیم؟! (البته میان بازیگران، افراد با کمالات و نجیب بسیاری هستند که آن‌ها هم از آن نوع رفتارها دلشان پر است).

ورزش‌کاران حرفه‌ای هم در این شعبده‌بازار روزگار، چون جواهرات بدلی و قلابی، نظر مردم بدان‌ها جلب شده است علی‌الخصوص به فوتبالیست‌های حرفه‌ای. هواخواهان، وقت و انرژی و پولشان را صرف چیزهای بی‌ارزش و پوچ تلف می‌کنند. در واقع دارند خودشان را بازی می‌دهند. این سؤال، سؤال متداولی است که استقلالی هستی یا پیروزی؟ آبی هستی یا قرمز؟ مردم را به آبی و قرمز تقسیم کرده‌اند. نفس سؤال اهانت‌کننده است؛ زیرا منزلت مخاطب را در حد طرفدار بی‌خود و بی‌پایه این باشگاه یا آن باشگاه فرض کرده‌است. کسی پی این سؤال نمی‌رود که افرادی که خود را طرفدار این باشگاه یا آن باشگاه می‌دانند، مبنای انتخاب باشگاهشان چیست. آیا علت آن است که در آن بازی می‌کنند؟ آیا کسی از دوستان یا بستگانشان در آن باشگاه بازی می‌کند؟ آیا از رنگ آن باشگاه خوششان آمده است؟ آیا از سهام‌داران آن باشگاه هستند؟ آیا منفعتی از آن باشگاه به آن‌ها می‌رسد؟ آیا پیروزی آن باشگاه موجب برطرف شدن مشکلی

از مشکلاتشان و یا مشکلات این مملکت می‌شود و پیروز نشدنش موجب معضلی بزرگ؟ آیا کراماتی از آن باشگاه دیده‌اند؟ و آیا... هیچ یک از این‌ها علت انتخاب افراد نیست. بلکه هر کسی به صورت تصادفی و یا تحت تأثیر دوستان و اطرفیان، باشگاهی را انتخاب می‌کند و از آن پس می‌شود طرفدار سینه چاک آن باشگاه و رنگش. و شروع می‌کند با طرفدارهای باشگاه رقیب سرچیزهای پوچ، کلنجار رفتن و دست انداختن همدیگر.

آدم وقتی می‌بیند که طرفداران باشگاه‌ها نسبت به هم رجز می‌خوانند و سرمسائل بی‌اهمیت و بی‌ارزش ساعت‌ها بحث و جدل می‌کنند و یا در صورت شکست تیمشان، دقشان را سر صندلی‌های ورزشگاه یا اتوبوس‌ها خالی می‌کنند، در حیرت می‌ماند. تازه این همه جامه دریدن‌ها و کرکری خواندن‌ها برای چه افرادی و چه باشگاهی!

حکومت‌ها هم از این وضعیت بدشان نمی‌آید. شرایطش و امکاناتش را هم فراهم می‌کنند تا فرزندانشان را در قبال مسائل کشور سرگرم و ساکت نگه دارند. وقتی طرفدارهای غافل و جاهل این تیم یا آن تیم، بی‌خود توی سر هم می‌زنند، بگذار بزنند. فحاشی می‌کنند، فحاشی کنند. امکانات عمومی را از بین می‌برند (فدای سرشان) از بین ببرند. فقط کاری به ضعف‌ها و خطاهای حکومت نداشته باشند. مانند حکایت مولوی، مردم اغفال شده را با خود همراه ساخته و همه با هم، پای کوبان، «خر برفت و خر برفت و خر برفت» سر می‌دهند.

اساساً ورزش حرفه‌ای داشتن و یا ورزش کار حرفه‌ای بودن چیز غلطی است. ورزش کاران حرفه‌ای، همان گلاادیاتورهای عصر روم باستان هستند که حاکمان برای تفریح خود و مردم، آن‌ها را تربیت می‌کردند و آن‌ها را به جان هم و یا حیوانات درنده می‌انداختند و یا مثل خروس جنگی خودمان. وزارت ورزش ما، در واقع "وزارت ورزش حرفه‌ای" است. در حقیقت، هدف از ورزش حفظ سلامتی و آمادگی برای کار و تلاش است؛ برای خوب زیستن

است. خود ورزش شغل محسوب نمی‌شود و وسیله‌ای برای نان درآوردن نیست و نباید باشد. قبل از انقلاب یا در دهه اول انقلاب، ورزش کاران هر کدام در جایی شاغل بودند که منبع درآمدشان بود. ورزش کار حرفه‌ای خدمت شایسته‌ای به کشور نمی‌کند؛ نه برای دنیایش افتخار واقعی است و نه برای تأمین آخرتش. ورزش کاران حرفه‌ای نه تنها موجب تشویق مردم به ورزش نمی‌شوند بلکه تمام توجه آن‌ها را به تماشا و طرفداری از آن‌ها و دنبال کردن خبرهای مربوط به آن‌ها معطوف می‌سازد.

ورزش حرفه‌ای بیشتر بودجه ورزش کشور را می‌بلعد. چه پول‌های بی‌زبان بیت‌المال که حیفشان می‌شود! یک فوتبالیست که تمام هنرش این است که بلد است چگونه با توپ بازی کند، در عرض یک سال پولی به دست می‌آورد که یک مهندس، کارگر، معلم و استاد دانشگاه و ... سال‌های سال و یا در عمر خودش نمی‌تواند آن قدر پول در آورد. در تمام کشورهای مترقی از باشگاه‌ها و بازیکن‌ها مالیات می‌گیرند اما اینجا باشگاه‌های برتر فوتبال با پول بیت‌المال اداره می‌شوند و طبعاً فساد هم ایجاد می‌شود. معلوم نیست چرا سیاستمداران ما آن‌ها را به بخش خصوصی شوت نمی‌کنند تا به قول معروف، مهرم حلال جانم آزاد.

رسانه‌ها هم در مردم ایجاد حساسیت می‌کنند و آن‌ها را به آن ورطه سوق می‌رهند. روزنامه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی ورزشی مردم را مشغول و سرگرم گفت‌وگوها و اختلافات و درگیری‌های باشگاه‌ها، بازیکن‌ها، مربیان و دیگران می‌کنند. فکر و ذهن جوانان را درگیر مسائل بی‌اهمیت می‌کنند و مخشان را به بازی می‌گیرند و بازی می‌دهند. یک نوجوان اسم بازیکن مدافع چپ فلان تیم را می‌داند اما اگر از او بپرسند زادگاه «سعدی» کدام شهر است نمی‌داند؛ با اینکه شیرازی همیشه بعد از نام سعدی آورده می‌شود. (چنان فوتبال‌زدگی در روح اغلب مردم ما از کوچک تا بزرگ رسوخ کرده است و مسخ شده‌اند که این حرف‌ها به کت کسی نمی‌رود).

حال علت این وضعیت چیست؟ شاید یکی از علت‌ها این باشد که به قول صاحب نظری: فوتبال افیون توده‌هاست. با طرفدار شدن این باشگاه یا آن باشگاه و با هم کلنجار رفتن و خود را مشغول آن داشتن، باعث می‌شود مردم مشکلاتشان و ناملایمات زندگی را فراموش کنند و تسکین یابند. شاید این گونه زندگی قابل تحمل‌تر می‌شود. از طرفی مردم نیاز به هیجان و تفریح دارند و این در طبیعت آدم‌هاست. با این زمینه‌ها مردم سوق داده شده‌اند به سمت هیجانات و رقابت‌هایی کاذب.

پیشرفت فرهنگی، علمی و اقتصادی در جامعه‌ای سالم و با نشاط میسر می‌شود و ورزش، مایه نشاط و سلامتی است و باید عمومیت داشته باشد در بین همه کارگراها، کشاورزها، دانشجوها، بازاری‌ها، زنان خانه‌دار و ... هر شخصی باید بتواند بنا به استعداد و علاقه‌اش به یک ورزش بپردازد و بودجه ورزش کشور هم باید در این راه مصرف شود. حال چنین ورزش‌کارانی می‌توانند با هم مسابقات ورزشی ترتیب دهند. مثل مسابقات کشتی باچوخه خراسان که در هر سال برگزار می‌شود و مردم کشتی‌گیر از هر طیف و شغلی به مسابقه می‌پردازند و انبوهی از جمعیت به تماشا می‌آیند.

اهداف انقلابی و مردان انقلابی

هر طرحی، برنامه‌ای و اصلاحاتی نیازمند مردانی است که آن را از نظر به عمل برسانند. افرادی کاردان، معتقد به آن و خالص. کاردان یعنی اینکه کار بلد باشند؛ یعنی تخصص آن را داشته باشند. معتقد به آن یعنی افرادی که اعتقاد و باور به آن برنامه‌ها داشته باشند. اگر افرادی به آن برنامه و اصلاحات، اعتقاد و باور نداشته باشند نمی‌توانند به نحو احسن کار کنند و آن طور که لازم است مایه بگذارند. خالص بودن یعنی امانت‌دار بودن در مسئولیت، پاک‌دست بودن و برای رضای خدا کار کردن، یعنی متعهد بودن. مجموع چنین ویژگی‌هایی یعنی انقلابی بودن. بهترین تجلی عملی از چنین

خصایصی را ما در میان جهادگران دیدیم. جهاد سازندگی یک تجربه شیرین و خاطره‌ای خوش از انقلاب بود. دانشجویان انقلابی پایه‌گذار جهادسازندگی بودند؛ افرادی کار بلد، معتقد، متعهد و در عین حال بی ادعا. در حقیقت شایسته‌سالاری باید به معنی به کارگیری افرادی باشد که این ویژگی‌ها را بیشتر دارند (نه گماشتن و انتخاب شدن افراد از روی زد و بندهای سیاسی و حزبی، ریا، نیرنگ و تملق).

امروزه با چنین مسئولینی که همه جا، جا خوش کرده‌اند، هیچ برنامه‌ای اصلاحی و انقلابی چون اقتصاد مقاومتی به ثمر نمی‌رسد. مسئولین بیشتر مراقب حفظ مقامشان هستند و منافعشان. مسئولینی که با زد و بند و تملق و فریب بدین جایگاه رسیده‌اند و هیچ رسالتی برای خود قائل نیستند. پیشاپیش معلوم است که از این چنین مسئولینی آبی گرم نمی‌شود. (منظور از مسئولین فقط رؤسای حکومت نیستند و حتی فقط رؤسای ادارات و نهادها و سازمان‌های حکومت؛ بلکه تا کارمندان ساده ادارات را که وظیفه‌ای بر عهده دارند در بر می‌گیرد. همه در قبال وظیفه‌ای که دارند مسئولند. حال چون رؤسای حکومت تصمیماتشان و عملکردشان و رفتار و سکناتشان تمام دستگاه‌های زیر مجموعه‌شان را متأثر می‌سازد و در معیشت، فرهنگ و اخلاق جامعه تأثیر می‌گذارد، از نقش و اهمیت بیشتری برخوردارند).

اولین کار برای اجرای اقتصاد مقاومتی، زدودن مسئولینی ریاکار، فاسد و ناکارآمد است که خود را بر پیکره حکومت چسبانده‌اند و گماردن مردانی انقلابی با روحیه‌ای جهادی در رأس امور. در غیر این صورت هر برنامه‌ای هر چند دقیق و هوشمندانه باشد، امید به موفقیتش نخواهد بود؛ سال‌ها می‌گذرد بی‌آنکه قدمی برداشته شود - در انبار آذوقه‌ای که سوراخ و موش زیاد دارد هر چقدر در پر کردن انبار تلاش شود فایده ندارد. ابتدا قبل از هر اقدامی باید سوراخ‌ها و روزنه‌ها را بست و موش‌ها را از بین برد.

برنامه‌های انقلابی باید در دست مردانی انقلابی قرار گیرد؛ مردانی جسور و خلاق. هر جا چنین شد نتایجش را دیدیم مثل صنایع موشکی، هوا فضا، سلول‌های بنیادین، صنایع هسته‌ای، نانو و صنایع نظامی. مردان انقلابی، رسالتی برای خود قائلند که آن‌ها را به تلاش مضاعف وامی‌دارد و به آن‌ها برای کارهای بزرگ جسارت می‌دهد. در کشور ما چون سازمان‌های نظارتی ضعیف عمل می‌کنند و قانون تحکم لازم را ندارد، مسئولین اگر دارای روحیه‌ای انقلابی نباشند به راحتی به فساد کشیده می‌شوند و فساد آرام آرام به کل حکومت سرایت می‌کند. از طرفی با شرایط ویژه‌ای که کشور ما دارد و در معرض تهاجم همه جانبه (رسانه‌ای، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی) اهریمنان قرار دارد، مسئولینی ضعیف و غیرانقلابی خود را می‌بازند و مرعوب و مسحورشان می‌گردند. با چنین مسئولینی هر طرح و برنامه‌ای ابتر می‌ماند - مرغان فریبه‌خانگی را یارای پرواز در طوفان نیست - و - اسب لاغر میان به‌کار آید روز میدان نه گاو پرواری - کجایند رجایی‌ها؟! چرا رجایی‌ها بر نمی‌خیزند؟! رجایی‌ها هستند؛ کم هم نیستند. اما این فضای آلوده به فساد، تملق، عوام‌فریبی و ریا، اجازه به صحنه آمدن رجایی‌ها را نمی‌دهد. رجایی‌ها در این فضا غریبه‌اند.

با این حال مسلماً در هر زمان و دوره‌ای آدم‌هایی پاک و خالص هستند که آبروی بشریتند. البته که دنیا هیچ وقت از مردان خدا خالی نمی‌ماند ولو تعدادشان اندک باشد. ممکن است در گذر زمان دوره‌هایی پیش آید که جامعه از دزد و نامرد و مفسد پر شود؛ به‌گونه‌ای که تصور شود دزدی، دغل، خیانت و فساد همه جا را فرا گرفته است و احدی آدم خالص، پاک و خدا ترس یافت نمی‌شود و همه در فکر جیب خودشانند و یا در لاک عافیت. اما در بدترین شرایط هم آدم‌هایی پیدا می‌شوند که هم‌رنگ جماعت و محیط نمی‌شوند و به اصول دین و انسانیت پایبندند؛ خدا را ناظر بر خود دانسته و با اطمینان قلب و ایمان به خدا و روز رستاخیز، خود را از آلودگی‌ها و

وسوسه‌ها دور نگه می‌دارند؛ حرص و آز و مال‌اندوزی و ولع و حقه‌بازی دیگران، آن‌ها را به آن سو ترغیب نمی‌کند. آدم‌هایی که اکثریت، آن‌ها را ساده، ابله و به چشم استهزاء می‌نگرند، اما آن‌ها به ریش دنیا (که اکثریت برای آن انسانیت و مرگ و آخرتشان را فراموش کرده‌اند) می‌خندند. چنین آدم‌هایی در هر لباسی و در بین هر قشری ممکن است باشند. کسانی که به حق و روزی خود راضی‌اند و دنیا را با آخرت و برای آخرت می‌خواهند. همیشه از آن‌ها به دیگران خیر می‌رسد و کسی شر نمی‌بیند و آدم در کنار آن‌ها احساس اطمینان، امنیت و آرامش می‌کند.

هر ایرانی یک بسیجی

برای نیل به اهداف انقلاب، نباید از نیروی بسیج غافل بود. هر چند وقتی صحبت از مردان انقلابی یا جهادی می‌شود شامل مردان بسیجی هم می‌شود و یا وقتی صحبت از مردان بسیجی می‌شود مردان انقلابی و جهادی را هم در بر می‌گیرد. اما بسیج ذکرش، نجابتی دیگر به همراه دارد. بسیج یعنی: اخلاص، اخلاص محض، نیرویی بدون مزد و مواجب؛ برای هدفی، رسالتی و آرمانی خود را وقف کرده است. از همه چیز می‌گذرد چیزهایی که دیگران را به زمین میخ کرده است. و لباس بسیجی، لباسی بدون هیچ علائمی و علامتی، لباسی خاکی، به همان سادگی و در عین سادگی پرافتخارترین و با شرافت‌ترین لباس نظامی دنیا. آدم وقتی به یاد می‌آورد که این لباس بر تن چه شهدایی بوده است، در پوشیدنش نسبت به این لباس احساس حقارت می‌کند و احساس مسئولیت. نیروی بی‌ادعایی که در هشت سال دفاع مقدس دلیرانه در برابر غرب و شرق ایستاد، غیر ممکن‌ها را ممکن کرد و ناشدنی‌ها را شدنی. به گونه‌ای که هنوز دژخیمان خارجی از حمله نظامی به ایران واهمه دارند.

نیروی بسیج در زمان صلح هم علاوه بر حفظ آمادگی نظامی، باید

هوشیارانه مراقب و مواظب تهدیدهای غیرنظامی داخلی و خارجی باشد و این بسی مشکل‌تر، حساس‌تر و پیچیده‌تر است. زیرا در جنگ مستقیم و نظامی، دشمن در برابر است و مشخص؛ اما در شرایط به ظاهر عادی، دشمنان ممکن است نامشخص باشند؛ در شکل‌های گوناگون در هر جایی و در هر پوستی و لباسی. شناختن دشمن در لباس دوست هم بسیار مشکل است و این هوشیاری و تیزبینی بیشتری لازم دارد. (انقلاب بسیار در این جبهه ضربه و خسارت دیده است؛ خسارت‌هایی غیرقابل جبران. مانند فاجعه هفت تیر. کشمیری‌ها و کلاهی‌ها در هر دوره‌ای ممکن است باشند. اما کشمیری‌ها و کلاهی‌های این دوره بمب نمی‌گذارند بلکه ...).

بسیج نباید متکی و وابسته و زیر نظر ارگانی باشد. تشکیلات سازمانی، فقط در تعلیمات نظامی مطلوب است. اما در دیگر موضوعات هر بسیجی باید نسبت به مسائل کشورش بیندیشد و مطرح نماید. در حقیقت هر فردی که دغدغه مسائل جامعه را دارد و به فرهنگش و ارزش‌های انقلاب دلبستگی و نسبت به کشورش حس خیرخواهی دارد و آماده هر کمکی (مالی و جانی) برای آن است، یک بسیجی است؛ حتی اگر نامش در جایی به عنوان بسیجی ثبت نشده باشد.

گروه‌های سیاسی سعی می‌کنند همین نیروی خالص را برای اغراض سیاسی خودشان به کار گیرند و رهبری کنند. متأسفانه بسیج هم گاهی به این ورطه افتاده است. خدا لعنت کند کسانی را که می‌خواهند بسیجیان تربیت کنند مطیع و بله قربان گو. به گواه اینکه ما هیچ وقت شاهد عکس‌العملی از طرف بسیج نسبت به فساد اداری، سیاسی و اقتصادی که دارد انقلاب و مملکت را به خاک سیاه می‌نشانند نیستیم. فساد که هر پیشرفتی را گُند کرده است و هر اصلاحاتی را اِبتَر ساخته است و مردم را نسبت به آینده انقلاب نگران. این فساد در دستگاه‌های حکومت است که اقتصاد مملکت را بیمار، کارگرها را بیکار و کشور را بازار کالاهای خارجی

کرده است و افراد نااهل را بر مسند امور قرار داده است. در حکومتی که ادعای اسلامی دارد هر فسادی ولو اندک، نابخشودنی و غیرقابل چشم‌پوشی است. در غیر این صورت چون آتشی است که به همه جا سرایت می‌کند و همه چیز را می‌سوزاند.

بسیج باید از حالت انفعال درآمد و در تمام عرصه‌ها، با شیوه‌های مختلف به صورت نظری و عملی و با ابزارهای مختلف ورود کند. در عرصه رسانه‌ها و فرهنگ با قلم و بیان، در علم با دست یافتن به مرزهای تکنولوژی، در سینما با ساخت فیلم و نمایش و در اقتصاد و سیاست با دیده‌بانی و نظارت فعالانه. مردان جسوری که باید در هر مصدر و مسندی قرار گیرند و نااهلان را کنار زنند.

بسیج با هیچ فردی، مسئولی، ارگانی و دستگاهی عهد اخوت نبسته است. نسبت به حکومت و حاکمان مطیع و فرمان‌بردار است مادامی که حکومت و حاکمان به راه انقلاب باشند و در صورت اندک انحرافی به راهش خواهند آورد. بسیج پاسدار حقیقی انقلاب و اهدافش همان اهداف انقلاب است. بسیج همیشه در مقابل هر انحرافی، فسادی، خلاف قانونی و بی‌عدالتی دارای حالت آتش به اختیار است. فرمان همیشگی تا ابد از امام پدر انقلابش را دارد که فرمود: «نگذارید انقلاب به دست نااهلان و نامحرمان بیفتد».

سخن آخر

سخن آخر اینکه، می‌پذیرم آنچه در این مباحث عرض کردم در مواردی اغراق شد و حتی شاید تا حدی سیاه‌نمایی به نظر آید؛ خوب این از خلیقیات ما ایرانی‌هاست برای اینکه دیگران حرفمان را راحت‌تر بپذیرند دست به آن می‌زنیم. انتقاد ممکن است برای فرو ریختن چیزی باشد و یا برای کامل شدن چیزی، برای استخوان لای زخم گذاشتن باشد و یا مرهمی روی زخم، برای خیر باشد و یا برای شر. با کمی دقت می‌توان آن روح خباثت یا خیرخواهی انتقاد را دریافت. اگر انتقادی از روی خیرخواهی باشد رحمت است.

با وجود تمام کاستی‌ها و نابسامانی‌ها، بعد از انقلاب کارهای بسیاری شده است. اگر نگوئیم تمام مردم کشور، اکثریت مردم از نعمت برق، آب، گاز و بهداشت برخوردارند و رفاه به مراتب بیشتر از قبل از انقلاب است. کاستی‌ها و نابسامانی‌ها هم به راحتی قابل رفع و اصلاح هستند اگر این اراده و خواستن در مردم و دولتمردان وجود داشته باشد. والا نه دستی از غیب می‌آید و نه کمکی از خارج. مسئولینی کاردان، متعهد و انقلابی هم هستند که باید قدرشان را دانست و حمایتشان کرد.

مادر تمام مشکلات و معضلات کشور داخلی است و اگر فشاری هم از خارج می‌شود و تحریم‌هایی می‌کنند چیزی نیست که نتوان برایش فکری کرد. ایران همچون شکل نقشه‌اش، گربه‌ای را می‌ماند که هرطور به هوا بیندازنش، چهار دست و پا پایین می‌آید. اما این گربه به گمان همه، بچه شیر می‌آید که وقتی بالغ شود، مرد می‌خواهد به هوا بیندازدش.

این دست و پنجه نرم کردن‌ها با مشکلات و شیطنت‌ها، نه تنها موجب تضعیف انقلاب و تحلیل قوای آن نمی‌شود، بلکه چون ورزش و تمرینی است که موجب تقویت و بالندگی آن می‌شود؛ همانند فولادی آب دیده. ایران در حال خیزشی است که از انقلاب شروع شده است. خیزشی که

اهدافش نه تنها مربوط به ایران بلکه جهانی است. هر چند انگل‌هایی مزاحم و حشراتی موذی، سعی در زمین‌گیر کردنش را دارند؛ اما این پیکرِ مملو از زخم‌های تازه و التیام یافته، دشنه‌ها خورده از پس و پیش، ملتهب و مطمئن، خسته و مقاوم، افتان و خیزان، در برابر طوفانی با تازیانه‌های بی‌رحم تگرگ و سرما، با گام‌های مصمم و امیدوار، به سوی افق‌هایی روشن، همچنان به پیش می‌رود. آری، آینده از آن ماست. ولو کره الکافرون.

والسلام